بقیمت سه تومان چهار هزار
این نسخه در بسیار درست و آب ... است
و بیان تفسیر است م. ...

هو

فلها التصرف فيها كيف شاؤ
كتصرف الملاك في املاكهم
و ذوي الحقوق في حقوقهم
فمالك هذا الكـ [illegible]

[illegible]

طمع یا سرقت نماید بلعن خدا
و نفرین رسول محمد بن عبدالله صلعم
گرفتار شود آمین یا رب العالمین

هو الفتاح

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس بیقیاس لایق حضرت ملک سبحانی است که محبان آگاه و مخلصان درگاه را باشارت بشارت
اولئک هم المقربون نوازش فرموده قاهری است که طاغیان گمراه را
بتهدید یلعنهم الله گداخته و کریمی که خلعت هر موجود از لا وجود داده است
سپاسش که شود بارها مجمله چرا حمد ما کرده همه و بعد از سپاس الهی صلوات بینهایت
نثار بارگاه رسالت پناهی است که هادی راه الا تعبدوا الا ایاه سلطان سریر السبع
شد و خواجه گنبد شاه سرافراز سیاره است در مدح او همین تمام است که گوید

همه خلایق

اعنی خواجه هر دو سرا احمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بعده درود چهار یار محامد آل
وکرامت و شهسوار المشارق والمغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه التحیة والثنا
ز شرق تا بغرب کرامت علی و آل او و دوازده امامت بعد از حمد و سپاس واجب
الوجود و درود رسول خاتم محمود و منقبت ائمه سید المشهود دعای اجابت مستجلب دوام
ابد اتصال دولت سلطنت حیدر صفدر مشائل عصر پادشاه ظل الله المؤمنین خلد الله ملکه
الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان ابو المظفر شاه عباس ثانی بهادر خان
تواند شد بخوبی اخلاق خویش « همی تعبی از پادشاهان پیش « هم دین و دانش همی
عدل و داد « زهی ملک تخت که پاینده باد « ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی
و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد

و چیزی را که منفعت طبیعی و مضرت مزاجی ظاهر نیست و هر چند معرفت ادویه بالتمام بغیر از حاذق
لایبان هر کس ظاهر نشده و خود در گنجینه ابداع و اختراع حاذق ذو الجلال که راه نتواند یافت اما
بعضی را که آگاهی مزاج و ماهیت منفعت و مضرت از حق تعالی بحجاب نیز ظاهر شده بالهامات
الهی و نیز هر کس از علما در معرفت و در امتحان تجربه خود سخنی گفته اند و گوهری سفته اند و چون بنده
کمترین سیاهم عبد مالی علی چلپی سرانجام اصلح الله که در این فن کتب المقدور سیر نموده
میخواست که از قول اصح و تجربه ارجح بر زمانه و عجمی که ذخیره اشتیاق این علم دهد شیوه بلال
معرفت این کتاب تسکین الشراب راغع و بتسمیع کنوز و نزدت مدید سست که مجموع همه معرفت
و معاش بحجت معطوف آن بود که بوسیله خویشتن را از تیه استیای نادانی تبرستان
و ادانی زمانه و غبی بخت کلان خواب خود را از نوم غفلت بیدار گرداند و اندک تقرب

خود را به پیشه اشتغال کشید و مذاق دل را جرعه از جام فرح انجام کاربرکان چها چشانید
و سلام بدانکه این مجموعه ایست در بیان وصف ادویه و اسباب علت و علامات امراض
ایشان و دانستن سبب علت و علامت مرض هر کدام علاج و مداوای آن مرض از روی
استحکام کار عقلای زمان و علمای دوران پوشیده نماند که نسخ این کتاب بخط
رومیان و با الفاظ و لهجه مغشوش ایشان با بالهای عجیب و سخنان غریب و الفاظ غریب نوشته بود
و از خواندن بعضی آوردن اهل ولایت عجم را مشکل مینمود و از خط و املای
الفاظ در تعلیم و تعلم ایشان در اتحد وداد آن نمود که روز بروز حیرت از اهل ادراک و از معایب
عصیان دانی پاک که در معرض تصحیح بودند و از نسخ هر کدام که بدست می‌گرفته
تصحیح منظور حزن ظاهر آمدی اشتباه و رسید الی النسخه الاعتبار نیز دیده و تلف کی دوام

در اسباب امراض و مداوای حکمت امیز در بیماری اسپان تجاربها نموده اند و حکمای

قدیم ایشان امراض اسپان را علاجها کرده اند و مجربات ایشان است و بسیار آن کرده

متداول است که استادان بیطار از آن مجربات استعمال مینمایند و بآن وسیله روزی خود میجویند

مقارن این وقت شخصی از اهل الحبس رودبار احوال ایشان کرده گفت که چون قبل ازین در خطه

خطه بغداد و بصره خط آن طایفه را اکثر مطالعه نموده ایم طبیعت مدار بیطاری باید که این کتاب را

بلفظ عجم در آورده باشد این ولایت نسخه فهمیده باشد و استعمال نمایند تا که در عرصه روزگار

از تو یادگار باشد بعضی از یاران عزیز نیز با هم این شخص اقدام نموده اند و بگفتن ترجمه این

نسخه تکلیف فرموده اند پس این اقل عباد حسب المرام ایشان بخود لازم دید که چون

در فن اسپ سواری وقوف و از علم بیطاری داشتن فن حکمت است که گفته اند

کمال

کمال معرفت در حکمت امیها از حکمت عقل و جان الوقت امیها و لهذا تکلیف

دوستان را متحمل شده قبول نمود در تاریخ غره شهر رمضان المبارک سنه ... شروع

در این ترجمه نموده در سلخ شهر مزبور باتمام رسانید و نام این کتاب را ترجمه بیطار نامه مقرر ساخت

و این بر مقدمه و چهار باب و یک خاتمه انحصار نموده باب اول در وصف اسپان و چگونه بودن آن

و نگاه داشتن آن بطریق متقدمان باب دویم در اسباب علت و علامات امراض

و علاج آن باب سیم در شناختن تیغ زدن و عیب و هنر اسپان باب چهارم

در خاصیت دماغ و دل و غیره اعضای اسب و استعمال نمودن آن بطریق حکما و آداب

ایشان باب پنجم در نعل استعمال و بموقع رسانیدن علاج هر کدام علت و مرض

معلوم مصنف این ترجمه بجمیع اقران باب ششم در وصف اسپان و چگونه بودن

لون نیکو ها شش است بطریق معتدل و این ده فصل است در وصف

نهان بدانکه ارسطالیس حکیم می فرماید که چون خواهی اسب نیکو را از بد فرق

کنی باید که اول نظر کنی که بلند و درسم شده و لب بالای او از لب زیرین دراز تر باشد

تا در میان رود شده سم و بینی او بلند و فراخ و کشیده باشد پیشانی پهن و سر فراخ و دندان

سفید و پیوسته هر دو گوش او باریک و دور از هم و میان هر دو گوشش فراخ و بن کوتاه باریک

و از هر دو سوی گردن مالیده و بن گردن باریک و سر نیزه دراز و نه کوتاه و موی دم دراز و

استخوان دم کوتاه و میان دو ران معلق و سینه فراخ و کشیده و هر دو پهلو فراخ

و شکم مدور و برچیده و پا و دستهای باریک و سم بلند و مدور و پشت کوتاه

تنگ کاه میانه و تهیگاه باریک و چشم سیاه و مژگان دراز یال و دم سیاه

و نرم

نرم بوده باشد چون خواهند که فرق اینها کنند ~~باید که از طرف راست ملاحظه~~

کنند باید که از طرف راست ملاحظه کنند و احتیاط باید نمود که کر و گنگ و لنگ

نباشد شب کور و روز کور و چپ دست نبوده اینها همه عیب بد است باید که خوش خوی

هوشیار باشد که هر کسی که برو سوار است تا حرکت کند دو دست ببیند او آگاه

باشد در لون اسب که چگونه نگاه باید کرد حکما متفق اند که از جمله رنگها

کمیت نیکو بهتر است و اگر خرما گون بود خوب تر است بعد از کرنگ که در کار ها

و سمند و بور و گیخ کش شده جمله سفید و کبود و سرخ نسبت که قیمت آن کاه

خوش و میان یال ها سیاه شده و مقعد و ساق و سم و یال و دم نیز سیاه شده بی

نظیر است و سیاه و ابلق اسب نیکو بوده اگر غایت زرده باشد که یال

ودم وسینه و بناگوش چشم ولب و مقعد و خصیه و میان رانها سیاه باشد و ستاره چهار باشد

سمند هر گاه سمند را چو اسب زرده شناسند و نظرات کلکون باید که

کرنگ بوادهم اسب سیاه باید که براق وچشم سرخ باشد و هیچ عضو او سفیدی

و سرخ مادراو نباشد و اسب زرین از سطر بود قزل بود کم بود که نیک باشد اگر واقع

شود مادر بود ابرش بیشتر بدی باشد اگر اتفاق افتد که چشم و مقعد و خصیه و دگر و دسم

ودم سیاه باشد نیست قایم میتوان گفت واگر در ضعف نیز اسب زرده باشد نیک نیست

ابلق از همه لون ها بهتر است والله اعلم ۳ در نگاه داشتن اسب از آب شرط

آنست که هر گاه اسب را آب داده باشند هموار برند و ندوانند و هر گاه چابک شده باشد حظ بعد از

آب خوردن بوقف کنند و بعد از آن برانند و در سفر باید که چون بمنزل برسند فی الحال

کلکت
نام جنس حال
ظاهرا آب سرمه
از ادی کلیم و کلام

۳
اسب برهنه تا نرم نشود بعد از آن آب دهند و بستن رسنده اگر شود در نگاه

داشتن اسب از جو و کاه و علف شرط آنست که هر گاه جو بابت دهند باید که جو را نیک

پاک کنند از کلوخ و سنگ ریزه و دیگر چیز جانوران و مرغان و چشم کو نشد و پرمیخ باید که نیک

ملاحظه کنند و شرط علف دادن آنست که باید اول قدری علف تر بدهند تا نخورد و علف را

نیم خورد نکنند باید که تقاری پر از آب در حوالی اسب نهاده باشد و قدری نمک در آن آب کرده

هر ساعت از آن آب تقاری بر علف بیفشانند و اگر کسی از دشمنی اندک قدر زهره یا خریق چیزی

خریق م

مغز در میان جو و علف اسب برهنه در ساعت رنجور شود و شکم خوردن علامت آنست که

خویشتن را بر زمین زند و بغلطد علاج آنست که یکمن روغن گاو گرم کرده در حلق او اسب

ریزند که نافع است ۵ در نگاه داشتن اسب در فصل زمستان باید که

انست که در زمستان نباید در آفتاب ببندد خاصه در وقتی که خایز و علتها از ان در اسب نباید ظ
بهم رسد جهة آنکه هوای عصر نزدیک شام است سرد می شود و اسب زکام میکند و تباه شود
در اکثر روزگار علت صقاو متقاو در اسب از آفتاب وقت خایز و زمستان عارض می شود ؟ صقاد
۶
در محافظت کردن پشت اسب که ریش شود و کوفته شود باید شرط انست که چون اسب را یک
فرسنگ راه رانده باشند باید که اول فرسه وا نیند و تنگ اسب را نرم کنند و زین را نیک حرکت
دهند و بار دیگر تنگ را استوار کرده سوار شوند و چون بمنزل رسند و بمحاذ فرود آیند و بی توقف
زین را از پشت اسب برندارند و در همان لحظه پشت اسب ببینند و تنگ او را نرم کنند و تا عرق او
خشک شود زین برگیرند و اگر از راه دور آمده باشد اسب را نرم نرم بگردانند تا که عرق در پشت او
خشک شود که تا کوفته و خسته نشود و اگر در زمستان باشد چون بمنزل رسند پشت او را نیک

بپوشانند

و اگر زین بعد نبرده زین برگیرند
بپوشانند و را خیه سوکشند و بعد از ان زین برگیرند اسب چهار دور بگردانند تا خشک شود و علتها پدید آید و بود ه
۷ در فصد کردن اسب شرط انست که هر گاه خواهند که اسب لاغر را
فربه کنند باید که چراگاهی که سبزه شود ببندند و بر یخچه بیاماسند و بدبسنده و هر شب که چهار اورا یک
و خشک نگاه دارند تا که بار دوم فصد کرده شود دیگر انست که تا مدت چهار یوم دو یکی بسته شود و از طویله بیرون
نیاورند و سوار نشوند و آب و علیق در همان جا برسند و جو را چنان پاک کنند که هیچ خاک و خش
در آن نباشد و باید که هیچ چیز بجز از ان آب ندهند جو و گندم و کاه بسته و پهن و تخم خاری و در سیب [کد] ؟ خبازی
او در ارکان ایام کوچک گویند اما خاری را هر روز کفچه ای دو درم نیم خورانند و هر روز نوبت حلال کنند و علیق
او را با آفتاب فصد و رشته بیند و روزی دو مرتبه آب دهند اگر ممکن شود هر روز والا هر روزی یکمرتبه
دست و یال او را با آب گرم بشویند و خشک پاک کنند و هر گاه بیرون طویله نگاه دارند تا فربه شود

هرگاه خواهند اسب را ارمغی ببرند چنانچه بدستور حکما گفته اند بعد آورده

باشند و اسب را فربه کرده باشند می باید تیر روز هر روز کم بیش تر کنند روز اول یک ساعت روز

دوم تا چاشتگاه و روز سیم تا وقت عصر و سوار شوند و روز دیگر بدارند و روز چهارم این گونه سوار شوند

تا یک تیر پرتاب راه برانند و رجعت نمایند و بر بندند و دو ساعت زین او را بردارند و هر روز دیگر

سوار شده دو تیر پرتاب بروند و بعد از آن هر روز یک تیر پرتاب زیاد کنند تا اینکه

بمنزل بروند لیکن ندوانند و عرق دار کنند و تند نرانند و باید که اسب را تا جهتی

خو کنانند که راه رود پس هرگاه بدین شروط سوار گشتند و از جا بیرون رانند که در راه

نمانند و در راه سستی نکند و مرکوب را بی آزار خاطر بمنزل رسانند و قاعده آنست که در وقت سواری

در راه رفتن در بالای راست بسیار سخت نکشند و بجوانب نرانند و مکرر دستها و پایها را نمالند زیرا که

اسب

اسب از این جوکها راه رفتن جمع را فراموش و کم کنند و باید که در وقت سواری اول مرتبه

چند گام ممد برانند و بعد از آن بحال خود گذارند که در راه رود و اگر در راه آب دهند

می تواند بود و لیکن در وقتی که بمنزل رسیده باشند اسب را علیق رفو نتوان داد تا اسب خود

مطالبه جو آب علیق ننماید مناسب است که دستها بر زمین زند و کشیده و بی تابی کند

و اگر در روز رسیدن عرق شده است را خشک کرده اسب را علیق دهند بهتر خواهد بود

و باید که اسب را بی نعل سواری نکنند و اگر اتفاق افتد که در راه نعل افتد و نعل و گر جای

نباشد و آبادانی دور باشد و اسب بی نعل راه تواند رفت می باید ورق [illegible] در

مرغزار همیشه باشد اگر ممکن باشد و در آن حوالی بهم رسد او را اگر بیدمشک او را اشکی فند

و زیر پای اسب را انجن باد سالایند اسب لنگ نکند و اگر مردم مع الدوام انجمن کنند

تا که بمنزل رسند بدانکه هرگاه سپاهی در روز مصاف به تخته‌ها سوار شود

بغایت نیک است زیرا که اسب زیرک و رند دل غیره تاک می‌باشد و جور اسم بلکه

صاحب را از ضرب تیر و حربه دیگر ملاحظه می‌کند هرگاه جراحتی برسد تاب آن دارد

و از آن ورطه صاحب را بموضع خود رساند مگر آنکه قصوری بدستهای او رسیده باشد لا مصنف

این ترجمه چنین گوید که خود در جنگ جغتای لشکر هند در ولایت دار القرار قندهار در حوالی قلعه

که بقلعه نخود مشهور است با عساکر نصرت ماثر قزلباش واقع شده حاضر بودم و در این العین

ملاحظه نمودم که یک اسب از نژاد کهیلا کمیت لون جوانی از قزلباش سوار بود و آفتاب

لشکر مخالف بدست آن اسب بدا از قلم بگلوله زده و شکسته بود چنانچه آن شکسته آویخته

و آن اسب چنان خصم را بپایان فارس خود را بکنار آورد بعد از باد را شنا و اکثر مردم این حال را

ملاحظه

ملاحظه نمودند تعجب و تحیر می‌کردند در سواری گردن و تازیانه زدن شرط نیست که

سواری پی‌ماده‌ها را گردگاه اسب بسیار بزنند یا شلاق تازیانه براسند و باید که تازیانه از گهت باقی شود

و باید که پای از رکاب بیرون نیاورد و سخن بسیار نگویند و اسب کند و گران در نظر بود و پلید طبع

و باید که در سواری هشیار و بصیر باشد و پای در رکاب سبک باید داشت و شد و جیب چالاک

نرشست و هرگاه که مقدم بر اسب بنشیند اسب بیرگاه کند در دست راه چابک را در نشست

نیک باشد اما در باب شروط اسب حسن طریق آنست که هرگاه کسی خواهد که اسب

خود را بغیر شرطان بدوانند اول باید که کمر و در جای تاریک ببندند و در آن شب کمی علف

الصباح خواهند بدوانند علیق آورند اکثر بدسند و هر کمی گوشت کم بر گویند که تا اسب عزیز

خواهند دوانید غافل می‌شود و این شب در میان ترکان مشهور است که هر اسبی که نژاد و اصل

این سخن را در گوش خود بعوض حسنی که دارد نگاه میدارد و چوگانش کام دو بدین خاطر
می‌مانند و صاحب خود را مجالست میدهد و هرگاه اگر نیز نخواهد و تشنه هم گشته و دستها بر زمین میزند
و زمین را میخراشد چنانکه ملا عبدالرزاق در تعریف اسب گفته: سمند آن چمن نگه بادرکش ،،
سبک از جا در آید چو آتش ،، سبک روز شبگیری که جولان ،، نسیم صبح سینه آتش نشان ،،
برقص از جلوه جولان سرکشیده ،، بحسن از نازنینان زمین تر ،، جواب گشته بر عشاق خود رو ،،
چو رخش نعل بر رخ صبح درو ،، ز رعنایی کس بی‌خند براتش ،، که شرم آمد بر سینه الحق نگاهش ،،
به پویه نرم رو چون گل برارت ،، ز رعنایی چمن دعای مستجابت ،، نگاهش دوربین چون فکر حافظ ،،
سیاش زنبر چون گل سرم ،، گهی چون موج برو دا کردارش ،، گهی چون شعله برآتش قرارش ،،
ز غیرت تا برانگیخت او برق ،، فتد چون آتش خود شسته در برق ،، چه ... سیاه ... ،،

زلف گل بستان
ظ

از غم ۷۱

پیک

پیک جستن ز جولان نسبت غرب ،، چه چشم دلبران فتنه ترس ،، چه چوگان زیبای شد سرکش ،،
و شرط دیگر آنست که در آن وقتی که گوی را تواند از آنسوی از خط بیرون نبرد و اندر بباید اول میدانگاه سوار
نشده عنان او را به یکسو کشیده و بکاری قرار که که میرسند سوار شوند و کس گفت که اول نشیند و سر اسب زنند
و پهلوی جولان را یاد نیزه و در شکم اسب زنند عنان او را یکبار از دست نگذارند و یکنوبت بباید
آهسته کشیده و چوگان را در شاه و انکه نخواهد عنان او را آهسته آهسته در راه کنند و عنان را از دست
خف نکنند آن تا اخر میدان هرگاه بدین طریق برود اسب متوقف پر ورکار از آن خیر نکند و
و شرط دیگر آنست که در وقت قبح از اخر میدان کاه باید که همواره آهسته تا بار اول میدانگاه
برسانند و بعد از آن پشت او را خوب بپوشانند و بطویله که در آن جا در بگیرند و دیگر جای
او را بگردانند و کاهی باندرون آن عشق برانند و دیگر چند نکته علتی او را بکم کرده اند روز بروز منفع ایند

تا بقاعده او رسد و یکبار چون زیاد کنند و هرگاه دندان گ را بپوست شتر دوزند بقدت

پرورد کاران اسب را از در آیندن و از راه پشتی بسی رسد — در اسباب علت

و امراض و علاج ایشان مر آنکه بوجهی چگونگی فرموده اند و بتجربه رسانیده اند در این که مرض و علت

باید که چند دانه سیر را بکوبند و با روغن گاو و زردی تخم مرغ و قدری نمک در هم سرشته و بر

سر اسب بندند و یک روز و یک شب همچنان بسته باشد و بعد از آن تخم را نانه را بسوزانند و نمک دریا

دانند که ده مرتبه بالا بپوشند که مجرب است هرگاه چشم اسب کس کند سفیدی در کنج چشم

اد بسته شود علاجش آنست که پرده سفید که اندرون گرد و کامل بشود و خشک کرده ...

... صفر میرسد که ناخنه گویند و این علتیست که از چشم چپ است که گرمی اندرونی ...

می دود و مردمک را می پوشد علت چشم آن زیر شد علاجش آنست

که اول

که اول خروس سیاه بکشند و منجنیق او را گرم با گرم در چشم اسب بچکانند و اگر به شود والبته را

بیفکنند و دیگر آنکه موی زبان بسوزن باریک کرده از زیر آن بگذرانند و هموار کشند و با استره تیغ

آن رگ را ببرند و بعد از آن عشر و سفید و طلق برابر هم بکوبند و با زهره برجای کنند

و برجای رگ بریده گذارند شفا یابد اگر از ضربی در چشم اسب سفیدی ظاهر شود علاجش آنست

که استخوان سر لعیمی را بکوبند و به پرده در چشم اسب کشند که نافع است نوعی دیگر

... جنگ لعیمی را بکوبند و با ماسوره در چشم اسب فشانند سفیدی را برطرف کند نوعی دیگر

دو سه مرتبه در وقت صبح آب سرد در دهن گرفته در چشم اسب بپاشند که مجرب است

هرگاه کام اسب ورم کند گاه باشد که بخورد این علت را اطماع گویند و سبب

آنست که جو او را دیر داده باشند و یا در هنگام جو آب دیگر دریغ داده و چ

با استره تیغ دادکا

نمک فشانند

کام برگزینه

خورد علامت انست که جو کم و دیر می خورد و در کام او خونش ظاهر می شود و جو را باب
دهن تر می کند علاج که دهن اسب را بگشایند و سر او را ببندند بر دارند و با جوال
دوز و یا با چوب گز خشک که سر او را مثل جوال دوز تیز کنند و بر کام اسب زنند تا خون
برود چنین برآید و بعد از ان نمک در کام او بیفشانند تا خوب شود نوع دیگر هرگاه در چشم اسب
لکه برآید علاج انست که گل خطمی را بکوبند و با زرده تخم مرغ لیپ کنند در چشم اسب
بندند ان علت دفع شود اگر چشم اسب درد کند علامت انست که اشک مکرر ریزد
و سفیدی چشم سرخی برآید علاج انست که قدری کف دریا کوبیده و بیخته تا ما سوده باشد
نوبت در چشم او بدمند و اگر به نشود زهره مار او یا زهره ورق خشک کرده بهم سوده
در چشم او بریزند نافع بود الکی علی الدوام بی سبب اشک از چشم اسب بیرون اید

علاج

علاج انست که گچهای چشم او را داغ کنند تا اشک امدن برطرف شود و دیگر عود نکند
نوع دیگر در علت هرگاه اسب در میان جو کاه فضله گربه یا موش و یا جانور
دیگر خورده باشد علامت انست که سر اسب چاک که قبل ازین گفته شده معلوم کنند
علاج انست که قدری ریگ را که احتمه بگلوی اسب بریزند و از رگ گردن خون گیرند صحت شود
نوع دیگر هرگاه زلو در دهن اسب رفته باشد علامت انست که مکرر زبان بیرون کند و درون
کشد و کام خود را بیند و سر بزیر دارد علاج انست دهن اسب را بگشاید اگر نزدیک باشد بلیسه …
باید که نمک بپاشند و زلو را بکنند و یا خاک بپاشند و یا با ماند حدود که گرفته زلو را
بگیرند و بدر کشند و اگر زلو دور باشد و دست نرسد باید که چوب را بپیچند و با نمک
تر کنند و به درون گلوی اسب فرو کنند و بند لو برسانند ان زلو کنده شود و بیرون

افتد و اگر فروتر افتاده باشد دفع نماید باید که روغن بادام و روغن گاو و یا روغن کنجد درهم

بجوشانند و نمک داخل کرده در آب حل نماید و صاف کرده در گلوی اسب بریزند آن

دانه کنده شود و بیرون افتد نوعی دیگر بگیرند قدری اسطوخودوس و نمک درهم کرده در

آب جوشانیده و صاف کرده در گلوی اسب بریزند آن لوخوب ساخته بیرون افتد

هرگاه زبان اسب ورم کند علاجش آنست که از هر دو جانب سینه آن اسب را

خون بگیرند و کشنیز و طبرزد و تلخه را بجوشانند و مغز خیار چنبر را در و داخل کرده بوره

و خردل از هر کدام نیم درم داخل کرده نیمگرم بجوشانند و بر زبان آن اسب بمالند دو سه

نوبت چنین کنند شفا یابد و اگر به نشود زبان اسب را از دهن آن بیرون کشند و چند جا

نیشتر زنند تا خون فرو ریزد و بعد از آن روغن بنفشه بمالند از علت ورم خلاص شود

هرگاه

هرگاه دندان اسب ورم کند سبب آنست که جو او را پاک کرده داده باشند و در میان

جو سنگ ریزه بر دندان او رسیده باشد و علف داده باشند علامت او آنست

که جو را کاهی خواهد و گوشها فرو داده و در چشمها اشک ریزاند و سر زیر اندازد — بکار بر

علاجش آنست که نمک انگور و زنجبیل و زردچوبه و فلفل و خردل سفید همه را برابر سهم

کوبند و در علف جوشانند و پارچه کرباس بر چوب پیچیده بر آن شرط الانند بر بیخ دندان آن

اسب لیند آن علت از دندان او برطرف شود هرگاه که اسب چنان شود سبب آنست که — چه قدر / خناق گفته است

از سر اسب باد در فرود آمده و گلوی او را میگیرد از این علت اکثر اسبان ضایع شوند علامت

او آنست که گلوی اسب ورم کند و گوشت بدن او به سبب تحلیل رود و در وقت

راندن آن اسب پهلو جم شود بداند که قران این علت تا سه روز پنج روز باشد علاجش

انست که اول از دو وبست و خون بگیرند ولیکن خون بسیار نه و باید که روغن تخم کدو

وارد جو در سم سرشته در گردن اسب بندد اگر به نشود عدس از هلیله و طراق او تی

رو ناس و تخم خطمی با یکدیگر برابر سم کوبند و در آب بجوشانند صاف کرده قدری

قدری فلوس خیار چنبر در وی حل کرده و چند عدد زرده تخم مرغ داخل کرده پالایند

و نیم کرم در گلوی اسب ریزند باید که در دو روز متواتر چنین کنند اگر به نشود مویز

بی دانه و عناب برابر سم قدری جو کوبیده داخل کرده در آب بجوشانند صاف

روغن بادام

کرده او را روغن کنجد و قدری شکر داخل کرده نیم کرم در گلوی اسب ریزند چند روز چنین

کنند خناق او رفع شود نوع دیگر علاج است که قدری لادن و روغن زیت در حنجه بندد خناق؟

گرما گرم در گردن اسب بالا بندند و نخبه و علف تر دهند و جو را از نخ بایند ~~گرما گرم در گردن~~

اسب

~~اسب بالا بندند و نخبه و علف تر دهند و جو را از نخ بالایند~~ و بر سند که نافع است هر گاه

اسب را سعال بهم رسد که سرفه گویند سبب است که او را عرق کرده آب داده باشند

دور میان جو دو گاه او پشم و یا پر مرغ و یا سوفار خوشه جو بوده باشد بعضی از این ها در گلوی

اسب بند شده باشد علاج است که روغن گاو و شفتالو نیم شیر هم وزن و شراب انگوری

صد درم در ظرفی بر سر آتش نهند و همه با سم سرشته شود دو دفعه در گلوی اسب ریزند

و اگر به نشود هیچ رنگ که برگ کان او بنک گویند با قدری زعفران در آب بجوشانند و قدری

روغن گاو داخل کرده در گلوی اسب ریزند نافع است و اگر به نشود ده دانه سیر و اندک

عسل با روغن بادام یا روغن کنجد و یک عدد پیاز سفید خام کوبیده و جوشانیده نیم گرم

در بینی اسب ریزند و باید که پیاز و سیر را علاجه بکوبند و آن الاصاف کرده و آن

عسل و روغن بالبند و اگر به نشود همین شراب انگوری کهنه و بهمین نوع [illegible] با هم ما میزند و نیم
کرم در گلوی اسب ریزند سرفه کهنه و نو را رفع کند و اما بقراط حکیم گوید که بهترین این
علاج سرفه اسب نیست الا که نه عدد تخم مرغ زرده در ظرف سرکه کهنه اندازند و
بعد از آن سه روز هر روز سه عدد از آن تخم بر گلوی اسب اندازند و سرفه کهنه و نو اسب را
رفع کند و صاحب ترجمه گوید که خود این علاج را امتحان نموده است و مجرب است
و اگر فندق رومی و آس و انجیر سیاه و انگور سیاه با هم بکوبند و پیاله‌ای [illegible] سه روز
هر روز یک کاسه صاف کرده در گلوی اسب ریزند سرفه او برطرف شود
و این نیز مجرب است هرگاه علت صقاو(؟) و منقار(؟) در اسب ظاهر شود بدانکه این هر دو علت
از یک جنس است و اما منقار صعب‌تر است و سبب این هر دو علت نم که سر اسب

صقو گویند(؟)

جائیده

جائیده باشد یا علتی از ضربه در پشتش او بهم رسیده باشد و علامت آن است که از پیش ران اسب ورم [illegible]
و جو و کاه نتواند خورد و آن ریم بدبو باشد و از بعضی زرد و تاب باشد علاجش آن است که اول [illegible]
گندم پلا یا چند [illegible] سیر نیم کوب کرده در آب بجوشانند و در ظرف در درون توبره گذارند و
از سر اسب بیاویزند چنانکه بخار آن بینی اسب معلوم شود و ورم نتواند فرو ریزد و اگر
به نشود باید که پوست گوسفند را که تازه کنده باشند طرف پشم او را بر سر گوش آن اسب چند تا
تا پاره آن خشک را از بینی فرو ریزد و اگر به نشود از هر دو جانب گلوی او بر سر جا داغ کنند و دهان
پس گوسفند را بدستور پیشین آن علت رفع شود و اگر بر گردن اسب [illegible] دیگر بسته
باشد که رگ بریده باشد و خون بند نشود علاجش آن است که بگیرند از زرنیخ و مصطکی و صمغ درخت
بلاج(؟) و زاج سفید و روغن آس با هم بکوبند و برزده تخم مرغ سرشته و جائی که خون آید قداری

بتراود و فرو ریزد
بتوارد فرو ریزد
پیچیده

بگذارند و هم مرهم بی ریزه تخم مرغ ادویه ها را در روی جراحت پر کنند و پاره پنبه کهنه بر بالای آن کیم آغشته
محکم ببندند و چند روز بسته باشد و علف سبز بدهند و اگر علف نباشد جو را بسایند و با کاه بخیسانند
بدهند و بعد از چند روز بگشایند و قطران بر بالای آن مرهم گذارند آن زخم بسته شود و زخم درست گردد
و اگر این ادویه ها حاضر نبوده باشد خراطین را بکوبند و اندک جو با آن بسایند و خمیر کرده با آرد گندم
خمیر کنند و با پنبه کهنه بر جراحت ببندند و چند روز بسته باشد و گوشت نو با آن [illegible] کرده
بگشایند و بدانکه خراطین کرم سرخ است که در جای پر علف می باشد و [illegible] علاج است
که هرگاه یک حقه با قدری جو کوبیده بر روی آن جراحت پر کنند و پاره نمک با شراب بر بالای
آن کیم آغشته محکم ببندند دیگر آن را بر نمک با شیر تازه بپالایند و پاره ببندند بعد از کهنه بگشایند
آن جراحت خشک شده باشد انشاد از عزیزیست که در کوهها اسب هم میرسد

هرگاه

هرگاه این علت ظاهر شود علامت است که اسب گوش بسم شوند گردد و سر بزیر خواهد داشت
علاجش آنست که اول از هر دو بازوی او و یا از هر دو سوی گردن او خون بگیرند و اگر به شود قدری
چند بیده بسته با روغن کهنه و چند دانه سیر کوبیده بخورانند و آنکه نمک سیاه داخل کرده گرما گرم بخوران
آب بمالند و اگر به شود در بالای رگ شانوی است و در اندرون ران او رگیست که آن رگ
سطبر و بزرگ نیست و باید که اسب را بخوابانند و آن رگ را ببرند و خون او را بگیرند و قدری
آرد جو و تخم خطمی و مغز [illegible] کوبیده داخل آن خون کنند و پنج عدد تخم مرغ بر بالای آن شکسته و تخم
کنند و بر پاها کرباس خام بپالایند و بر بالای آن جراحت ببندند و بعد از یک هفته بگشایند و آن
کرباس را با شیر تر کنند و تر کرده همچنان بمالند و روز دیگر بگشایند و قدری [illegible] و شیر خشک و تخم
تا سر در [illegible] آب بخورانند که دو سه جا بندد و آن اسب بعد در کوهها آب نزنند این علت علاج

نوعی دیگر علاج اسب که بگیرند مویز شصت درم و دنباله بستور و چند عدد زرد چشم [illegible] برگ

کاسنی جوشانیده صاف کرده بخت در جای بگذارند که هوا بر آن بگذرد و علی الصباح گرم گرم

اسب ریزند اگر صاف کرده به زیر سم می تواند بود و سه روز بدستور استعمال کنند این علت

نوع نهم فی الامراض الصدر الفرس والرجل وتتعلق بها علاجها

هرگاه اسب را بسبب پس پشت سینه ورم کند سبب این علت آنست که لغاره درکی بسته شده و

سواری کنند علامت آنست که آن اسب پیوسته می خوابد و حرکت نمی کند و یا مثل باد حرکت [illegible]

او سپید بود و می لنگد و اگر بر ورم او دست گذارند گرمی کند و هی گداز بود و دست بر علاجش

این علت آنست که رگهای او را داغ کنند و اگر نشود باید پوست سیر را بجوشانند و قدری

سبوس و آب ده او را [illegible] کرده بر آن ورم بندند [illegible] بماند اگر نشود بر روی سینه

او را

او را داغ کنند و پیه از دو برابر دیگر روغن گاو و بمالند این علت بطرف شود هرگاه اسب

جو گیر شده باشد سبب آنست که جو زیاده از قاعده خورده باشد و یا گندم بسیار خورده باشد

علامت آنست که ح الغدود پنهانی او گرفته شود که راه شود اندر رفت علاج این علت آنست که

اول اسب را با آب سرد غوطه دهند چنانکه سینه و شکم او در آب غرق گردد و لیکن آب بجز اهند

و ساعتی در آن دارند روی آن پناه دارند و بعد از آن از دستش خون بگیرند و قدری روغن گاو و بادام

گل کرم کرده بر سینه او بمالند و باید که آب در جو مقرری او را ندهند کم دهند شفا یابد به

؟ بر ره چند

هرگاه در دست و پای اسب علت سرطان ظاهر شود علامت آنست بیش چند پر بیرون آید که این

در اینجا دعا و فسونی حذف شده است

هنگام را که سرطان آب نویسند و دو روز چهارشنبه دیگر در میان پای اسب ببندند

دور ساعت که می بندند بارکش [illegible] روان [illegible] مجرب [illegible] او

سطبر شود و ورم کند و اندکی سرخی کند اگر علی الفور علاج نکنند بثرها و افزاران [illegible] کنند

و اسب را از کار بیندازد و علاج این علت ان است که در مرتبهٔ اول در هر جا که بثره برامده ظاهر

شود باید که همان بثره را اول داغ کنند تا زیاد نشود و اگر از علت براهش اسب ورم کند

و بثره بیرون نیاید و ان [illegible] سطبر باشد باید که [illegible] را [illegible] کهنه بلند [illegible]

منشعب بر هم شود و یکدیگر رگ سرش داغ کرده پنبه [illegible] بر دور ان ورم ببندند و

کهنه بسته باشد علی الصباح بگشایند و با روغن گاو چرب کنند و با پوست [illegible] بر دور او ببندند

هر ان بثره که در زیر جلد بوده باشد جوشش کند و بیرون اید و بعد از ان قطران سه

چند روز بمالند برطرف شود و صحیح گردد این علت را علاج این است که [illegible]

[illegible] گویند هر گاه ان گیاه را اسب از علوفه [illegible] بخورانند [illegible]

هر روز

پس روز بروز قدری داخل جو کرده باید داد تا برطرف شود و صحیح گردد دیگر علاج

است که یک عدد فلوس چند پاره از پیش کاهل او جلد پیش [illegible] او را نیشتر سوراخ

کرده ان فلوس را فرو کنند چندانکه ان فلوس در زیر جلد پیش [illegible] او تحلیل می رود

سرایت او نیز می ریزد تا صاحب ترجمه گوید که خود امتحان این علاج کرده درست و مجرب است

علت خنام هرگاه اسب را این علت ظاهر شود سبب ان است که از میان دو گوش او رگی

سطبر شود و از ان رگ ماده از سر فرو ریزد و دو رگ دیگر حرکت کند از سینه و زیر شکم گذشته

از زیر ران های او ریزند و ان رگ را عروق محرکه گویند و بسیار این کثرت در سینه ظاهر شود و بد

سبب سوراخ شده ریم و چرک متعفن باید و هر گاه در یک طرف [illegible] بسته شده این

علت بدان اسب نیز سرایت کند علاج این علت ان است که اول زرنیخ زرد و نوشادر

و کنجد و بوره لؤلؤ منی از هر کدام یک درم و برگ مورد نیم درم بکوبند با هم بزنند با موم گل

سد بر شنند چنانکه مثل مرهم شود و بر سر بثره دارند چون اکال ضماد کنند و یک شب بسته بماند

علی الصباح بگشایند قدری صابون رقیق و زرده تخم مرغ با روغن گل و در پارچه کرده مرهم سازند

و دیگر روز بر آن ضماد کنند و آن علت دفع شود و اگر به نشود علاج آنست که قطران بمالند و بعد

از آن چند نوبت آن جراحتها را با آب گرم پاک بشویند و مرهم زنگار و صمغ درخت کاج و ادرزد

از هر کدام دو درم روغن زیت پنج درم موم پانزده درم روغن گل و در مرهم بسته در دیری

کرده در شوربچه چنانکه مثل مرهم شود بعد از آن ضماد کنند اگر جراحت بسیار او در هم پیوسته

بسته و رگ آن ظاهر باشد آن رگ را در پیش آن پابند و ببرند و اگر در پس گوش بود

باید تا آب بلا بیفکنند و سینه او را بتیغ بشکافند و در اندرون آن جمعا مثل حرزه

ده عدد بسته آنها را ببرند و با صمغ درخت کاج داغ نمایند و در جائیکه مرض منفجر باشد

با صمغ داغ کنند و درون جراحت را نیک بر کنند و از بالای آن قدری قطران بر بندند

و اگر به نشود گیاهی هست که بزبان عربی تیجم گویند در دمی تیز در دشتها و کوهها میروید و برگ او

به برگ را زیانه ماند هر آنگاه که آن گیاه را بکنند شیر او مانند علامت خام باشد و باید که

آن گیاه را در بلندی بکنند و آن نوبت بر دو راه بکرده و بعد از آن گیاه را در

لباس کهنه دوخته در گردن آن ستور بیاویزند بحکمت الهی چندانکه آن گیاه خشک شود آن علت

نیز بر طرف شود مجرب است و اگر به نشود علاج دیگر آنست که سه روز متواتر هر روز ده درم زر

نیخ با قدری سبوس و عقیده برگ که در باغها میرسد انگوری چند با تخم او دار بره کرده

و خشک نموده در میان جو بخورد آن ستور دهند و از آن جسم کرده ... آن گیاه

نیز می تواند بود بدانکه این شعر را در بعضی ملک سیر گویند و جوارا اکثر از عدها بدانند و چنانکه
او را زیاد بجوشانند فایده بیشتر دهد و بعد از آنکه احتیاج بسیار شود از آن در سینه آب باید بابد
که قدری شونیز یعنی سیاه دانه و سرکه کهنه در سم بجوشانند و مرهم کنند و بر آن جراحت
ضماد کنند اگر آن جراحت بر طرف نشود و مرا بود اگر این علت سبب علاج نشود باید که از روی
اعتقاد تمام آیه کریمه را بیست نوبت بخوانند و بعد از آن عدد بود که را اده بیعه گره زنند و هر گره
که می زنند یک نوبت بخوانند و بر آن گره بدمند بعد از حضرت حق سبحانه و تعالی دارد که این مرض علت
از آن سبب بر طرف شود و آن آیه این است اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیم
بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیم وَ بِالحَقِّ اَنَا اَنزَلنَاهُ وَ بِالحَقِّ نَزَلَ وَ بِالحَقِّ
الاَعظَمِ مِن اَیِّ شَیءٍ خَلَقَهُ مِن نُطفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ طباف

هرگاه

هرگاه که در جراحت یا در زیر آن علامت طبایع ظاهر شود بدانکه این علت اکثر در زیر چپ می باشد
و جراحت را انگشت واقع شود و این علت در اول بیرون شود و آن را ذجی گویند و هرگاه علاج
این علت بطور شود خون را و آب را از کار می اندازد و علامات آن است که از بدن آب که بیا ما
ناخن و رگ انگشتها بوی بد و عفونت جوشش کند و آب زرد بر آید بدانکه این علت دو نوع می باشد
یکی زردی ماده اما زرد آن است که در یک جا ماده دو جا ورم زیر جلد بلند می شود و آب زرد بر می آید
و علامت ماده آن است که بر دور ناخن جوشش کند و از جای شرها آب زرد می آید و علاج آن است
که کبریت ملزوده ده درم زاج سفید پنج درم و تخم حنظل یک درم و انگور زرد همه را با هم بکوبند
و به روغن قدری عسل داخل کرده بر سر سته شدن مرهم کنند و جراحت را با گرم و صابون و
پاک شوید خشک کنند و بعد از آن آن مرهم را ضماد کنند و با پارچه کرباس ببندند آن علت

بر طرف شود و اگر به شود قدری کچ را در پاره کرباس بسته و در ظرف تا جمع مانده و آن آب را بر زیر بدو باز
آب کننده تا هفت نوبت چنین کنند و بعد از آن مرداسنگ ده درم سفیداب قلعی و کوکرد
و زنگار و اسفیدار هر کدام چهار درم و روغن بنفشه پنجاه درم و آن کچ خیسیده را با این ادویه در هاون
کوبیده قطره قطره بر کر بران چکانیده مرهم کنند و هر روز دو نوبت ضماد کرده بر بندند و بعد از آن
به نخوک راکد احتیاج باشد اندان علت بر طرف شود و اگر به شود احتیاج را با به کم استخوان زرد و
خوشیده با به بکوبند چنانکه چون برآید گیرد و بعد از آن کدو را بسوزانند و خاکستر آن را
به روغن زیتون داخل کنند مرهم کنند و بر کاغذ کهنه مالیده بر روی زخم بندد
و دیگر آنکه مرهم شود بعد از آن بپزند و مرداسنگ را کوبیده با هر روغن که باشد به هم رسد
مرهم کرده ضماد کنند و آن علت بر طرف شود و در علاج این علت هیچ روغنی بهتر از این نیست
و مجربست

زنگار ؟

[آنست]

و مجربست و دیگر اگر آب نقرس شود باید که این علت که دستهای آب از بالا ماده فرو ریزد علامت
آنست که بازوی آب ورم کند و سطبر شود که دستها را حرکت نتوانند داد علاج این علت آنست
که اول حجامت کنند و بعد از آن برگ خطمی و بوسن و برگ سیر تازه در دیگ کهنه چندان بجوشانند که برگ
بر عضو مرهم مانند و بعد از آن بران ورم بگیرند و بسته باشد از آن ورم بر طرف شود
هنگامی که باید که قدری حلوا و شیر و خرما بپزند و چند دانه سیر و تره مجموع را با هم
بکوبند چنانکه مرهم شود گرم گرم آن ورم بر روی آب بندند و چند روز همچنان بسته باشد تا
آن علت بر طرف شود و اگر پاره چیک پنیر بیدار در ظرف آب گرم کرده و کهنه کرده در دو
بازوی آب بپیچند و یک شب همچنان بسته باشد و دیگر آن آب بیله گرد آید و بسیار
آن آب بسته باشد تر نتوانند بود و اگر ماده بلند شود و ورم شده باشد بیشتر باشد و در فوق

؟

آب ورم ط

؟ بیشتر باشد
و در فوق

منشر استخوان شود و دو دست و پای اسب را تا قیض کند علاج این علت انست که پوست درخت بیدتر را

بسوزانند و خاکستر آن را بکوبند و چونوری است که نام او تباری و جاییج و دبجی و شاخ و بهر تکه اگر

کلنگ گویند کوزن خاکپوچیان است که مثل زنبور می باشد در درخت و حالتهای بسیار دارد

و می پرد این خانور را با خاکستر بکوبند و قدری زرنیخ کوبیده داخل کنند و بر بالای آن غدود

بهبندند و دو مرتبه بر آن بگذارند و ملاحظه کنند که مبادا در می باید در چشم اسب که نه کمال

ان اسب را بکشد و اگر بوی و مشام اسب رسد اسب را ضرر ها باشد و کثرت ان بتر باید باید

که زبان طالب و اما بدان علت نام است که کاه نشود علاج انست که رشته در جوب ابریشم که تو ببینید

خورد کرده بحر باشند در ظرف کل و ده که کیرده بر دست اسب تا بسته ان علت بر طرف شود اگر

بدین علاج بر طرف نشود باید که قدری خمیر البو کنند و را در آتش بسیار داده گرما گرم بر بالای ان

ظ بیدتره

ظ: زرداریح

ظ: دالوان

ان ماده قدری لده کنیم و چند عدد زرده تخم مرغ در سم رشته حمل کنند و محکم به

ببندند چند روز بهمان نسبت باشد ان علت بر طرف شود و اگر ازین معالجات نشود علاج انست

که از بالای طرقوق ان داغ کنند و مکرر ان اسب را البته نگاه دارند ان علت بر طرف شود

هر گاه اسب توپوق شود علاج انست که چند عدد قاب گوسفندی که در بعضی ملک بجول

گویند و کریکان اشوق گویند باید که بر تسمه محکم بربندند و بر پای اسب ببندند چند روز

مکرر ان اسب را سوار شوند و بسرعت برانند ان عادت بر طرف کند هر گاه چلد قلم اسب

مانند بادام ورم کند و ان ورم سخت در کها بهم رسیده ان علت را ترکان قراقوش

گویند و این علت در دست و هم در پای اسب می باشد و یکی در دیگری ترشیده علامت این

علت انست که قلمهای اسب چند جا غدود و سخت بر آرد و اگر رفع علاج نشود ان غدود

مشاهه

ظ: اسب را اگر به بند بسته نگاه بدارند برگ: می قبض معالجه اسن

غدهها یک یک کنده و ریزه ریزه و بکر چنین کنند تا که ان غدهها برطرف شود واگر سپیدر کوفته را
نیز با زنبق سوخته خمیر کرده عمل کنند هم نافع است اما مصنف این نسخه گوید که خود این علاج خمیر و سپیدر را
امتحان نموده ام و مجرب است هرگاه از بسیار ایستادن قوت پاهای اسب ورم کند علاج انست
که اول خمیر بندد و برگ سپیدار را با سبوس گندم بجوشانند نیم گرم بر ورم ان اسب ببندند
و سه روز بسته باشد و چون بگشایند ان ورم برطرف شده که مجرب است و هرگاه در دست و پای اسب
سیاه فرو ریزد سبب انست که صاحب اسب با تمیز و بر بقعه باشد علامت این علت انست
که اسب گندرو گاه پای او با دست او پیچیده ازان سبب است که مایه اخلاط او نزول اب
متعفن میشود علاج این علت در دست و پای اسب انست که جگر بز غاله را در اب بجوشانند
مهر شود صاف کرده با ... و کرباس کهنه بچسبانند تا ان علت برطرف شود واگر به نشود

علاج

علاج دیگر انست که سرگین خر یا نفط سیاه با پیه او بریزند واگر در علاج کنند ان اسب بسیار
بیمار است نقصان تمام دارد و هرگاه دست و پای اسب از راه امدن ورم کند سبب این خستگی
انست که عرق دار است داده شده و باز از راه دور لنگ گردانیده این گونه شده علامت انست
که دست و پاهای اسب ورم کند و یا شبها پاهای او ورم کند و راه نمیتواند رفت قدم نمیتواند برداشت
و هرگاه به سرعت برانند لنگیدن خورده و چندین بار در راه رفتن چهارپای او گرم شود باید راه رفتن
و بعضی اسبان اند که هرگاه راه دور کشیده شود و ورم از دست و پای اسب برطرف شود
و چون بمنزل رسد همان ورم عود کند علاج این علت انست که قدری سبوس گندم در اب
بجوشانند و قدری نمک داخل کرده ارسته و مرهم کنند و بر دور ورم اسب بندند
یک شب باشد و روز دیگر بگشایند ان ورم برطرف شود واگر به شود فصله ... را گرم کرده بر پای

ان آب بربندند که نیک است و مجرب است هرگاه بر شوره برگ سیر را با نرمی کهنه کنجد و نمک و قدری

سفید ؟ او شم داخل کرده در آب گرم تا باشد و هر سم کرده بر ورم بربندند اگر بر شود خردل سفید

و چند دانه سیر را و بعد از آن از خون داخل کرده و با بول العوام تخمیر کرده گرما گرم بر آن ورم بربندند

و اگر بر شود چند جا داغ کنند و بر بالای داغها پوست دنبه گوسفند و یا پاچه گاو روغن بربندند

بریم ص ؟ تا زهره بریم آمد و بعد از آن باید که ایمن باشد که از ارکان فراوان تیندی که دوران در بار لرزد

پیسه کهنه با هم کوبند و آن را با قدری داخل کرده بر سم کنند و از پیه کهنه قسیله ساخته و میان ان سم آلوده بدرون

جراحت آن داغها کنند و محکم بربندند و دو سه روز چنین کنند ان علت از آن اسب بر طرف

شود و هرگاه این علت از حد علاج مکند آن اسب را در کار سواری ندارند و اگر ناخن اسب سایید

شده باشد از نعلی و کوه و خاشاک شود علامت آن است که دست بر زمین نتواند گذاشت و جراحت

ترا شده

خوابیده خون شود علاج آن است که از آن خون بگیرند و قدری کندر را با پیه گوسفند بکوبند و مانند گرد کنند

خط بایه در بالای ناخن آن اسب گذاشته و گچ در آتش گرم کرده بر بالای آن گچ گذارند تا گداخته شود و آن سوده گچ

ناخن گرفته باز آن اسب طرف شود و مجرب است و اگر ناخن اسب تر قد علاج آن است که قدری

بوره ص انجیر خشک در آب پخته باشند و یک شب باند و روز دیگر در دست بفشانند تا محرا شود و قدری زرنیخ دوده

ترکیده ظ و گچ و زنگار را با هم بکوبند داخل آن انجیر کنند و مثل مرهم با هم سرشته و جای ترکیده را با آب

گرم و صابون پاک بشویند و آن مرهم را گرم بر آن جا بمالند و بر بالای آن بربندند و اگر بشود جلدی شود

بیشها غ لیمو زاند و خاکستر آن را با لیمو زاند تر کنند و پیه درخت و گوگرد کهنه و در بنای باشد

هردو خاکستر را خط و مانند نوشته سیاه مرد الو و آن زمین لیمو زاند بکوبند و در خاکستر راه داخل پیه یکجا کرده بگذارند

مثل مرهم شود و هر روز دو مرتبه بر ناخن بربندند تا یکجا بهم بسته شود باید که اول گوشت

تا ناخن سفته گرما کرم بالای ان ناخن بسته ند حکما فرموده اند که در اندرون ان ناخن کرم هست

که بسبب ان کرم ناخن می ترکد چون کرم شده ان کرم گوشت می خورد پس اگر گوشت بگشایند و بعد

از ان چند عدد انجیر خشک را حلاج بسازند و در ناخن بکوبند مثل ... سم بر بالای ان ناخن بربندند

بند ان ناخن درست شود هرگاه در دست و یا در پای اسب علامت شقاق تر شده علاج است

که اول از بیخ ناخن او خون بگیرند و بعد از ان قدری عسل و روغن اگر بپزند در سم بچسبانند و بر بالای

ان علت ببندند شفا یابد و اگر علت شقاق و علاج از اقبال ... شده و این ... از جمله

هرگاه اسب ... شود بعضی شقاق سبب این علت است که در خاک شوره یا در گل شوره

بدرون موی پای اسب می پیچد و در منزل نشویند ان خاک و گل شوره پای اسب می سوزانند

و زخم می کند علاج این علت ... است که گرد کار ... نسوزانند دوا ن را

بازاج

بازاج سفید و زنگار هر کدام برابر بسم بکوبند و با عسل آتش ندیده خمیر کنند و هر روز

دو نوبت بر پای اسب ضماد کنند اگر به نشود قدری قوم و زفت و نفط سفید هم بجوشانند و مرهم موم و زفت

کرده ضماد کنند و اگر به نشود همین چیزها را با پیه خوک جوشانیده بمالند که بهتر است هرگاه به نشود

مگر آن کومه بر بالای ان جراحت شقاق بمال کند این علت ... و شقاق و اگر به نشود باید که قدری ... را

در ان بسته شود و بر بالای ان جراحت شقاق ضماد کنند بعد از لحظه پاک بشویند تمام مری

او رفته باشد و بعد از ان سفیده چند عدد تخم مرغ را با قدری جامه هم بر ... کنند و ضماد

کنند با کرباس خام محکم ببندند که یک شب بماند روز دیگر بگشایند ان علت از پای اسب بر طرف

شود مصنف این نسخه گوید که خود امتحان عمل کردن ... بر بالای شقاق ... زره مالیدن

و سفیده تخم مرغ و جامه را نیز امتحان نمودم درست و مجرب است اگر این دوا ... نشود

نوع دیگر علاج است که اول نوره بالای شقاق اسب مالند تا موی بریزد و بعد از آن نشتری
چند بر جای مجروح زنند تا خون بسیار بیرون آید پس لتان قدری نمک با سرکه سرشته
و با روغن پاچه گوسفند آمیخته بر بالای آن جراحت مالند و پارچه بدی بر بالای آن مرهم بربندند
و یک هفته همچنان بسته باشند تا هر روز روغن پاچه بر بالای آن بمالند و پنبه کهنه بگذارند و این بر دوا از سرده است
و هرگاه شقاق از ناخن بالاتر و دور بالای ناخن پا گرفته باشد علاج این خفیف است که نمک و زنگار
و روناس در زیج از هر کدام قدری کوبیده با سرکه و عسل آمیخته بر زخم مالند و هر روز دو نوبت
با آب گرم بشویند و آن مرهم را خلاص کنند و باز پس دوباره او را محکم بسته و در زمستان
علامت شقاق قربی اسب واقع شود علاج این است که تا محکم شود در میان نخ و برف
در صحت تمام برانند و از جهت جهنا آن خون آید و بعد از آن با آب گرم پاک بشویند و چند روز

از جای

از جای خود حرکت ننهد و جای او را خشک و پاکیزه نگاه دارند تا این علت از پای اسب زایل شود و هرگاه
به شود زعفران و روناس و لوشم از هر کدام قدری قدری زاج در آب کوفته سائیده بالقوام آید
و بر بالای آن جراحت ضماد کنند و سه روز بسته باشند و بعد از آن کتان سائید قدری ابو جرد و حنا با سرکه خمیر
کنند و بعد از آن پاک شسته بر بالای آن مالند مصنف ترجمه گوید که در بیستان این علاج های
مذکور را خود امتحان نموده مجرب است او چنگ هرگاه پای اسب این علت بهم رساند بدانکه
او دیگ بای زمیان است فاما این علت نیز مثل شقاق است اگر دو چهار شود تا از آن روی
اسب بالا رود و علامت این است که پا فرا آید ایستاده و پهلو بر زمین گذاشته خود کاه خوابیده
سرما نیاورد و علاج این علت این است که اول با آب گرم و صابون بشویند و بعد از آن خون
ورق بر جا رگ که در رگهای قوزغه گویند ببرند و شسته گرم با گرم بر بالای آن مالند و تا عیاری مکدار و بعد از آن

پای پیه با چند دانه انجیر را با هم بکوبند و با برگ ترنگ که بر گل آن ولک گویند بچسبانند

و شعر قلم گاو را گرفته داخل نمایند و بر بالای آن ضماد کنند علت برطرف شود و اگر به نشود

دو رگ دو پای اسب پیدا شده یکی از جانب بیرون یکی از جانب اندرون که از آن رگها سطبر تر

رگ نیست باید که از آن رگها خون بگیرند و چندان بگذارند که از بسیاری خون رفتن اسب سست شود

و بعد از یک هفته دو من پیه بز عراق روغن و نیم گز رخته کرباس کهنه را بر آن با ناخن او فرو برند

چند آنکه جلد پای اسب تمام گشته پس از آن این مرهم را که ذکر کرده ضماد کنند بدین صفت که گیرند

کشنیز خشک پنجاه درم پوست انار شیرین دانه آن و شکوفه درخت بید مشک درم و عدس پنجاه درم

و زرد چوبه پنج درم حلبه را بسوزانند و خاکستر آن را بکوبند و بیزند و روغن گاو هفت درم و بیست درم

و مرداسنگ پنج درم علی حده بکوبند و بعد از ده دینار بسرشند و مرهم سازند و باید که

زرد چوبه

در جای

در جای بسته بندد و این مرهم را ضماد کنند و محکم ببندند که آن علت برطرف شود

و اگر به نشود باید که شکم مار را شکافته و قدری از آن خاکستر چوب بلوط در آن نقش ببندند

و بر بالای آن ببندند و بعد از یک هفته بگشایند آن علت برطرف شده باشد هر گاه در پای

اسب پنجه هم رسیده باشد که اسم این علت بزبان روسیان است و علامات آن

علت آنست که اسب پای بر زمین نتواند گذاشت و در راه رفتن سر ناخن بر زمین گذارد

سکندری بزاید از پنجه بود و جای بستگی پا بر اگر در زمین رسیده بود و بیرون آورد علاج آنست

که زیر ناخن اسب بسته باشد و محکم بگیرند و گوشت بر آن رسنده این علت را از طرف ناخن

که تعبیر شده ظاهر شود چنانکه آن اسب از جای بی روی چوب دو میخ گذارد که دست بر آن نهند

و باشد که در وقت نعل بستن ناخن او را بسیار تراشیده و نعل او را تنگ بسته باشند

تا به ناخن آن قسمت از سم که حس دارد و اگر زخم شود یا میخ در آن فرو رود خون برآید و اسب را لنگ ...

ویا تحت بسته باشد و یا میخ تا به او رسیده باشد باید که فی الفور نعل او را بکنند

واگر از جای میخ خون تا به سم برآید باید دانست که از میخ است واگر خون بر نیاید

باید دانست که ناخن را بسیار تراشیده اند و نعل را تنگ و یا سخت بسته اند باید

که پاره نمدی بر زیر ناخن او گذاشته به نعل سبک او را نعل کرده واگر سبب از میخ بوده

باشد باید که جای میخ را بگشایند چندانکه خون برآید و پس از آن خون و ریم آن را

پاک کنند و جای شگافته را از نمک پر کنند و از بالای آن قطران گرم کرده بچکانند

و از بالای آن بند محکم ببندند و از آب و گل نگاه دارند بعد از سه روز بگشایند

و قدری صمغ درخت کاج و قدری صابون تو با هم در هاون بکوبند چنانکه مرهم شود

و آن جای شگافته را از آن مرهم پر کنند و هر گاه احتیاج بود تجدید کنند تا تمام

تا به پای او خون و ریم شود و ناخن او از جای کنده شود و آن اسب از کار باز ماند و اگر قدری

روغن ... و مازو و قطران ... در هاون بکوبند و مرهم سازند و هر روز دو نوبت

قبل از نعل بستن بر سم آن اسب ببندند از آن علت میخ شفا یابد و اگر نشود

ظاهر شود که از علت میخ شفا یابد و اگر نشود ظاهر شود که از علت میخ است

باید که بعضی از پایه کدو خشک با صمغ درخت کاج با هم کوبیده و بجای ناخن او پر کرده و

کفچه گرم کرده بر بالای او گذاشته داغ کنند و پس از آن نعل سبک بسته و اگر

در ساعت بهشته آن اسب را سوار شده راهی شوند که از آن علت در پای

اسب قصوری نمانده باشد صاحب ترجمه گوید که به علت میخ خود تجربه کرده دوای

مذکور بغایت مفیدست علاج هر گاه از بینی اسب خون برآید و بینهای او

گشاده شود سبب این علت انست که از گردن اسب ماده فرود اید و بپای برد
و ازین جهت بر امده و این علت نیز مانند شتر است که قبل ازین گفته شد علاج این
علت انست که قدری نمک با شیر بجوشانند تا بقوام اید و اگر قوام اورا بیشتر خواهند
قدری نوشادر داخل کنند و گرما گرم بپای ان اسب ببندند و بر بالای او پارچه نمد سر
نرم و گرم کرده محکم ببندند و پس از دو روز بگشایند ان خون برامدن برطرف شود
و اگر نشود باید که از بالای زانوی ان اسب خون بگیرند و پس ازان قدری ارد جو و صبر
سقوطری و تخم خطمی باهم بکوبند و زرده تخم مرغ بدان امیخته ضماد کنند مثل مرهم پارچه
کرباس خام بالا نهند و بر بالای رگ چون فرسته محکم ببندند و یکهفته بسته بمانند و باید
که ان اسب را یکجا نگاه دارند و حرکت نفرمایند و پس ازان بگشایند این علت برطرف شده

فی الامراض

بزن ؟

فی الامراض الاعضاء و ما یتعلق بها و علامتها

هگاه در جای از اعضای اسب سرطان ظاهر شود علامت این علت انست که مانند شلغم غدودی
از زیر جلد اسب بلند شود و گاه باشد که مثل سرطان ابی خرچنگ گویند چنگ کند
و بدانکه اگر این علت در زانو یا در اندرون ران اسب ظاهر شود خطری باشد فاما اگر
این علت در گردن ظاهر میشود علاج انست که اول اتش برافروزند و پارچه اهنی
را سرخ کرده و بعد ازان ان سرطان را با انکه شگافته و جمیع ریشه بدر کرده باشند
و قدری صمغ درخت کاج بجای او ریز کرده فی الفور از بالای ان اهن داغ کنند
پس ازان قدری قطران نفتی جوش داده بر بالای ان جراحت میریزند و ماننده کنند
محکم ببندند بعد از سه روز بگشایند و قدری انزروت و صمغ درخت کاج و مصطکی و علک

ن ط ، افشتر بالاتر ؟

پنبه ؟

ظاهراً چیزی افتاده است چه علاج سرطان با حقنه صورت نبندد و اینجا سطری که ذکر حقنه در آن بوده افتاده

آتش نهاده باهم بجوشانند و بقوام آورده بر بالای آن خراجت ضماد کنند نوع دیگر
علاج این علت آنست که یک دیگ مسین نیم پر آب کرده چندان بجوشانند
که از آتش سه دو حصه بماند و آب را بر یخنه تر دیگر کنند تربه هنند و بدان آب حقنه
کنند و سوار شده بسیار بگردانند و اگر به نشود باید که قدری فضله کبوتر و بیخ مرز آب
انگوری خام سرشته بجوشانند و بگذارند تا صاف شود و پس از آن قدری آرد ارزن بدان آمیخته
حقنه کنند و بکار برند چون قدری چسپیده به که این علاجها آن علت تیارک شود و اگر این علت تعلق
برقوی تمار کنند آن آب سیلان را از انقطاع اندخته نابود کنند هر گاه در عضله آب بهم رسد ناسور
ظاهر شود این علتی است که مانند دمل بثرها از بدن انسان بر آمده و زرد آب بهم برآورد دمل بثرها
و فرو ریزد و علاج این علت آنست که قدری برگ مرزنگوش را بکوبند و در سرکه حل کرده و فتیله

پنبه

پنبه کهنه را در آن انداخته در درون آن زخم فرو برند و یک شب بماند پس از آن فتیله را بیرون
کشیده و بر بالای آن زرده تخم مرغ بنهند و دیگر پنبه کهنه در درون آن زخم پر کنند
تا درون آن زخم را از چرک و ریم پاک کند و بعد از آن این مرهم را بر بالای آن بگذارند
که مجرب است صفت آن که بگیرند قدری موم و مصطکی و صمغ درخت و روغن زیت همه را
باهم بگدازند و استعمال کنند و اگر آن زخم بزرگ شده باشد روزی دو نوبت این
مرهم را با پنبه کهنه بربندند تا آن زخم خشک شود هر گاه در عضله آب جمع شده بهم رسد
و نام این علت نیز بزبان رومی است و اما این علت مانند علت سرطان است و علامت
بثره ؟ این علت آنست که بعضی عضو را از زیر جلد آب پدید شود و لون آن بزردی
میگراید و ورم میکند علاج این علت آنست که اول از بالای دم آب بر فرش ترانج

کنند و بجای درفش قدری قرا اوت کوبیده بگذارند و هر عضوی که در عرضه‌ی ان آب
بعد باشد تمامی زایل شود و اگر غافل شده باشند و دو سه روز گذشته باشد
باید که قدری نجاست لعوی را اگر با کرم بران ورم ببندند و بگذارند تا بماند و اگر زایل
شود باید که قدری سبوس جو را با سرکه بجوشانند و نمک داخل کرده بر بالای ان بندند
اگر به شود قدری گل سرشوی را با سرکه امیخته و تخمیر کرده بر بالای ان ببندند تا آن علت
برطرف شود نوع دیگر علاج این علت آنست که چند دانه سیر را بکوبند و با روغن گاو
داغ کرده بر بالای ان ورم ببندند تا که ان ورم نرم شود و دهانه‌اش سر زند
تا که زرداب و ریم از ان ورم بیرون اید و پس از ان قدری از دو جمیر کرده
بر بالای ان ورم ببندند که انشاء الله ان علت برطرف شود هرگاه در عضوی
از

از اعضای آب باد ظاهر شود که ترکان او را گویند علامت این علت آنست که روز بروز
بزرگ شود علاج آنست که فی الفور از آنجا که ورم ظاهر شده باشد تره لنگاهه در اندرون
او چیزی سفید باشد غدد است که ترکان قاده گویند باید که ان غده را اقلاع کنند
و بعد از ان دارو از ریشه بیرون کشند و ببندند و بجای ان نمک سائیده پر کنند و اگر
از ریشه او جایی باشد جای نمک گذارند و بگذارند تا بماند و بعد از ان نمک بندند ضمغ درخت کاج
و سرو کوهی که ترکان درخت اردوج گویند و مصطکی از هر کدام برابر هم بکوبند و براح درخت
در روغن کنند و یا قبل مرهم ساز باید که ده درم مرداسنگ بکنند و قدری روغن زیت بر ان
امیخته با ادویه‌های مذکور بجوشانند و بقوام ارند و قدری از ان فقط سفیداب کرده در بالای
بکوبند و مالیده کنند بر بالای ان زخم تکرار نمایند و اگر در وقت دهش خون نشد بیرون اید
پنبه

غده باید
ریشه او مانده
؟

؟

فساد آید؟

و پکته نا

باید که موم و جو به وزن ناسخ خشک از هر کدام قدری کوبیده و نیمه بران ضماد نهاد و در روز تکرار کنند و اگر
فصد بکشاید باید که صمغ درخت کاج را بر ان جراحت بر کنند و بکنجه اهن بس گرم کرده
داغ بکنند و ببندند این علت بر طرف شود هر گاه در عضوی از اعضای اسب خون بسته شود
علاج انست که اول از رگهای گردن او خون بگیرند و بعد از ان قدری نفت کال و روغن حنظل در هم سرشته
بر بالای جای مذکور ضماد کنند ان علت برطرف شود هر گاه در عضوی از اعضای اسب علامت بالا ظاهر

نشتر زند

شود علامت این علت انست که در جایی از اعضای اسب ورم میکند و هر گاه در جگر پیدا شود علامت
انست که اسب کم میخورد و در میخورد و در ریش غلیظ و خود را بر زمین میزند علاج این علت انست
که در الغور بباید که چند جا از سینه او مردار اعاجی بگذارند تا این علت از عضو او که بعضی شده
بسینه او جمع شود و دیگر سینه او را از روغن پیه چرب کنند و اسب را هموار بگردانند تا بگر
دیم

از مرهم مردار اعاجی فرسه در ریزد و باید که روز اول اب ندهند و در روز دویم قدری کمتر از عادت بدهند و در روز

زود

سیم سیر اب کنند و اگر این علت را در بخار کنند اسب را در روم سقطی سازد و هر گاه در عضوی

نه گرو خارش

(جوب)

اسب علامت کروه خارش ظاهر شود علاج انست که قدری تخم کتان و قدری برگ انجیر
و روغن هم در سر کشیده بجوشانند و بجوشانند و بقوام اورند مانند مرهم شود و اب

ور/ر

کلپر خه

برگ کلم بر که برکتان با دردفان کوبیده و ضماد مرهم برنهند و کرم کیا انست که او را عوض سیلاب

عصاره نا

کوبیده و در میان مشه و برکان شقاکوبیده از ابر بکرند و عصاره او را اگر قدری از ان
مرهم کنند و بعد از ان اگر اسب را پاک بسته بیند بدن اسب بمالند و باید که سر اسب را ببندد
محکم ببندند و نگذارند که خود را بخارد و هم باید که از اندرون هر دو ران او خون بگیرند نوع
دیگر علاج انست که انجیر خشک و بادام در اب بجوشانند و صاف کرده و در بدن اسب بمالند

خانه ط

گر ص

هو اقتاب بمالند و بعد از ان قدری روغن زیت اویا کمی بیخ دنک انجم کوبیده بجوشانند و از ان بمالند

ان بر بخیه و بار بار بمالند و همان نخ اقتاب بمالند و اگر نشود قدری کنجد را بسوزانند و خاکستر کرم

او را با ب مایسر به نیم نفت روغن را هر روز وقت صبح مال و دم و بدن اسب را بان اب بشویند

و اگر نشود قدری جای عنکبوت و زاج سفید و سنگ و بیخ و سر سیاه با هم کوبند و نقطه سیاه

بان نخبه نکرم در بدن اسب بمالند و ان علت گری بر طرف شود نوع دیگر علاج انست که از ان

گری در هر جا که در بدن اسب بوی بخیه و خشک کرده باشد باید که تیر از ان ابلق بمالند و مالند

هر ساعت بشویند و اگر در قوت شود علداب را مجرد کند خون و دم با فراط اید و بعد از ان نشان

مو در انجا زدید و اگر الفور نشوید ان علت افتاده بدن اسب بر طرف شود نوع دیگر علاج انست

که قدری سیاه دانه و گوگرد را با هم کوبیده و در روغن کنجد جوشانیده و بمالند و دم

و بدن

و بدن اسب بمالند و نکشت باید و روز دیگر باب گرم پاک بشویند ان علت گری بر طرف شود

و باید که اسب گری دار شیرا که بعضی شیرنگ گویند مکر را با که استخوان در او جوشیده باشد

بشویند نفت مفید است و اما صاحب ترجمه گوید که این علاجهای گری است که راگر بیعنم همه درست

و مجرب است هنگامی که در عضوی از اعضای اسب کلف ظاهر شود علامت کلف است که مثل بر ادمی

لومی که جنس نشده باشد چو مویش ریخته و بعضی بود و سوس ابدار در روز برو ز با شود و اثر این علت

اگر در جای متعدد و جهیده است ظاهر شود علاج است که اول سوس سعفر زرد ساید چنان که

زرد بک نحوی تو بی نوع و پس از ان را که پاک بشویند و قدری سنگ و زاج سفید و در سرکه حل کنند و مار

و عدس نیم مخمر کرده مانند حنا بران موضع ضماد کنند و اگر نشود قدری از کوله و زنگ زدا با هم

بکوبند و با روغن گاو سرشته مانند مرهم بر بالای ان کلف ضماد کنند و دو سه روز تا پرخشک کنند

بسوزی با مرزرد
یعنی شوره و سفید که
از او نمی ریزد خط
بسوزی را پخته زرد
نیز فشنگها و کتیره
زودی مغز مرلفی را با
جیرت زر نسته

[illegible]

ان علت کلی برطرف شود هرگاه در عضوی از اعضای اسب پیکان و یا خورده آهن مانده باشد
علاج است که آنجای را بنشتره بتراشند و بشکافند و انبور سر باریک بآن در برده آن را بیرون کرده
آن پیکان و خورده آهن را محکم گرفته بکشند و بیرون آید و بعد از آن چرب سه را بتراشند و در آتش
تاب داده گرما گرم بآن در رود آن جراحت فرستند و بفرست بیرون کشند چنانچه سیاه نماند
بود که آهن را با برل الالاع آب داده باشند و اگر چه شب دو چهر آن کهنه و اگر پیکان در جای
عمیق بوده باشد و نتوانند دید که بیرون آید باید که قدری روغن بلسان بسم بمالند و بالای آن جراحت
بهسنبند آن آهن آسانی بیرون آید و اگر دم جراحت بسته شود بچکال چو کمادی ریزاکه گوشت
اسب بلند رگ پیدا شد آن آهن هیچ از جای دیگر بر رو آید که بی جهت بیرون تواند کشید و پس از آن
که بیرون کرده باشند بر جای آن نمک را با زرده تخم مرغ برشته بر کشته محکم به بندند که آن
است

اسب از آن زخم شفا یابد **فی امراض الظهر و یتعلق علاجها** هرگاه پشینه که در جای
پشت اسب ورم کند و یا زخم شود سبب آنست که عرق دار زین او را گرفته باشند علاج است
که جا بجا مدتی بمالش کنند و قدری نمک سائیده بر آن جا پاشند و بر بالای آن ورم کنار اندو باز زین ببندند
و چون نماند آن ورم برطرف شود و اگر نشود قدری سبوس را در آب جوشانند و نمک داخل کرده
بر بالای آن ورم ببندند و اگر زخم شود دو سر کشاید و ریم بر آید باید که اول با آب سرد بشویند و گوشت
پوسیده از آن ببرند و آب از آن پیه گنگر از روی زخم ریزند و جلد کنف را بسوزانند
و خاکستر آن را با قدری حنا و نیم و پوست درخت کاج را با هم کوبند و بیزند و بر زخم در زخم کنند
و هر روزه بر ترتیب عمل کنند و اگر عیاذا بالله جدا شود باشد که تا بحیطه زخم او را جدا کنند و به
شدن جراحت جدا بطول انجامد و اگر لا علاج شوند علاج است که از زیر آن زخم

پنبه ذ
؟
نا
جداو جدو

ان عضو کلف بر طرف شود هرگاه در عضوی از اعضای اسب پیکان و یا خورده آهن مانده باشد
علاج آنست که آن جای را با نشتره بتراشند و بشکافند و انبور سر باریک با درون آن جراحت کرده
آن پیکان و خورده آهن را محکم گرفته بکشند و بیرون آورند و بعد از آن جراحت را بتراشند و در آتش
تاب داده گرما گرم با اندرون آن جراحت فرستند و بطریق بیرون کشند چنانکه سپید تابانه
بود که آهن را با بول الاغ آب داده باشند و اگر چنین نشود دم خر را آن کنند و اگر پیکان در جای
عمیق تر بوده باشد و نتوانند دید که بیرون آید باید که قدری روغن کنجد بسم مالیده و بالای آن جراحت
نهند تا آن آهن آسانی بیرون آید و اگر دم مراجعت نشود بحال خود گذارند زیرا که گوشت
اسب ملایم رگ پیدا شد آن آهن جمع از جای دیگر بیرون آید و که با جهت بیرون تواند کشید و پس از آن
که بیرون کرده باشند در جای زخم آن الک را با زرده تخم مرغ سرشته بر بسته و محکم ببندند که آن

اسب

اسب از آن زخم شفا یابد فی امراض الظهر و یتعلق علاجها هرگاه پینه که در جای
پشت اسب ورم کند و یا زخم شود سبب آنست که عرق دار زین او را گرفته باشند علاج آنست
که جای ماندی را بکشند و قدری نمک سائیده بر آن پاشند و بر بالای آن ورم گذارند و با زین بکشند
و چون ماندن آن ورم بر طرف شود و اگر نشود قدری سبوس را در آب جوشانند و نمک داخل کرده
بر بالای آن ورم ببندند و اگر زخم شود و درگشاید و ریم بر آید باید که اول آب سرد بشویند و گوشت
پوسیده را از او ببرند و آب از [illegible] از روی زخم برچینند و جلد کنف را بسوزانند
و خاکستر او را با قدری حنا و نمک و پوست تخم کاج را با هم کوبند و بیزند و بر زخم در [illegible]
و هر روز [illegible] برقرار نگشند و اگر [illegible] جدا نشود باشد که [illegible] زخم [illegible] نکشند و به
شدن جراحت جدا بطول انجامد و اگر لا علاج شوند علاج آنست که از زیر آن زخم

پینهٔ ذ
؟
نا
جداو - جدو

چند عدد مار بر آن اسب را باهم بتابند و بخوابانند و بکوبانند و سر انگشت را باهم گره بندند

و نگذارند که ریم آید مگر انگشت را نوک ببندند چنان کنند که ریم از آن جراحت بیرون آید و از هر طرف آن

زخم دو بند الف ... شده و باید آن اسب را در جائی که ... کنند و سر آن را ... کنند و بر زخم

نگاه دارند که تا جراحت به شود و گر آن زخم را بشویند بیخ جنگی ورم پشت است است

که با زهر جنگ روغن بر آن ورم بندند و در روز همچنان بسته باشد و اگر خشک روغن باشد

پارچه پوستین که پهنا اسب کرده بندند گرد بسته باشد آن ورم از طرف شود و اگر نشود قدری

قدری کاه بجوشانند و بر بالای آن ورم بندند آن ورم از طرف شقه وان برگشاید جراحت شود

علاج آنست که پوست زیرین قبه گوسفند را بر بالای آن زخم بندند تا منفعض شود و ریم کند

پس آن را پاک بشویند و قدری برگ بید خشک را با قدری نمک سائیده و بر زخم در آن زخم

در

در او کنند و اگر زخم کهنه باشد قدری کاه خرنهر را کوبیده و بیخته و با روغن گاو آمیخته درون آن زخم

پر کنند و بر بندند تا گوشت آنکه زنده کنند و گوشت تازه برویاند نوع دیگر برگ الاغ

خشک کرده در کف دست نرم کرده بر آن جراحت در کنند که بغایت نافع است

علاج زخم پشت اسب آنست که اول آن زخم را پاک بشویند و بعد از آن قدری مازو و صمغ

درخت کاج را باهم بکوبند و بر آن زخم ذرور کنند و هم مگر ریم کهنه را نگذارند و اگر نشود قدری

زرد چوبه در بول آدمی بجوشانند و پارچه کرباس کهنه بیالایند و بر آن زخم بندند

تا که آن زخم به شود و اگر به نشود ورم سطبر باشد علاج آنست که قدری نمک در شیر گاو

بجوشانند و پارچه کرباس را در آن تر کنند و بر بالای آن ورم بندند اگر شکنبه گوسفند

باشد بهتر که درون آن را بشکافند و گرما گرم بر بالای آن ورم بندند نوع نافع است و گاه از جای

گوشت گنده زنده کند

سریش

چند نوبت؟

زخم و ریش پشت اسب مو نروید علاج انست که پوست موش را کوبیده در آب
خمیر کرده در انجا ضماد کنند و بعد از سه روز بگشایند موی ان موضع روئیده باشد
علاج دیگر انست که موش ها را بکشند و بسوزانند و خاکستر انرا با پیه خوک بگدازند و چون
کهنه زیره چرب بچسبانند و بعد از روغن بپالایند و بجائی که موی ندارد ضماد کنند البته موی
بر دماند و انگشت بدان روغن نرسانند چنانکه ممکن است که از ان انگشت موی بر اید و مصنف
ترجمه گوید که تمامی علاجهای ورم و زخم و ریش اسب که مذکور شد امتحان نموده شده درست

و مجربست **فی امراض البطن و یتعلق بها علاجها** هرگاه که اسب

از نهرها ارجانی بنوشد حبس کند و یا از ضربی که بر شکم و یا بر پهلوگاه او قصور کند
چنانچه از دون پیه بر او اغ شود و جلد ان موضع گره دار بر امده و او بحاله باشد

علاج

علاج انست که درد و های ار اشنی ارد کنند و قدری سرگین اسب غلیظ کرده تخم مرغ کرده
پاره کرپاس کهنه و ان گرم شده باید بر ان کرده بر بالای ان موضع محکم
بچسبانند و اگر اسب از پی جو حرکت نکند و جوالی بکنند و گندم را
بدهند و اگر ... بیست ... بهتر ... درد شکم و قولنج و بسته شدن
بول ندارد ظاهر شود علاج انست که ابی که ریختن در خیر د و غلیظ در شکم او طلا کنند
و نفس شد که شده و ارام نگیرد علاج درد شکم انست که قدری الو گندم در اب حل کرده
و یکدم ... ان اب را بدان حل طلبه کنند و قدری نمک از ان در گلوی اسب بریزند و پس از ان
سوار شده روشه براند علاج قولنج و بسته شدن بول انست که قدری شراب انگوری
خام و روغن گاو گرم کرده در گلوی ان اسب بریزند و اگر ضرور شود در دو ... شود

هم بر شراب در غمی حلقه گیرند و بعد از آن اسب را از بهتری آن آشامیده و به بسیار

فراخ و به بسیار تنگ نفس شده بر جهانند الله این علت از آن است ضعف شود اگر نکنند علاج دیگر است که

قدری بهره گوشت لایاچه خلط جلکوه حلقی کرده در گلوی اسب ریزند و برگ چغندر را در آب جوشانیده هم

گرم اسب را حقنه کنند هرگاه گرده اسب را نفخ شود علاج او در بیان علاج صداع و چشم درد گذشته

فائده

اگر اسب تخمه شود نشان آن است که اسب بی وقت و دو بسیار داده باشند یا جو بسیار ارقاع داده باشند

که آروغ بسیار زند و شکم او بلند شود و علامت کم خوردن و جو خوردن دست و روان از شکم او پیدا آید

علاج آن است که قدری عود کال و دو سیر کرفس و سکه کنور را با پیاز کوچک و فشرده باشند با هم سحق

و گرم کرده در گلوی آن اسب ریزند و دو روز آب نبندند و قدری گندم در آب جوش بدهند و بعد از

دو سه روز جو قدری او را بدهند و اگر علف نخورد بکشند به همین بدهند اگر کار شکم اسب

طبعی

این قسمت زاید است

طبعی که بعضی لاسن علاج این علت آن است که برگ چغندر را در آب جوشانیده صاف کنند و قدری

روغن سبوس مغز نیز یک سیر جابجا کرده حقنه کنند و آب را سرد نشد بگذارند اگر علت

بر طرف شود هرگاه از خوردن شیر با کار و شکم اسب محروم گردد کمر شده که بعضی آن را اسهال او

پرورد باشد علاج آن است که اگر روده او بیرون نشسته است باید نگاه دارد روغن

زیت گرم کرده چرب کنند شاید که هوا گرفته شد و باید که آن روده برسند و همه ای را بیرون

کنند و آن زخم را ببرند و از شکم بدر کنند و بر بالای آن قدری مخموده و مصطکی کوبیده در

رو کنند و از بالای آن زرده تخم مرغ کرده محکم ببندند و هر روز همچنان بسته باشند و بعد از آن

گشاینده و روغن زیت چرب کنند و اگر در آن زخم کرمک باشد و از جوگی بسیار رود و پیدا آمده باشد

بدر روی شو آمده بایدکه بهر کار رود باسترده جهت کم باد کشاده کنند و اسهال را باب بدرود

گذاردن باید که بدستور تعلیمات عامه فاما دانسته شده که زود هم تقویت قطره قطره دارو داده باشد

هرگاه شکم اسب اطلاق بافراط کند سبب آنست که سرما خورده باشد و یا علف تر

خورده اسب زود خورده باشد یا دریان جو ناکرده خورده باشد علامت این مرض آنست که حرارت

بر روی او و سرگین او روان و متعفن باشد علاج آنست که برنج دو سیر را در آب پخته

دیگر روز گوشت خشکی اسب بخوراند هرگاه اطلاق او بسته نشود هر روز یک درم خشخاش و شاخ

بز را بسوزانند و کمتر از آن با قدری پیه گاو و یکو بند و گلوله کرده در گلوی اسب اندازند تا علت بسته شود

واگر آن اسب مثل اسب جو گیر شده باشد در روز اسب سوار شده برانند تا عرق کند سینه

و زیر شکم او و سینه بغایت بشکوفد هرگاه بول اسب بسته شود و بول نتواند کرد سبب آنست

که سرما زده باشد یا در وقت تاختن بول از او در اندرون بر گرفته باشد علامت این

علت

علت آنست که هرگاه اسب گرمی کرده اسم سکیند و بخار در منخر دو میفند و گاه باشد که دو سه روز

بول نکند علاج آنست که پیاز سرخ و روغن کنجد سیاه را در شیر کرده بخورد اسب بدهند و معاف

داشته قدری نمک و بول [illegible] گرده نیم گرم پیش اسب بنهند و العود اسب بول کند اگر نشود

و بول نکند باید که [illegible] را تا مرفق بر بسته کند و بکف [illegible] کرده بدرون مقعد اسب کند

بول دان اسب نزدیک می باشد ملاحظه کنند و بول [illegible] را بکرداند چون بولدان پر بعم باشد

در روز [illegible] سیراب نباید که اول سیراب کنند که بول دان پر شود و بعد از آب

دادن این عمل بجا آورند و پس از آن اسب سوار شده تند تند برانند که گرم شود هرگاه

اسب بول کند سبب آنست که تا زنگل برلو بار کرده باشند تا کمر شد و دوانیده باشند و یا گاه

زده باشند و یا از جای جهانیده باشند تا فقرات در کرده اسب سینه باشد علامت این

اسباب جمع بول کردن اسب علاج این علت است که اول از رگ اندرون ذوران او خون
بگیرند و بسیار بگدازند که خون آید و باید که بیخ سوسن کبود و زعفران و دردهاهی و سنگ
سیاه همه را باهم بکوبند و در آب تر شانند جماع کنند و یکدرم افیون داخل کنند
و بینی اسب ریزند اگر به شود فبها و الا باید صعتر بگیرند چند دانه انگور و بجیار
قلعی و جزر [illegible] قلعی و حرمل [illegible] از هر کدام یکدرم و قدری [illegible] و صد درم آب
انگوری [illegible] که [illegible] تر شانند و بقوام آرند چنانچه [illegible] شود پاره کرباس خام بپالایند
و گرما گرم در گردن اسب بسته چنین همچنان بسته باید که الغو اسب بول کند و خوش طرف
شود اگر این علاج به نشود باید که از هر طرف کمر او در سه جا کمی داغ بنهند و علف تره دهند
برگ کاسنی و برگ [illegible] دهند هر گاه حصیه اسب ورم کند و سخت [illegible] علاج این علت است

درمانده

که باید اقاقیا قدری سکه و نمک [illegible] هم [illegible] بمالند و در اندرون [illegible] زرد و زان [illegible] کرده داغ
حصیه او گرم و سرخ باشد قدری [illegible] را در سرکه بخیسانند و چند عدد بیضه
تخم مرغ را داخل کرده بر شته [illegible] کرباس خام بپالایند و در حصیه اسب بچسبانند
دو سه روز همچنان بسته بماند و اما پیش از نشستن این دوا باید که قدری روغن گل سرخ بر آن بمالند
که بهتر است اگر به شود باید که اندرون کلم تر را چنانچه تمام حصیه بگیرد و قدری تخم کتان را
بکوبند و بدرون آن کلم بگذارند و دو کلم را تمام بخمیر گرفته در درون آتش گرم بگذارند
تا آن کلم پخته شود بعد از آن از آتش بیرون کرده و خمیر را دور کرده حصیه اسب را در اندرون
آن محکم ببندند و همچنان بسته باید آن ورم بر طرف شود اگر به نشود قدری لادن
و [illegible] و برگ کتان بکوبند و هم در آب [illegible] تر شانند و نیم گرم بالا ببندند و احیانا اگر آن ورم

بدین دو بانک نشود مرهم دیگر چرا ظاهر شده باشد و پس از آن چه بسته میشود اگر

خام باشد ورم نمیکند باشد خون بر کبر ریز اندکی است هرگاه در جهت آب زرک برآمده باشد

که برگان سیک گویند علاج آنست که او را بار ریشم سرخ محکم ببندند و باز ازوی

همان آب بیرون بیندند وقتی برنگ دیگر شود و در ساز در در مسم سر بسته وقت روغن گاو و داغ کرده

مرهم بر آن نهد و چند کهنه بر بالای آن ببندند و اگر بجای روغن گاو روغن گوسفند باشد بهتر است

و امّا بقراط حکیم گوید که اگر بادنجان را بکوبند چنانچه مرهم شود در بالای آن رگ ببندند

رفع ریاح شود و اگر ماهی را بوط لیور انداخته بسم آن او کی زایل شود هرگاه بعد از

بیرون آمدن سنان که متصل از زیر بار کلان باشد و متصل از اثر لک است سوراخها دیده باشد

که از جهت روز چند باشد و این علت از ظاهر شود علاج آن است که چند عدد ذرو و قدری توت

دار

لا زرس چند بر عطری و با خ شیر همه را با هم بکوبند و در سر گرم آنکه بحت شده و گرم کرده بعد

آن آب را کنند و محکم ببندند و چند روز چنین کنند آن علت بر طرف شود و باید دانست

که در درون مقعد متصل است که غدد بهم رسد اگر این علت از اثر آن کرم شده باشد

هرگاه مقعد آب بیرون آید باشد آن کرم را ملاحظه کرده بچینند و بعد از آن کرم بر آن بشه

و باید دانست که در وقت که علت آن کرم مشتبه شود تر کند و در داب اروند بر روی آن

دارو که فرو کرده شده بسیور استعمال نمایند آن علت بر طرف شود نوعی دیگر علاج آن

علت کرم آنست که دم است را با لا رواند اثر آن کرم در درون مقعد ظاهر شود و باید که او را مبتلا باشد

بگیرند فوری شه آن را با سته برزند و اگر بلد در روز خرف از مقعد آید باید که بخکاه

سوار شوند و دسته بسته برانند و بعد از آن عدد دار و قدری پوست انار و علیه رو ت کر بند

بمقعد او درد کند و اگر خون بسته شود هر روز اسفیده بمالد و مجموع را عنبر زرد
و برده زرد مغز گردکان باهم بکوبند و آنجا را با پارچه کرباس بچسپند و بعد از آن پنبه را آلوده نمایند و بر آن
مقعد ابتر نشسته آن علت زائل شود هرگاه در درون مقعد بکن بکم باشد
که سر او سیاه باشد و کم بسته ظاهر شود و اسهال اسهال آن گرمها لاغر و ضعیف شوند
علاج آنست که بار بعد از آنکه بند روغن مقعد آب بکشاند آن گرمها فرو برود اگر
نشود گرمها را اسعاس کرده نشسته و بکار برد و از عنبر زرد و درد کند اسهال در وقت بکار
اندرون کنار مقعد او بزرگ و درشت شود و خون اندر آن علت را اتفاق کند علاج آنست
که قدری ... درخت رزت و برده زرد مغز گردکان را با مالو کوبیده در آب بگیر
شانه و صاف کنند قدری ... را کوبیده در آنجا که ده مرتبه دیگر شانه و معلوم آید

و قدری

و قدری صبر سقوطری زرد و انجره لیر شسته و در روغن مقعد ابتر کنانده این علت بطرف شود
هرگاه در پیچ دم اسهال بی حرکت بی حسی ظاهر شود علامت آنست که آن مرها کوتاه و سطبر بیرون آید و اگر
آن مرها را گشته حالی را روغن بیده و مدور بر آید و بیمناید و دیگر پیچ دم و مقعد خون را از جهت باز دو دار
می ساید از اسهال علت آن زمان او لاغر گردد و علاج آنست که اول آن مرها را معتاس کرده
نشسته و دیگر او و قدری صبر سقوطری و نمک در هر گاه و هم کوبیده و مال لیر شسته و ضماد کنند و اگر
قدری کج را با آب سانیده صاف کرده بر آن مرها بمالند آن مرها دیگر نروید هرگاه دم ابتر
گرد و خارش ظاهر شود علاج آنست که قدری مازو عفص و نمک و نفط سیاه و زرنیخ و مرد سنگ
همه را کوبیده و بعد از آن امیخته بر پیچ دم ابتر بمالند و بر دارند عجب کم باشد شوند اگر تا گرم آن نشستن
دو خرشیده شوند بهتر باشد فاما صاحب تجربه گوید که خود این علاج را نکرده بودم

در بیان فی امراض المقعده و تعلیلها و علاجها بکابیت نیز

کند سبب آنست که عروق را ماده‌ها از راه رسیده پر مانده برشده علامت این

علت آنست که آب بگرد بخواهد و بغلطد و شکم و سر ورم کند و پر دهن و را بیماری ریحان شنه

و سطبر شود و بخواهد و سر زیر بند علاج آنست که فرزین بعضی و بعضی حب کرده و کم کرده زریمی

آب زیر بند و چهره و تسار بپوشانند و شد شد برانند چنانکه کشند که آن آب را عرق برادرند

و هر گاه این علت کشند امید است که بول کند و بر کسی ابراء نبود و اگر این علاج سرکش نشده باشد بر کردن ترا

بصابون و بار هیچ نیز بالا نهند و در مقعد آن بر شده و آنچه اندر کس تب آید و چون اندر موی

صاف آن نهند و شاف کرده استعمال نمایند و اگر نشود بیمار را بگویند تا قدری نمک حل العرق را کرده

نیم گرم در هیچ اورزند و اگر نشود دیگر او را بر روی کشیده و پرها و مس و بنشانند و به علاج دیگر

دن

آن کند آنچه که بول کند این علت بطرف تنقیه نوع دیگر علاج آنست که فرزین گاه کنند در آب گرم نشانند

در شکم آب گرم بسته مدور برانند تا که عرق کند و اگر نشود زعفران دو درم حرز در آسکر دو درم

ع ا اسپ و درم گل ارمنی و کفتند اگر نیک چه سیم ریو چهار درم باسم کوبند و در آن نشانند و

صاف کرده و بعد از آن آب را بدرد و پس از آن شده ساده برانند که بول کند و بر کسی ابرا نبود که حرارا

حسابند کم از فاقه و بعد در آب سیم گرم بنشسته نافع است و اگر تمام الوجرا در دوم از آن حل شده

نیم گرم جمله کند هم نافع است و اگر بات اعلاف گرم کرده جمله نشسته هم منفعت دهد و اگر دو من نمک

در آب نیم گرم کرده در گل آب زیر بند نشسته نیز تواند بود فاما صاحب تجربه گوید که این علاج تمام اعلی است

کفته اند تمام تجربه امتحان کرده و مجرب است هر گاه که آب کعبه تاکه و از زرد نبود وقتی آن ارغالی افتاده باشد

و از فرزند بر آن او کف قد شده علاج آنست که دنبه خام بر آتش بیا ندازند مانند کباب و چون

بکدام نوع بیجان بران جا نهند که کوفته شده باشد و دست بمالند و کرد برد ان جای را ابریز بریزد

چنین کنند ان کوفت بهتر شود و اگر گاه ماده ازین یکی باشد بدان نوع که گفته نهند و محکم ببندند

ان کوفت خام شود و هر گاه ماده ان بسیار ضعیف و بی رمق شود دست انست که ازو انبساط را ابد

باشند که بسر زانو باز جسته باشد هر دو امر ان نوع فصدی واقع شده باشد علاج انست

در فصدی سر بکنند و اطراف انرا دوره چند عدد بخیه و هیچ گاه در خشت همه را مالم کوبند

و پنج کاه و پنجاه درم بکدانه و ده درم [illegible] کهنه هم ریخته در گل ان اب بریزد و جراحت را حساب بدهند و بدهند

داب کو [illegible] و کرم [illegible] و [illegible] علف [illegible] و اگر [illegible] سیر [illegible] بکنند و [illegible] عقرحان

در [illegible] کنند و کم کرده [illegible] و [illegible] وهر گاه اب کوتاه [illegible] باشد و ازان

و [illegible] باشد علامت انست که جراحت [illegible] خون بسیار [illegible] ادبار [illegible] سر [illegible]

و [illegible]

و [illegible] باید [illegible] شده [illegible] عضو او [illegible] و [illegible] را [illegible] شود علاج انست

که [illegible] او [illegible] و [illegible] و [illegible] اعضا [illegible] باشد [illegible]

و اگر [illegible] کنند در [illegible] علاج انست [illegible] شده

[illegible] اب [illegible] کنند [illegible] که اگر [illegible] اب

گرم [illegible] باید که [illegible] و [illegible] و [illegible] گرم [illegible] کنند

ان علت [illegible] اب [illegible] علامت [illegible] که اب [illegible]

بدن [illegible] دم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] سم [illegible]

صدای ان [illegible] علاج انست که [illegible] و [illegible] دو

درم و [illegible] خام [illegible] درم [illegible] و پنجاه درم همه را [illegible] گرده [illegible] کرده [illegible]

شد عدد ادرار خصیب گلوی اسب اندازند فاما تعداد طبیعی حکم فرسند که اسب که بعد باید نعم

را هیچ چیز بهتر از این نیست که وارد دجوار در پیچ بزار سم و تعداد یک سکم خام بدلت بچه دو درهم

شده صاف کرده در حلق اسب بریزند و هر روز اسب کم آن اسب بنوشند قوی کم نگاه دارند

و اگر نشود باید که روغن نرگس و روغن کاو و هیل را با هم ممزوج کرده و گلو گرم آن اسب چرخه کنند یعنی

و مجرب است هرگاه اسب در بیماری علت استسقاء سبب ناخوش شود سبب این علت است که در معده آب

جو سبز شده باشد بجهت آنکه در وقت جو دادن اسب اول آب تمام داده باشند و علاج در میان جو بعد

باجو خورده باشد در معده او کم شده باشد و جو از میان آن کل سبز شده باشد و اسب را لاغر کند

علاج است که چند روز نمک داخل جو کرده بدهند تا که آن جو سبز در معده او تحلیل رود

و اگر به برگ حنظل تیز خورند هرگاه اسب راه دور نزدیک رفته باشد و لاغر نفس شده

ربه

زند تا آنکه شکم او خوب کند علاج است که اول هر روز دو کاسه شیر گاو تازه خوردن بدهند و پا بهیقاه

ادرار هر دو طرف داغ کشند آن علت بطرف شود هرگاه که اسب را علت بحیح شده باشد

علاج است که بجای آنکه نعل را گرم گرم برکه کهنه رشته در گلوی اسب بریزند هر گز نخشکه

و آن علت بطرف شود هرگاه اسب را اسکی گیرد دست اسب که در قصعه شکستن و در گلو بسته شده

دا در دهان خار برم بهم ددر زیر زبان آمده باشد علامت آن است که آن اسب بکرد میلی ده

و جرابش سخت نو سر ز پر بیکرد و دو گوشها فرو هر آورد و نفس تیز تیز منه و بپایش زد داغ

سکند و نفس او سرد بر می آید و از چشمها اشک می بارد و دهان شیر آسیا میکند علاج است

در صندل سرخ گشنیز خشک از هر کدام ده درم گرفته و در آب تر ساخته و صاف کنند

قدری سکه داخل کرده در گلوی اسب بریزند و ستم روز چنین کنند هم برگ حنظل ریزند

جوشانیده و حجامت کنند دارد و شکمهای او حمل کنند و اگر به شود پس علاج شغل شوند

بگیرند نودینه خشک و ماماره و برگ سبز از ذرشم و حرزه گاه از هر یک قدری و همه را با هم در دیگ

ریزند کرده آب بجوشانند و ذیل را کو کرده دیگ را در اندرون تا آن که بوکنار و آب را

بر بالای آن دیگ بدارند و سر و پای او را محکم ببندند و سر دیگ را بگشایند و نی را ان

بر شکم او برآید و باید که آن آب را بسیار بجوشانند و راه گشاده دارند چنان کنند

که عرق کند و دوری کرم نگاه دارند و جو گاه او را هر روز شویند و بندند و اگر بجود خصاب

و علف تر بهم برسانند به بهند که بهتر خواهد بود و سم قدری زرنیخ زرد اب حل کرده

در گلوی او بریزند شفا یابد و هر گاه آب را نیک دیوانه بگیرد علامت آنست که چشمهای آب

سرخ شود و دهان او ازهم فرو او ... و برابر ... و علف بجز ... دیوانه وار

ازجای

ازجای خود بجهد و می افتد و اگر او را حرب سبک زنند اثر کرده پروا نکند و علامت دیگر

آنست که بر جای دندان نیک سوغر گرد کان نمود کنند و محظور نشینند او را کرده مرغ خانگی

دهند هر گاه که آن مرغ بمیرد علاج بر نیزه است در معالجه او باید کشت اگر مرغ نخورد آب را ببندد گشت

علاج آنست که اول جای زخم دندان سگ را نشتر چند جا الف کشند و نشتر را گرم کنند

برای احتراق فرو برند و بکدا ... تا آتش را داغ بیرون آید و بعد از آن بگیرند قدری

چند پیاز و چند دانه سیر و نمک عدد ... با هم کوبند چون یا ... برای احتراق

خاک کنند و قدری باق ... شیر گاو ... کرده پس آن را بریزند و بالا

از طعبوق و محکم ببندند که زهر دندان سگ بالا اثر نکند زیرا که جلد ... محرق

می‌باشد و هم باید که یک قطعه مرغ را همچنان زنده بر بالای زخم دندان سگ ببندند

اگر چنانچه از مرغ بخیزد آن اسب خلاص شود و اگر هم چند دانه سبز و قدری از موی گوش و سیاه دانه
و نمک را با هم کوبیده پاره علی کال در مسم کرده سه چهار نوبت بر ان جای دندان مالیده بنهند
ان افت که بدو رسیده خلاص شود والله اعلم بالصواب   در شناختن سم کبودی
و عیب و هنر اسبان از ان نشان ظاهر است   در شناختن نیکی و بدی اسب
حکما فرموده اند که اگر خواهی که بدانی که اسب خوب و اصیل کدامست بفرمای
تا اسب را در جای بدارند و بقدری ده گام از شکار او دور شده سنگ بقدر فندق بران اسب زنند
اگر بهر ساعت سنگ ارجائی برجهد ان اسب اصیل است و دیگر انکه هر گاه که سوار شوند و دست
بر پشت و جای سر فرود ارند یا دست بر بالای سر زنند و یا عطسه زند تجمس را صدا زنند اگر
در ان وقت جنبش نماید و ماده جای خود قرار دارد ادام نکند نشسته ان اسب نیک و اصیل است ان شاء الله

اعتبار

اعتبار بر وی نشاید کرد   در شناختن خصائص است بدانکه اگر اسب را
سر کوچک و بینی دراز و سینه از موی باشد هیچ نشاید خرید که فعال بسیار بد باشد و دیگر اگر سفیدی
که از زیر او بر عضوی از موی راست باشد پاها و پهلو و ما در گردن اسب بعد ان معیوب
و بد پسندیده باشد و اسب ابلق چشم شب کور چنین و سیاه چشم دور چنین والله اعلم
در شناختن شب کوری اسب بدانکه هر گاه که خواهی که شب کوری اسب را امتحان کنی
در پیچ باید که در شب تاریک خامه یا پلاس سیاه بر سر راه گذارند و اسب را سوار شوند بطرف
ان پلاس برانند اگر نرمد و بدلیری بر ان سیاهی رود شبکور است و اگر برمد و از ان
سیاهی را واهمه کند شبکور نیست و دیگر علامت شبکوری است که هر چند که اسمان مکرر شب
هم گرسنه او بکند و هر جا که برانند پرهیز و رم کرده محابا بکند و دلیرانه رود باید دانست که او

حت نشد و حکما گفته اند که اسب چپ دست این باشد و هم در آن شیار نباشد

و خط بسیار کند والله اعلم   در شناختن اسب ازرق الچشم یعنی اسب سفید

با آنکه حکما گفته اند که هرگاه این چنین است و چپ سفید بود کار دست و پای

چپ سفید بود آن اسب شوم بود نگاه داشتن و سواری کردن آن را شگون نباشد ازرق

ما گفتیم هرگاه که اسب هر دو چشم ازرق قوی خوب است و اگر یک چشم ازرق بود نیست

چه بر چشم معرب یعنی سفید چشم و سیاه و این فراوش کار نیست شد به تعلیم

به نامبرده و روی رفته خود را فروش کند تا که رفیق سواری دیگر همراه نباشد به راه رفتن اسب

قزل نور و سرخ اسب معرب و خوب او تازی باشد او و بعضی این را اسب گون

بد بود و این جنس اسب در دو حال نیکو حول یعنی در کنارهای او که بود که بتازی کلان خوانند

شبکور است والله اعلم   در شناختن اسب اعشی یعنی نور کور بدان آنکه علامت

آن که سفیده چشم او سیاه شود چنانکه به سبزی گراید و سیاه چشم کشاده دارد چنانچه مردم نزند

و شاید که این علت در یک چشم داشته باشد اما حکما گفته اند که هرگاه که به ظاهر این گر اعور باشد

در شش مبارکست والله اعلم   در شناختن اسب اصم یعنی کر و ایکمی که لال باشد

اگر خواهی که اسب اصم را بشناسی باید که اول در جای نگاه داشت و مقدار ده گام از عقب او

دور رفته و پاهای خود را سخت بزنی بود اگر خبردار شود از صدا یا اصم نباشد و اگر خبردار

نشود در جای برجهد اصم باشد یعنی کر و علامت اسب ابکم آنست که راه بسیار کم کند

و جنس همان جنبه بانگ نتواند کرد گنگ باشد والله اعلم   در شناختن

چپ دستی اسب بدانکه هرگاه اسب را در اسب در راه جادر طویله کنی اگر راست چپ نقش زنند

چراست

هم بد بود وادع یعنی اسبی که بالا مانند دیره بر پاهای سیاه تا نوال است شوم بود و اگر

هر دو جانب موی درآمیخته باشد هم شوم بود مختوع نیز هیچ بد بود و اگر هم در پای وی در زیر بعض موی درآمیخته

هم شوم باشد و اگر از هر دو جانب موی درآمیخته شده شوم بود قوسون یعنی اسبی که در پای

وی در بالای سم موی سیاه آلود شوم بود و اگر در پس پای از جانب بیرون موی درآمیخته شده باشد نیز

اسمر وقعی یعنی سم در هم پیچیده بد بود و کسی سم نیز بد بود هونا هم بد بود لاغر از آن

ورکش بود و لوند هنگ و حراط و لکدزن و زنین کن قود و قوس کسر کس اقلند ور زنگ کند

در سیاه کردن سفیدی دست و پای اسب شرط است هرگاه خواهند

دو دست و پای اسب سیاه رنگ کنند می باید قدری خاکستر گرمابه و سنگ قدری مرداسنگ

و اندک آهک آب هر مزه ماهم امیخته و خمیر کرده بر سفیدی بندند تا که سیاه شود دست در آن

سیاه

سبهای مجرب لا حاجت این حجره گوید که حیوان یک بار آزموده‌ام والله اعلم بالصواب

در صفت علاج و دل و غیره بعضی اسب و آنچه بعضی از آن نظر و حکمت

بدانکه حکمای زمان و نوابغ صحت هر عضوی از اعضا و جوارح اسب که علاج هر علت استعمال نموده اند

و تجربه کرده اند و در کتب حکما نوشته اند و بواسطه یادگاری در عرصه روزگار گذاشته اند که ما آن روزگار

نسخهایست اکثر مسطور که فرموده و نوشته اند استعمال باید نمود اول علاج مطلق بر ... ا

بنجیر ما باید چنانچه فصد دوی فرماید به نام کوکر ... روایت علامام باید که تن ترک است

استعمال هر عضوی است که ... میشود هر سه روز اسب را با ... امیخته خشمی را ... شکافته

باشد بکشند ... هرگاه ... اسب را خشک کنند و بکوبند ...

بجاند ... کشند ... دیگر او را ... هرگاه ... اسب را

بخورند هم درم تجربه شود طفلان را دهند هرگز خفقان نگیرد هرگاه چشم آب را خشک کرده
با نمک و شکر با [illegible] بکار دارند در میان [illegible] [illegible] [illegible] هرگاه زهره آب را با [illegible]
زرد و سعد کوفی کوبیده [illegible] شخصی که خون بول کند دهند شفا یابد هرگاه شکم آب را
کباب کنند و بخورد [illegible] [illegible] دهند شفا یابد هرگاه سپرز آب را بچه خورد و شب
در سرگین کهنه گذاشته هر روز پنج درم تجربه شود [illegible] دهند صحت تمام کند هرگاه
خصیه آب را [illegible] بگیرند [illegible] هر کس که [illegible] امعاء [illegible] [illegible] شود
هرگاه شیر آب را [illegible] که [illegible] شود تجربه شود شرط است که [illegible] [illegible] شیر [illegible] دو مرتبه
با وجع [illegible] شود و اگر صداع و ضیق النفس و [illegible] القلب [illegible] نافع است
هرگاه چشم آب را شخصی [illegible] دیوانه او را [illegible] [illegible] کند
نفع

نافع شود و اگر شخصی در دست [illegible] ورم کند را آنجا خون گرم اسب آبی بمالند آن ورم برطرف شود
هرگاه دندان اسب آبی زیر سر شخصی که در خواب [illegible] [illegible] دندان
در زیر سر او بست [illegible] و اگر در گهوارهٔ طفلی [illegible] دندان طفلی [illegible] [illegible]
هرگاه [illegible] اسب آبی [illegible] صاحب [illegible] [illegible] خورانند از آن [illegible] سالم شود
هرگاه استخوان اسب آبی را بسوزانند و خاکستر آن را بر زده [illegible] مرغ [illegible] پاشیده [illegible]
دهند نافع است هرگاه گوشت اسب آبی شخصی بخورد قوت جماع دهد و رنگ روی سرخ کند
هرگاه روده اسب آبی [illegible] ببرند و بخورند درد و علت [illegible] کهن را دفع کند
[illegible] کهنه و پیچ ناف را زایل کند هرگاه موی اسب آبی بسوزانند و خاکستر آن را
[illegible] صاحب [illegible] [illegible] خون [illegible] که خون [illegible] شود [illegible]

این نوع ورم کنند خون بسته شود   یعنی سیر کبین فرفرش گویند هرگاه مرکبی

اسب را با اب بسیار بخیسانند و صاف کرده قدری روغن گل سرخ داخل کرده نیم گرم بکوبی

خدا از دنبوس بچکانند شفا یابد و هرگاه خشک کرده در کف دست نرم کرده بکرات که چون

بند نشود و ورم کنند چنین بمالیند والله اعلم   در علاج التهاب عروق دست بند شدن

علاج هر کدام علت و چون خواطر ارزومند به چندین نوع قرار اسپهای معتبد استعمال بیش ترا

یک حاشیه از هر جنس خورشید و از هر مانده ترشه تربت آورده و بسیار اینها دار رحم نبود ن

اجزای وجود و شخا و الفاظ بنزم اراینان ط احتیاط بحق که هر یک دستیابی غرایب

نکات حقایق اند مشغولی نمایند رشته دارازیاد ربک تنس طبیع که هر از هرجا قلم آمده

درسلک انضباط کشید و مدانچه حکمای ما تقدم فرموده اند این داعی اگر اتفاق تجربه کرده در این کتاب

درج

درج کرده تا اتمام ان رهکسان زان شود مقصود که هر کس که بهبودی که در این کتاب

نوشته شده شروط از اینجا اونند و علتی سال اعلام سهای گذشته دریابند و معالجه آن

کنند از اینجانب اسبان را بدانی چرا نماید امیدوار است وهی اللهم لا تحرمنا الحسنی

دریابد و اگر استخوان بعینه این اسبان را اون مراح دوا البته نشایسته سعد و در فرمایند

در این نوامور طرز و اداب خورده بگیرند نه ابیا بیاراست که تمام اکلاتی هرزه کرد

لسکر نه تعارف سعی ازان علاج بیهنه است تا مقتضای الانسان مسند او السهو والنسیان آنچه

معالم ظهور رآمده حال لکن این معنی نیز در این باده معصوم و از همه سرمایه عرانه و در خیره در

[illegible]

[illegible] ۱۲۰[illegible]

هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

از سخن حمد بی‌شمار حقی سزاوار است که شاهد و حاجی خان کرام عمل الله توفیق بکمیت

اشک گلگون بر صفحه رخسار روان شد از روی عجز و انکسار بلکه بطرق مناجات قهار بر روی محامد

عرض فصیح الفصحا مصطفی مسجد قصد بیارات که بر رق سخن الهی است محرم

نهان نکار رازها و حی الی عبده ما اوحی صلی الله علیه و آله المعصومین سیما قاعد العرش المجید حاکمه

فی ساعد عرفان حق شکسته از راه اعتراف ما یار و قصور و تسخیر که از رسته

که رسید شان افراز الدعا باب الاذعان شاه پناه خورشید کار صاحب جاه کوه عرق جبین

نثار

نثار چهره کوشش کرده سبحان الله بهر شهریار ملک معمور ... گرد هوای خاک ... سعادت اعظام طاهره

نموده بر تسخیر قلوب و دوام مملکت نشند و نجم عدالت بر صفحه زمین قائمه از ربع مسکون سلطنت معمور

می گردد و جلوه طلوعش بر تعبیه اکوش حالک شد که کوهشان بر کار بطور رسید که مشتاق شد

و سجده معهود بیار عرض بحضرت نموده بر قرار بودش این باید صحبت الفتش از کسب شعار دانش

و امیدگاه ان ربیع اوان جسر این خبر بر خواهند گان کشود و فروغ بر شمس سعادت

قرین حکمش رشید و هم بایدش عطالو و بهرام اهول کمترش با نام کیوان کشیده رقم

بنقش شاهی حضور نمود در روزه بهاش تخش ابلق صبح بمخالف سیر اشب شده از هیبت تیغش رنگ

از روی روم و فرنگ رفته و از غلغله صیت صیتش زنگ کره تا یهای فلک فرسای جاه و اقبال

شاهباز همت پرواز و در روز جاه و جلال فارس مضمار میدان شهامت معمور کمترین بنده داری فرمان خزانی

بسیط ربع مسکون عقده‌گشای سپهر قلمرو فرمان‌دهی بحسب سطوت و فرّ طالع بلند اختر

شهریار کیهان‌پناه فرقدان قدم جهانگیر کشورگشای کامکار عالم قبله مقصود طوایف امم مهبط برجیس

سلاطین فرمانگذار دارای نامدار قرار مرکز مدار ثبات زینت افسر اعظم مرآت ارواح اجداد کرام

حلقه‌کش گوش قیصر و خاقان وارث ملک کسری و سلیمان خلاصه سلاله سید خیر البشر ماه ی

طراز شاهنشاهی نگارنده مسند مقرب درگاه ... مهبط فیوضات نامتناهی معدلت الهی

سید کسری حسرو دین ملوک قسر و زند حیدر ملک ملت محمد شهریار کر عدل و دانش بلند

اختر مطلع افسر بخش سلطان ... خاقان قیصر ... قرار ... قرارند

صاحب قرانی ... ملک ... شاه عباس ... که عالم از صیتش آواره گشته راقبال

او چشم بد دور باد عدلش جهان ... سال ... سیوم ... ام

عشرات

عشرات رسیده و ملعقه حسن جهانگیر از بهر ملکات کند آینده ... جمعیت اسباب کامرانی از

مناقب طبیعت گرفته بوسیله اقتدار منهج قویم شرع انور ... احکام و مذاهب

قدم از مرتبه تقلید فرا گذاشته ترددی رای روشنش نماید در علوم حقایق و معارف معروض ضمیر

انور گشته تعرف کاوش ... تحقیق ... رسند و جمیع مسالک و طرق منطق

اکسیر اثر رسیده ... فلک ... پایه ... از آنجمله دیوان انوری

که ملکی از زری ... آهوی مشک ... گام مجنون ... خوانده نعم ... گرم ... گشته

معروض ... ابوالحسن ... عرایض جامع ... که در عموم جهانیات

وخصوص ... جلوه ... ظاهر است نموده ... الحمد خوان

... نظام الدین احمد ... که آنچه در باب ... احادیث و ...

اقوال مسئولان این فن بیان در آنچه از سر این معنی کتب معتبره سنجیده بیزاران قبول باشد شیرازها

التیام بخشیده و آن لآلی گران بها را بر رشته تحریر کشیده تحفه فردوس مشکل ساز سواد

فرمان معلّا سرمدیه رسید که شعبه امید آن گروه شکفته و هزاران غنچه از شاخ حرمان گشاده بخندان

سجده شکر بجا آورده شکرگذاری شد به سعادت توفیق الهی مساعدت نموده [illegible] جامه تقاضا در

معمور گردیده و این رساله شریفه مضمار دانش موسوم گشت و چون موضوع این فن اسباب و آلات

عمده جنگ و جهاد است آنکه قسمت صحیح [illegible] مقرر شد این نسخه شریفه [illegible] بعد مرحله

که [illegible] جنگ و جهاد که بکار سازند [illegible] استعمال آن آید که چه خاطر اشرف اعلی کسب روزگار

و چند [illegible] صاحب آن علیه الصلوة والسلام [illegible] الملک المنان [illegible]

و دولت سلطنت [illegible] گشت و تلافی روز به روز افزاید و منتظم گردید اول

در ذکر

در ذکر اقسام اسب [illegible] که در بیان عجایب [illegible] شده برجا ارباب

الباب [illegible] شده و مشهور باشد که اگر [illegible] کسی انفعال دوات [illegible]

[illegible] هوشیار [illegible]

بکمال قدرت و نعمت [illegible] استعداد داده اکثر انواع را [illegible]

[illegible] از فواید بکار ایشان [illegible]

والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة [illegible]

والاغنام [illegible] سوار شوند [illegible]

که در روز [illegible] علم [illegible] حیوانات [illegible]

رایج گردد و چون [illegible] سواری [illegible]

معمر رسیده در کتاب علیه و الهم اصناف الصلوات روایت کنند که چون حضرت سبحانه و تعالی

اراده و افسریش ... خطاب فرمود که بخواهم از و خلقی ساختن که [illegible]

دوستان ... آسمان و زمین ... برادر کردانم ... رسیدش

آن نموده ... قصه ازان ... قصه ... رسید ... که ده ... عزتی

و خیر و برکت در ... روز قیامت و غنیمتها ... قرار دادم و ترا ...

... بنو ... کردانیدم ... بال ... پرواز ... لکن

پس ... هر چیز و کر ... کرده ... باشد که ... سالم ...

که تسبیح کویند مراد ... کنند و تحمید کنند ... تسبیح کنند هر کاه ایشان تسبیح کنند

و تهلیل کویند و تکبیر کویند ... ملائکه ... شنیدند ... کفتند ... خدایا

فرشتگان

فرشتگان می‌گفتیم ... تحمید ... تا چه خیر ... ازین جهت ما آفریدی پس خدای تعالی

برای ایشان اسپ چند ... آفریدی که گوشهای ایشان ... چون خدای تعالی

اسب را از باد ... ده ... پس ... که ... بار

ای چهارپایی که ... میکردانم ... تسبیح ... ایشان ... پر ...

گوشهای ایشان ... ایشان را ... کتاب من لا یحضره الفقیه ... و ...

امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که کانت الخیل وحوشا فی بلاد العجم و العرب فصعد ابراهیم و اسمعیل

علیهما السلام علی ابی قبیس فنادیا الا هلا الا هلم فما بقی فرس ... و ... وحشی

بودند در ... پس ... ابراهیم و اسمعیل ... علیهما السلام را

... که ... برآمدند ... آگاه کردید ... پس ... اسبی

انکه دادند طاعت حضور او اگر اتشت بر کالکی حضور را و مراد از این عبارت تسلیم و جهان برداری

است و این حدیث در کافی نیز مذکور است و اندک تفاوتی در بعضی الفاظ دارد و از آنجمله بجای ابو قبیس

جبل جیاد آورده و آن [illegible] که در حرم [illegible] است و بعضی [illegible] بنظر رسیده که ایشان

در دریا [illegible] شرط یافتن [illegible] اول آنکه جبت [illegible] سوار نشوند

دوم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] ششم

موی [illegible] معیوب [illegible] در آن [illegible] که در [illegible] عرب

یافت شده در کتاب [illegible] چنین مذکور است که طایفه از عربان [illegible] حضرت سلیمان آمدند

و [illegible] رسیده بعد از آنکه [illegible] شنیدند [illegible] شده و اراده

بازگشتن [illegible] آن [illegible] کردند که بلاد ما بسیار دور است [illegible]

از خدا

از خدا [illegible] که [illegible] حضرت سلیمان [illegible] داد و فرمود

که این [illegible]

[illegible]

چون [illegible]

[illegible]

است [illegible] و در کلام [illegible] آمده

بیکند قال الله تعالی وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ

یعنی [illegible]

بسبب [illegible] است وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ

و بهتر بیابد طایفه دیگر از درویشان را که [illegible] نفسی [illegible] جوانی می‌یابند و [illegible] که شمعی در [illegible]

میکنند و در بعضی روایات آمده که شخصی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله شکایت کرد که [illegible]

که اگر کسی [illegible] بحضرت [illegible] که [illegible] می‌کنند [illegible] تعلیم فرمود

[illegible] اگر شما [illegible] پس [illegible] سنگ اندازند

برطرف شد این کریمه وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوفّ الیکم وانتم لا تظلمون و هر

در [illegible] که [illegible] للکهف [illegible]

و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات [illegible] الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار

سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون

[illegible] شده [illegible] آن [illegible]

انشاء الله

[illegible] اند [illegible] که [illegible] الصدقة علی الحال [illegible]

[illegible] روایت

کرده [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible] سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] علیه السلام

[illegible]

کاه از کرامت حضرت محمد مصطفی و امام محمد باقر علیه السلام مرویست که الحمد کلمه معقول فی نوعه

الحمد لله الاحد الصمد یعنی مجموع انواع حمد و جمیع در کمال اوست [illegible] ادرین

صفت صمدیت [illegible] یعنی [illegible] حضرت الله [illegible]

عالم و قسم آخر [illegible] تحت [illegible] ضعیف [illegible] باشد [illegible]

مال و [illegible] ادراک [illegible] و قسم دوم مال العرض [illegible] ارباب کارات [illegible]

و قسم سوم العرض [illegible] ارباب کار است براس المال و حصول [illegible]

و هر یک از این دو [illegible] سلم [illegible] است [illegible]

حج اسلام [illegible] قسم اول [illegible]

[illegible] عموم الله [illegible] حاصل شود

چون

چون خبر دیگر گوش شد و رسیدن پوست و ملاحظه صورت [illegible] و اشتغال و تسلط [illegible] سلیمان مبارک

و [illegible] ملک [illegible]

برات [illegible] کلام [illegible] قرآن مجید [illegible] حضرت سلیمان علیه السلام [illegible] لفظ

مذکور شده انجا که میفرماید نعم العبد انه اواب یعنی [illegible] حضرت سلیمان [illegible]

بسوی [illegible] اذ عرض علیه بالعشی [illegible]

[illegible] الصافنات الجیاد [illegible]

[illegible] حضرت سلیمان [illegible]

انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب [illegible]

[illegible]

فاش شد بعد از آن استعانت از ملائکه نمود که بر روی علی نمی‌کردند تا آب را بر او قطع مسح بالا الفوق
و الاعناق پس شروع کرد در مسح کردن نماز کردند و فا این بعد از شان فرشته شد بود این مسح کردن
مکان نمودند حسن نمودند ایشان و بعد سوق و اعناق که بصیغه جمع و آن نوشته شده بعد از آن معلوم است این
تغییر این هر چند از اکثر علما مخفی فاش نوشته شد و ممکن است که در کلام الله کلمه خیر در حدیث مذکور بجهاد باشد
ما دشمنان دین خدا پس بیان در جمع دلالت معلوم است و حمل در … جمع پسند است بجهت الاقرب و الاسمی از
از اسم مسلم … باشد پس مدام که کلی حرارت منحصر است در آن و در قسمت عالم پیاده یک سهم
میدهند و سواره دو سهم بنا بر اختلاف فقها در این است که اگر کسی در اسب … شده بجهت … جدا
حصه میگیرد احتمال دیگر در این مقام است که چون … حالکه از دولت دیگر مستقل شد و بعضی
معلوم است که هر اده مستقل نمی‌دهد منفصل شد پس مجموع حرارات لازم از جماعه … مذکور از
آنحضرت

آنحضرت منقول است که تسعة اعشار البرکة مع صاحب الدابة بعد از آن اگر روزی
عالم را به چیزی کسند نیم از آن مخصوص صاحب چهارپایان است و نیز از آنحضرت روایت است که خطاب به یکی از اصحاب
فرموده که اشتر دابه و آن منفعتها نمی‌رساند … چهارپایی … بعد از آن روز … بعد
در … آن از حدیث … است قال البلاد آنحضرت نقل کرده که من سعادة المؤمن دابة یرکبها
فی حوائجه و یقضی علیها حقوق اخوانه نیز از جمله سعادتهای … است که چهارپایی داشته باشد
که سوار شود او را در کار از خود و برادران بر حقوق برادران ایمانی خود را و … ادا کند … دیگر از
و سایر بر این معنی … بیان شد … و در کتاب کافی از آنحضرت روایت شده که من استوی
دابة کان له طهور و علی الله رزقها … هر کسی چهارپایی بگیرد … پاکی آن از … خوراک
در دروان بر عهد آنست و در کافی و تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه از آنحضرت مذکور که خطاب … شما

فهو کالجذع والثانیه فانها من و بعض علیه الحوافر و دوها علی الله جل

ذکره گر پنج ساله گشته باشد مدرسکران برت که از آن است چهار شود در این صورت که

تمام او را کامل گفته اند از جهت آن که مر ربط فرسا عنفا حجه فی کل یوم

سنتان و کبر له احدی عشر سنه و هو اوسط هذا السن محرر عه فی کل یوم سنتان

و یکن له تسع سنین و هو اوسط بین الحمالا و ... او وقع الحوامر معه

فی کل یوم سنه و الحق کبر له سته سنین یعنی گر پنج ساله شده باشد که در او دندان از

عوض بشد محو گردد شود و هر روز از برآمدن الحال و سر دو شیر شود که اولاد دو چون هر کس سید در هر که در هر عمی و بالاترش باشد

محو شود هر روز او برآمدن دو روز شود از عاجی او چه هر کس سید دندان دو نو عهد دهد چهار جهت دوم کم محو شود روز

یک سر شیر شود از پیش دو ای من برآمده الله و شمار آن سال اصلی ... که سال ... دو جانب او مدر شود

در شماره فرس

در حین قارب و دندانها ماکول است چنین است اگر و در هر یوم و تولد ... شروع برد آن دندان شود و پیش از

و پیش از آن است چهار ایام که در میان آن گم است دو از پیش دو از ده دو عشر ایشان را گوید که چهار اطراف

رباعیات گویند و در سال اول آن جمیع دندانهای کوچک ... سفید رنگ ... در سال دویم ... بر سر شیر ... شود اوسط

سال سیم شروع در افتادن ثنایا شده او را نیز ... دندانهای ... آید در سال چهارم ... عین آن سال دو آن سلطان

افتاده عوض آن دو آید دیگر رباعیات ... او را نیز تمام دندانهای ... بر آورده ... اند ... اینها دندان انیاب

بر رکاب ... بر آمده ... شده طاس ... در ... و ... دلال و علامات متعلق بشود ... احوال اسب

در بعضی کتب این قسم معلوم شد که چون شش ساله شود ... دندانها ... شود ... در معلم ... او ... سال

گو در سال هفتم رباعیات و چون ده ساله شود ... آنکس ... انیاب ... شده که ... شود ... در سال دوازدهم ... سلطان

حاصل شوند و در سال ... رباعیات ... قیر ... چهار شنبه و چون ... دندانهای ... ارباعیات ... شود

هو بار روغ بچند و اثبات شنا را به مرتبه یک کرده و جمعی که تمام دندانها سفید شده دو سال گرد و ستم تا نا
بزرگ گشتی شود و درشت و سنگ های شاخ ها کنی که دندانها را محکم کند و سیاه گرد ابتدا از یمن شروع و اعراب ها شده
وسنگ نیکا دیگر کجا و کسی که چند آید بجای آنکه خود سرد و بی که مجموع دندانها سفید دود ملف حدد آن ها مند باز رسید که
است کسی از آن رسید این علامات اختلاف قسمی ولکن در اسمها بنظر رسید آنچه اعتقاد نزدیک تر بود نوشته شد
و ظاهر در آن است اسمها مختلف شده و اگر آن نقاب حکم عدم نمیتوان کرد و در است و شد آنچه ظاهر این قسم دوازده
رسالات شده چهار را از انجمله از بعضات دنیوی راست قوا ربع و هم را احتیاط کنند و چون احوال آنها مضبوط نیست
این همه مذکور شد وجواهر قیمتی کمال است در یک سال دو و دو قسم است و چین از آن بر شرکت شرع در تل می کند
همچنین مشهور است که اگر آب را بخشی کشند و تمام سال نشد به جهات تا نمانده و دندان آنکس چند آن متغیر نشود
و دیگر انها هر روز قابل کلاه کردن خویش تصویر کرده که او را اول داطرف نشسته که سیاه مجمع فلان بر تر نشسته

نشانه

و دیگر نقش به سیاه که آن شیخ سبزه را دیگر مایل بود و مایل این طرف دیگر ها را بسیط و در تک شیر مجموعه معمور است که بعضی از آنها
در بعضی از آن مشتبه بسی معدن شده اند مانند عقیق سبز و بعضی از آنجا نمی دانیم که معادن خشک که نیز تحقیق کرده که نسبت شده نسبت میدهند
مانند عسل و ضرری در رنج چند از اینجا طرف اعلی رنگها است ع است شبه و سرخ و در زرد کبود و در کشی و سفید و ...
رنگها این ها را مشکل در دو ما دراین ها رنگ سفید شده چنانکه از بلاد خط القیم اید است معلوم شود الاسباب که عرب درازدهم گویند
آنچه در وقت است رنگ یا سند و بجهت آن نجهه رنگ حید و بیشتر شده ها حرسیده اند مگر بعضی که بیرون آن جسم شده که در الصوت
و ابواب و چگونگی است در کشتی خواهد بود آنکه در رو اندر از همه سرخی و زرد شده اند و بعکس بر دو رند که عرب الالوان گویند بیده تر
حرسیده اند و در رنگها سرخ آنچه ما بین سیاه زرد شده و نمال آن و قسم آن نسبت شده که اول اکمیت چون آنها ابهار نگها بهتر است
و دیگر گاه در ها و کبریت آن چنین و زرد و رنگ کبود سنگ که گشته و در غیر تحقیق آنها که مشهور است که شده علاج چند قسم است بعضی
بسیار عمل و بعضی از چین ها و بعضی صاف و بعضی تیره بیطاقت ان در تقسیم آنها است که از کاه ها کرد و دوم که بسیار باشد

کسب کنند و اگر بر حالتی بر سفیدی بسفیدی و خیر بیمار بشد که بگمان از سعید بیشتر شد و آن شوند شد و دوم

می شود اما سیم کواکب سمت میانند هر کسی که رسید مدار دو دیگر از کف و سیم کم از کف پر شد سنان و

کمک از ان کواکب کرده اند و از خارج پر از ان کف دیگر بر شمول ثابت از ان نظر که شد که نیز انجم از روی نظر

و کلها بعضی در سیم از وجهی از آن که کمک رسید و دیگر رنگ معتدل مر از او و سیم و اول و دوم سیاه باشد و سرد ثابت

از ان و دوم خلاف سیاه کسی باشد لیکن جرم اثبت و دیگر که بر سیاه و کمبود کنند و در نکسان ع الاقطع سیار و سعدی کا

حرکت سیاه اند جرم مرور مصیر را که جهان بر سیر می بعد در سیم در بر شده و کم بود کسی از لون سیاه کرده کرد است

مدت دارد و جمله اعمال ابر اول کسر رسید و دارد آسانی عمه که ناقص کنند و بعضی کرده است شش و دوست و مانی

و چهارم و سیم و اول و دوم آن سیاه باشد لیکن رحمت و جبار کسی و اگر دست و مانی و سیم آن بعد باشد ضعیف زنگ باشد

و دارد کلها و انجم از شرح شده بعضی نقطهای رنگ می الف رنگ اعمال مر آن از ان شد چند او ثابت و بعضی مر بعضی

انجم

انجم که از نقطهای کوچک کلها بزرگ باشد منسوب بعطارد است و جهتی شوند که از کف جنوب شمع و دلیل سیاه باشد

و این است مقصر الدن و جهان بحکم رنگ از نظر او بر نظر تمام ثابت کرده اند و بعضی فرق قرار داده اند و چون

در حرکت و دوری فرق جهان دار کرده اند این عیب دگر کرده اند و سر العقاب کاین جنس نقص کرده که شبهات این

عبد العزیز بعد از کبر با ثقال جهات و مثال شمار کوکب مشتری که شد بعد قرار داده و دیگر قران

کسی جدا شد بار دیگر رسید یا به علم کف عقرب سفید بر از اسکندر عظیم بر نکتب سیار متوهم

اما شد و علامات کف در ان سیار عقیده ثابت مقام اصل سیاه و بعدا رنگی سیار علم و نظر مرده که

لاحظه کن علم بعد از اطلاق کف سخن از سیاه بر ما است و از هم شکر و ما در نکته است و در حرف و بیان کمال زمانی

سعد سیار که از سیاه دارد بر ازان از کو بعد از بار رسید کف میان شرق بر سید در جنوب و بیان سماک

و زمین قطب از علم سیم آن ثابت است بعد از انحطاط فرم و علم کف سوار کسب زمان سیاه کسب اتفاقی

ان علم نیز بی بهره نیست بلکه چون ... نیز دانست که اگر کسی از این کتاب خبر نیست هیچ کونه علامت ... شود ...

علم ... داده ... و ... گذشت و ... بعد ... شده ... در ... که ... از ...

ابلق گشت در ذکر ... محجل ... علامات که از اختلاف الوان ... یکی ...

... باشد او را بهیم ... گویند و سفیدی که بر بینی یا لب بالا باشد او را ... گویند و سفیدی

... اگر بعد در قسم کوچک تر باشد او را قرحه و این را قرح گویند و اگر بزرگ تر باشد او را غره گویند

و این را اغر گویند و اگر پیشانی ... باشد او را اغر سائله گویند و سفیدی که بر چهار دست و پای ... و کمیت

... او را محجل گویند و این را محجل گویند و بعضی دیگر بعضی از علامات را عادات و ...

شایسته چنان است که اول شرح آن عادات ... شود و بعد از آن احوال علامات سعد ... که ذکر کرده

... که ... الفقیر ارسید ... با حدیث منقول است که الخیل معقود بنواصیها

الخیر

الخیر الی یوم القیمه والمنفق علیها فی سبیل الله کالباسط یدیه بالصدقه

لا یقبضها فاذا اعددت شیئا منها فاعده اقرح ادهم محجل الثلث

طلق الیمین کمیت اشهم علی ... تسلم و تغنم حضرت ... اسب ... ازو ...

... که ... در ... کرده ... سفید ...

... محجل الثلث طلق الیمین کمیت باشد ... سفیدی

... و ... ان ... اعلی ... کمیت باشد ...

... علامات ... سلم ... و ...

و علامات ... سالم ... و ...

علیه التحیة والثنا روایت شده که ... امیر المومنین علیه السلام الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

ادعیه اجر انس بن المیس خاتناه فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله اجرت نیک ادعیه اجر انس قال و معهما فقال لی

الوان مختلفه قال و معی قال نعم فیها اشقر لو صح قال ما سکره قال فیها کمیت او معی فقال

اعطیها ابنک قال و الرابع ادهم بهیم قال معه دا تعلقت فعضه لو لک نما سل الجنت فی دواب الله وضح

یعنی روایت آورده امیر المومنین علیه السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چهار اسب اشهب بودند گفت

ان حضرت که گفت ای ... آورده ام از ... چهار اسب حضرت فرمود دیگری را و چهار اسب

گفت رنگهای مختلف دارد پرسید از ... ان اسب او صحیح است آنچه سعیدی روایت ... بای

... حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت ... او صحیح است ان حضرت فرمود

... امیر المومنین علیه السلام گفت که ... او صحیح ... فرمود ... معنی

امام حسن و امام حسین علیه السلام ... گفت ... بهیم است ... فرمود ... اندار

بسم [illegible]

سب فرو ... نعم ... عیال ... سکه ... که این حضرت ... واین صفت

در کتاب ... مذکور است ... از حضرت امام ... روایت کرده که ... این ... فرموده که

الیمن فی الدواب ... الاحجال و الیمن ... الا ... فی الاحجال و الیمن الادهم ... الاقرح

فی الیمن الا ... غیر ... و لا ... ما ... گروه ... آنچه ... باشد

... چهار دست ... پیشانی ... را در چهار دست ... یک ...

میدان ... را ... بر ... رسیده ... بعد ... خواه ... رسیده شده و خواه

رسیده شده خواه ... و ... الکمیت الاقرح ... امام ... ما

اشقر ... اوسایل الغره ... فی ... دلم دالک ...

... که ... باشد ... ... شده

وسعیدی در دو دست قطای ان باشد و دست ... لازم ازاد و دست ... میشود ... ان اسب در خانه باشد

حال ملک است اگر باشد ظلم ... ... و دو ... ... است که در ... ... گرد

از ... مستعمل است که ... ... قلقی ... اشتر ...

... کانت ... العیش ... ... الملک ... ...

خواهد از خانه دیگر ... بیرون ... روز ... که سعیدی ... ... دست قطای ان باشد

مبارک است از برای ... روز و اگر ... ... تمام ... ... است ... ... روز

مگر ... ...

میشود که ... ... مبارک است ... ... ان سعید باشد

و دست ... ... مطلق ... گویند ... ... باشد ... مبارک است و اگر ... ...

دست

در سعید ... ... با سعید باشد ان را اعظم گویند ... اند اما ... که در دو دست ان سعید

دست و اگر ... سعید باشد چندان ... ... اند ... میگویند و اگر یک سعید باشد ان را ...

گویند ... ... اگر ... باشد اما اگر ... ... سعید باشد ... ... اند

... ... است و اگر ... دست ... ... سعید باشد ... ...

... اند ... ... و ... ... میگویند ... ... از چهار دست ... مطلق ... مجمل

و بعضی ... از انجمله ... ... مطلق ... اند و ... ... اصح است و بعضی ... اند اگر ... ...

سعیدی ... ... باشد ... ... چهار ... خواهد ... مطلق ... ...

و از ... دیگر ... ... اعظم خواهد ... ...

... کردن بهتر ... که ... ... باشد که ... ... گویند

و همچنین اگر عرض غره خطی سفید از چشم کشیده باشد و در سفیدی غره خطی سیاه باشد که تا بر زبان رسیده باشد این

هر دو قسم را بد دانند و اگر چشم کبود چنان که رنگ چشمش کبود شده که الا اسب کبود بد است و همچنین اگر بر بالای

حلقهٔ چشم خطی سیاه باشد از زیر ابرو تا چشم در سفیدی چشم نقطه‌های سیاه باشد از بالای چشم نقطه‌های سفید

با خطی مرغوب سیاه باشد و همچنین اگر بعضی از اطراف موی سر سفید باشد و بعضی رنگ دیگر شده بد است و بعضی گفته‌اند

اعظم اگر کسی سفید باشد بد است و الا چندان مکروه نیست و اسبی که بر سر او سفیدی رنگ شتر باشد که

با شتر خطی سفید باشد مبارک است و در وقت خریدن اسب هر کس اسب سفید را خرید شده و مبارک است

ابرو سفید بلند و از یکدیگر دور و مثل مرواج باشد و اندرونش نرم باشد و هر کس طرف بالا بر جبهه بسیار بلند باشد

و همچنین هر که را بر بالا دو اسپ باشد و بلندی ابروان مثال کمان که میان مویش کلان است ابروها کوتاه

دور باشد و نزدیک به هم نرسیده و موی کلان بلند و پیشانی است که میان ابرو کوتاه و پهن و فرود رسیده

در ابرو

در اسب آنچه مثل الکی چشم است مثل چراغ و مانند آن که بالای چشم زیاد بلند باشد و چشم آن چه سیاه و خوش باشد

مانند چشم آهو بهتر است و مهر قرمز نگاه کردن را نظر را ببیند و چشم را که کلان و راه دور تند نگاه کند و اگر سفید ازرق و مانند کبود

بسیار چشم را سنگ نظر را مار دو سه ترشید مانند چشم نگاه کند و در دو طرف پلک چشم و آنکه چند عیب است

ملکه چشم نقص و تنگ باشد و اگر غلط باشد مرتبه که هم چشم نیستند و مانند مگس بر سر عیب اعظم است

فایده که نظر کشش ضعیف باشد و شکسته باشد و اگر استخوان نیز رنگ سرخ و گوشت تابد و هیچ عیب ندارد و فرود نزدیک هم نباشد

و مرواج بالای سر چشم کشیده و نزدیک یکدیگر باشد بهتر است و بلند نیز کمی و دهان فراخ و مرامدن و ملال ای

ابرو چون ابروی اسب فربه و پهن باشد و میان آن پیشانی بلند چهرهٔ آن دور تر و چهره رنگین شده نرم باشد بهتر است و محمود

سر و روی تکوشت نازک و پوست نرم و لاغر و فربه میان دو گوش و ابروان و زیر گلو فراخ باشد چنانکه دو انگشت میان آن در آید

و در گردن جایی که زیر بوسه است که عرب الافاق گویند چسبیده و اگر نزدیک نباشد تمام گردن بلند خواهد بود

وگردن هر چند بلندتر باشد بهتر باشد و موی سر نیز بلند و نرم و دو گوش باریک که در دو طرف کشیده نباشد اگر کوتاه [illegible]

ضعیف حال باشد و هرچند فراخ تر باشد بهتر و بینی و دو لب [illegible] کردن است و گردن [illegible] پهن باید [illegible]

و اینکه گردن کوتاه و گلو [illegible] سیاه اند و مجموع گردن از [illegible] و میان [illegible]

بر آمده و اگر [illegible] گردن [illegible] افتاده باشد مذموم است و بر آنکه [illegible] بلند و [illegible] دور

و شانه پهن [illegible] کوتاه و [illegible] باید چنانکه اگر دست [illegible] را اندرون دو [illegible] پیوسته

در میان [illegible] و [illegible] نیز باید در آن [illegible] پهن و [illegible] چنانکه [illegible] دو طرف [illegible]

یکسان [illegible] بر آمده برابر یکدیگر باشد و استخوان [illegible] کوتاه [illegible] گرده [illegible] دم را

از یک طرف [illegible] است که دم [illegible] بر آمده [illegible] باشد و این در [illegible]

خلقت [illegible] باشد و زیر گردن آنجا که سینه [illegible] پهن و [illegible] سینه [illegible] گشاده و بر آمده و گوشت [illegible]

که در

که از دو طرف سینه بر جای [illegible] هرچند بیرون آمده تر باشد بهتر است و بر آنکه هر دو یکسان باشد و استخوانهای پهلو دو

و [illegible] دیگر پیوسته و شکم گشاده باید و [illegible] مثل یکدیگر باشند و بسیار بزرگ و [illegible] باشد و اگر [illegible]

از یکدیگر باز [illegible] معیوب خواهد بود و دیگر بلند [illegible] کرده و [illegible] است و استخوان بازو

که میان شانه و [illegible] است کوتاه و استخوان [illegible] که [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible] گوشت

چون زانو [illegible] میان استخوان در [illegible] کوتاه و استخوان ساق پا نیز کوتاه و گوشت [illegible] باشد

بلند [illegible] استخوان [illegible] ساق [illegible] باید چنین گفته اند که وسط ساق پا را اگر [illegible] ملاحظه کنند [illegible] باشد

و اگر [illegible] بلند [illegible] و اگر [illegible] کند متوسط باشد و [illegible] سم [illegible]

سیاه و نرم و [illegible] که [illegible] و [illegible] کوتاه باید و [illegible] باشد چنانکه

سم کاهی [illegible] کاهی [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] که سم

راست باشد بلکه بقدر جمعی که داشته باشد و این اثر در ناحیه ان عیب نیست و دم پهن و میان تهی و سیاه

باید و سر سم بطرف راست چنانچه باید باشد و اگر سم بلند و عقبش تنگ باشد مذموم است

از او شیر وان منقول است که گفته است که بهترین سمها ان است که سر عصوش دراز و سر کوتاه و سر عریض

و سر غلیظ و سر عصو وسیع و سر سخت و سر سیاه باشد اما از سر عصو دراز گوش و گردن و زانو است و سر عصو کوتاه

استخوان دم و مو و کمان و پشت است و سر عصو پهن سخت و سینه و گردن است و سر عصو غلیظ کاکل و عصب

دم و دراز است و سر عصو وسیع سوراخ بینی و در کمان و شکم است و سر عصو صاف موی یال و دم کاکل

و اصل سم است و سر عصو سیاه چشم و لب و سم است در اندام انچه متعلق است باندام ودکر

علامات نیک و صفتهای مرکوب است بغیر قاعده که تا انچه در جسم و هیئت مذکور شد و ان دو نشانه باشد

در دست و پا رگها از طرف اندرون ودو نشانه در های زیر دنبک را از زیر اطراف اندرون مانند چیزی که اتش دیده شود

ک

تحت سم گشته دارد که لیس و معلوم میشود که از انست بهار چهار چشم بینی است این صفت که کاوی که در شکم دارد

است بر خورده در زیر شکم خود میداند و چنانچه شبها در میان ان خر دست ها و پی در میان پا واقع میشود و منبت

این است بهار بیم بر سید پس اگر این علامتها چنانچه مذکور شد بیاید معلوم میشود که در شکم او در بچه المسمی بیمن

و قایت نیست لا دری که سر لا یعلم الغیب الا الله ذکرنا عنه منقول است که کسی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

پرسید که چرا انسان دو دست و چهار پایان دو نشانه پشت کفش دارند فرمود جواب همه پرواز های نیست

اب و سنگ در شکم مادر بوده و این حرکت میکند بی سخن سازش میکنند و سطر حقیقت سیر و دور نماید که هر کاه جستها در میان

دو دست نشسته نیز میان پا بجا رسد و بالجمله علت صحت نشان هر چه باشد از دو لا یعلم حکایت و الله که حال ازین نشان

است معیوب و مذموم میدانند و چنین گفته اند که دو استخوان که بر دو طرف زانوی اسب است اگر که مرواز

باید که اگر اگر در زانو ست بلندتر باشد از انکه بالای زانو ست بد است البته بعد دو دو سه روز خواهد بود

هزار اسب که از هم بعقب مشکرند شانا با علامات اشقری که و کهف این سب بر هم نیز میسکند اما بجای خطر آمده

حمو بعد از انکه اسبان دوانیدند پایان از همه بگذشت و همان بخطر برد از این جهه بکشند بچه سبب

حکم کنند که این علامات از همه بدتر است که قدم که در رفتار یک شانه را بلند میکرد و دیگری میکشد است و مجموع

دست ها چپ را از جهت وکف ثقیلا دو دست بطور بی سیاهت که سر موضع کدشتی ملک نزدیک می‌شود از ان

علامت شده است پس بر سینه چون دانی که خواهم گو کهف سراغ همینش ملک بسو صور بعضی بسبق عام باشد

در دو ابره و بسیار علامات که در موی شبیهی هم رسد باعتبار شباهت از دایره کمیند دو ابره

در چهار موضع بهتان شمم و بد سوم است اول میان سینه دوم سرکردش بلحراد سیم که طرف ران

ار چپ در داست نکا کاهی است دم سرینه تهی کاه چهارم میان ... چنین گفته اند که اگر در میان

یک دایره باشد خوب نیست لا اگر دو دایره باشد بسیار بد است و دیگر دوایر که بر اسب پیدا باشد و علامه

دورنما خلاف اسمی دیگر بالای او نیست بلند تر از زیرین باید دوای صورت اگرچه نادر کم است دو خوش سیمان

بلکه اگر عکس این باشد بعلاوه خوش تر باشد لاجرم از علامات نجابت است که بلندی رو از میان هر دو

سراغ میز میان هر دو چشم ساده باشد یا بخواهش رو از ان بلند تر باشد و ابن ... دراز است امام

تمام دانه و داری انجمند در خرمیده اند دیگر از علامات بهتر که مو ... از آنکه رستنگاه یا سر دوش که از جزء آن

ساده باشد با مجموع شد و گفت که اول ان سر دوش او خوش نمود و بروز کنج دم ... ردیف و سارزاع هنر

مبالغه بسیار نموده اند که در دو دیدن یا از ره نفس نفس عام ... و گاه باشد که از اسب تمام خلقت خوب ظهور است شعر

بدین علت نیکو شمرند دور دفت ... باشد که دست را بلند کند ... موضع که کدشتی ... نزدیک شود لا از طرف

کر رسم ان جدار بلند شود بلکه اویخته باشد و چنین منقول است که عبدالرحمن ام الحکم قبیله حاکم کوهی بود

هزار اسب در عرض دو میل در آورد و دوای قصر اسدی ... که ... شناسی شود و معروف بعض ملیده سوال گو

که ازم

از منافع این گفته اند که رده استخوان که از طرف راست و چپ زیر گردن بر آمده باشد اگر دایره باشد بد است

و در بالای نشست زیر موی کاکل اگر دو دایره باشد بسیار خوب است و اگر یک دایره باشد باز همین دایره در این موضع

باشد بسیار بد است و چنان باشد که اسب یک چشم یا بی چشم باشد و اگر در عرض گردن دایره باشد خیانت کند گویند

و اگر بر دوش نزدیک گردن باشد بد است و اگر در سینه نزدیک آن است بد است و اگر در دو سر کفل بر اطراف سرین

اگر دو دایره باشد مبارک است و در پهلو که جای رکاب سوار است دایره مکروه است خصوص بعضی از زراع

و از طرف بیرون زانو اگر دایره باشد منحوس گرده اند و این قسم را البته است اگر در کمان بالا است و چپ

اگر دو دایره در حرکت بد میدانند در سینه که برو ... گیرد نسبت به چون و بادام خرد ... دایره باشد مبارک است

و از اهل هند منقول است که دایره زیر کاکل را خوب میدانند و همچنین اگر زیر لب بالا دو دایره باشد زیر لب دیگر

خوب میدانند و ... دایره ... باشد میدانند و همچنین دایره زیر گردن گوش بر آید و اگر

در زیر

در زیر چشم دایره ... که از طرف اندرون باشد زیر لب پایین دایره باشد گروهی میدانند آخوند ملا منند

باشد و همچنین اسبی که ... باشد میدانند بعضی علامات دیگر که ... میدانند دو عیوب

میکند و اگر کسی اسب مصحف بی علامات داشته باشد هر گاه بیمار شود هر گه که گردد و بمیرد ... است

عیوب ... منقول است که طایفه از هند ... اندیشه گشته در عمل ... و ... در رومی

و رخ ... مردم هند که این ... دیده ... تمام ... از ... و ... قمیش برافروخته

و ... تمام ... شمردن ... که این ... دارند ... اگر پادشاه ... علامت داشته باشد

... میکنند ... و ... بعد از ان ... کتاب ... روان شده ... رسیدن

... پادشاه ... شهر ... از ... احکام ... مشتمل بر ... کار ... کاری

... که ... پادشاه ... و ... در خرد ... از ... و ... مجلس

باستقبال شتافت و خضر رحمانه رسید با مجموع رفقاء ان ارباب را سجده کردند پس میرزه ملاحظه عکاسش شد

و هسکه بعقب آمد لکن را دید اسب لنگری رسید ان شاه ما نموده همان لحظه رنجهانت که شیر را انتیام نفس

از اسب گسیخته شد و ان حرامی که لیکوکاری مبدل کرده و این معنی میبرا بر این اکثر محض کمال ان و دو سیم این قسم اعتقاد ثبت

نباید داشت و بدین عقیده با مجرد عرف سه نفسه خود را اخبار شد و مجرد ان را سجده نباید کرد

در بیان اقسام اسپها و خواص هر یک شان اگر چه بهترین اسپان عربی است که بر روز ما در او عرب

اصیل باشد و بیان طرز او غرب حیدر است ما کمتر تفاوت دارند و از همه بهتر است اسپی که در چرخ

کوهستان و زمین صعب نشیمن دارند این قسم کم وقت ظاهر کرده از اعتبار تولد سنگ لاخ و در سینه‌های سخت

عادت میکنند و سمن با صف میرسد و از قسم عربی خاص باشد عقیق کنند بعضی دو دیدن این همه اسپان در حیوانات

هور اقسام حسنک و باری که محتاج بحرکت مختلف شده اما جهت و فرسان بر دارند سرا بار که کب نیابد و بعلک

و مالش

و مالش در نظر او همه شیر جلوه کرده است و قدر طلب است که خراسانی و کرمانی این قسم سکرده ما بزرگ نیک نگردد

رسیده لا چرانی که اندام ریشه دار شده و اگر در صحرای هموار و سینه‌های نرم نشو و نما شده بر رحمتها و سختیها صعودی

بهتر میآید و در دویدن خبر چون انواع ما برتر نموده چو عادت شده و بخلاف اسپان ترکی که عرب

بر دوش کمینه چون در این جعفی حقیقت کمال نپاید و کره جسته قوت استخوان برشته نموده مالش دشمندی

و بیخ و جسم هر که باب بشود بر تربیت است اما تربیت و ضعف شهری جنس سر دارند و چون مولود و منشا او وطن

ایشان اکثری کوهستان و زمینهای صلب است از اغاز تولد دست و پاشان نسخر هر گرفته سم دار استخوان

کمال صلابت میداید و معنی همین معنی را عجبتان میدانند که اسپی در رنگ بسیار ... که است

این جهت که عیان در وقت از دواج الرکه دو دست و شتر داب سبزه دانه امور رنگها

در نظر دارند همه نطفه فراوان مختلف صورت میزاید و اگر همین رنگ روان در صحرا هم دار یک

در اصطلاح نطعی نیز چون رنگ ... میبینند و گفته اند اگر کسی ... اصل ... باید که در وقت

از دواج ... چیزی ... رنگ ... که اسب ... باشد بطریقی که خواهد در نظر اسب آورد

که این نحو وسیله را اختلاف الوان کره میشود ... اکثر ... سپیدی ... بعضی

شده بودند میشود چنانچه نقل کرده اند که ... در ... دیگر در رنگ ... کرده باشد

وگاهی پیدا شد ... مرکب کند و خصوص ... میگویند و آنرا ... شعور ...

لشه پا و گردن ... میگویند و قسم سیم از اسب آنست که بدنش عربی باشد و دستش ... باشد

و او را چنین ... گویند و قسمی دیگر که عکس این باشد یعنی بدن ... باشد ... متعارف گویند ...

دو قسم در بعضی صفات ... و در بعضی ... هم ...

و بیان ... که گفت ... علیه السلام ای ...

علی

قلت حمار اشتریته فقال لی کم ابتعته قلت بثلاثة عشر دینارا فقال ان هذا لهو السرف

ان تشتری حمارا بثلاثة عشر دینارا وتدع برذونا قلت یا سیدی

ان مؤونة البرذون اکثر من مؤونة الحمار فقال ان الذی یمون الحمار یمون

البرذون اما تعلم انه من ارتبط دابة متوقعا به امرا ونصبا به عدونا

ومنوبا ... ادر الله رزقه وشرح صدره وبلغ امله وکان عونا

مع حوائجه یعنی رسید از امام ... صلوات الله علیه السلام که ... گفتم خر

... خریده گفتم سیزده دینار ... فرمود ... خری را

سیزده دینار ... گفتم ای سید ... اکثر ...

الاغ را ... که هر کس ... ببندد ... تعالی ... بعضی

دواب شده این جهت که هم منفعت آلوده هم کروهی آلوده گرد از شکار عرب بر اشعار کرده اند که در جنگ ها کز

براسب بر بلادی شده و از سمان پرستید کعب مدعی محمد در اشعار عرب بجل انجمن پیش سعالی و گاه باشد

که این عمل نیز که بخلاف اینان که هر گاه مرد زر شود از این اسب اندانو و هر پیش اسب وی بی خبر رسید و بعضی مطلق قدر باد

بهر صید امدار جهت که زلاد هم بر روی شده و از ذرها معروف که در عالم رها و شیعیان و بر ابع که جهاد و شهادت

مطلب شده دایم حمل شیشه بر گشته بهتر است و چنگ تعلیقی نکرده قدر سپاس است چون از دین چیده

مامست صید ابد و دیگر عصار که سکندری که صد اوستی قسط بالا در گاه و گاه عملی ان امراض سیر شده و دیگر اسحق

در اب ازمکت بودان و دیگر خفت بدن و نم بر اطراف گاه بشند که در القصه بدل بار دیگر گناهان این جمله

و اتم شود هر چه از عجوبه که ما علاج مدبرت مطلحان در موضع مناسب مذکور خواهد شد و بعضی اجزا دار احلم

صورت شمرده اند اگر چه صنعت اسب لازم احوال را ماراکه میدانند و میگویند دل اوال احوال بود

جهاد و در رکاب لازم دارای کار باشد و جنگ تیرانداز اسب از شمشیر که از کسی هنر ب ولادان و در شعبان باشد

هر اسپی حق علف تا میرسانند در روی باکشته میکرد و از ده بهره و دل دادن میرساند و انچه میخواهد میدانند چهارپا

جهت برآمد صحبت شان و جنس طاهر شود که این طبیعت قرب رو هر آدمی است حقیقت این است و اگر بخواهند

و در انجمن با امور مصاحب و بجهت حقیقت امیر بود در فرس باربان و جمع بعضی از اصناف و ذکر

مجملی از صفات و سیره آنچه قدر این مرکب از شغل و انعام و علامات مشترک است با دو قسم است اگر عمدی

و گاهی کفش و بیحس گاه هر کس در انسان از انحلال نیست و از اب در بستان و در ان زمان شکی بر بهرات

هر اگر در ارم شده باشد بس سمت خوار است بود دو کیسه خوش دندان ها عرب است و اسب را اگر بسیار خواهد در علف

خر بخورد باید دانست که اهسته اهسته علف خورد و غذای نعمت سرد شمرند تا دو شعاع باید بخلاف اینان

که باید علف را بر فوری تمام بخورد و توقف نکند و طریق عامه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم رخصت و برده شد که باید بیان

روت

از ازدواج و رمه گاه هنگام سواری نیست و مادیان هر دو ... و جنبش کی باید و اگر پنج ساله شده بهترست و مادیان
همین است که پیش از آنکه چهارم نیست باید آنکه که معروف ... دوم چهارم ... پس اگر در این باب
آبستن شده هم مادیان ... تمام ماده ... ضعیف ... تر خواهد بود و باید که اول ماه ... چند روز سواری کنند
و چنانکه اندک ... کنند بعد از آن ... و مادیان را اگر ... نکند ... هنگام ... از جهت ... [illegible]
ظاهر گردد و بعد از آن ... یکشنبه ... کرد و بعد از ... اگر جهت ... شده ... چند ... پس اگر
در این وقت بار گرفته شده بعد از چهار روز مستحکم شود و علامتش آنست که از جهت ... و ... را
مانع شود و علامت دیگر آنکه پستانها سیاه شود و چنین گفته‌اند که اگر اول ... پستان ... سرخ و دوم
سیاهی کند کره نر خواهد بود و الا ماده و از ... در وقت جماع اگر ... باشد کره ماده

بهترست

... و ... که ... با ... چهارم ماه کانون الاخر و شباط
و آذار و نیسان است و پنجاه و یک روز بعد از نوروز جلالی انجام می‌رسد و عادت مادیان را ... است که بهترین
فصول است و دوم آنکه ماه بیست و سیم ... است و مجموع شده و دیگر ... دوازده روز ... از نوروز
است ... این ... دیگری ... متفاوت نباشد و ضابطه آنست که ملاحظه حال کره باید کرد در وقت
اعتدال هوا و اول ... علف ... شود ... اتفاق ... ماه ... شده و اگر ... کرده
موضعی ... ماه ... کرده ... و دیگر ... هر چند ... شکم ... قوی‌تر خواهد بود باید که در آن
مدت ... راند ... و سواری ... کنند ... و بعد از ... [illegible]
شیر مادر ... بود و اگر ... شیر حیوانی دیگر ... روغن ... [illegible]
پس اگر خواهند ... شود و سواری ... کرده ... و ... [illegible]

سبک و ریزه باشد شیر گاو نخورند و اگر قوت و سختی استخوان آن مطلوب باشد شیر شتر دهند و بعضی در میان

چند روز ادنی علف عادت دهند بعد از آنکه استخوان تعدد سخت شده باشد جو سیده دهند ازین جهت که از آن بار

چون سبک تر و محکم تر بسیار است و بعضی دوات معلم هند ازین جهت که قوت بیشتر دارد و استخوان

برومندتر میکرد و در بعضی ولایت   هر هر جو تواند خورد و اگر در آن بعد اضعاف آن

باید داد و بهترین تربیت کره اسب آن است که در زمستانها و سنگلاخها آنقدر که دشوار باشد از

عقب مادر بدوانند که سم و اندامش استحکام و صلابت و سختی بر آید و اگر متوسط الحلقه باشد بعد از سه سال قوی

و ضعیف باشد بکمال و نیم سوار نباید کرد و بعد از چند ماه شروع در کار کشند چه اگر قبل از این

سوار شوند نشو و نمای سبب و آلات ضعیف گردد و اگر آن مرتبه تاخیر کنند سرکش و جهدن و دست

پای سکشی می شود و بعضی گفته اند تا زمانی که در چهار ده ماهگی سوار باید شد و اگر زیاده ضعیف و لاغر شده باشد تعدیه

باید

باید خبر سواری جایز است   در آداب سواری اول که زین بر پشت کره کنند از جمله مبتدی و خیلی

کم بند پسندیده است از این جهت که علامت تحمل و توانائی است و اگر در آن وقت تیز جو شده باشد بعد از آن که مر خواهد

بود و اگر زیر بر کشی کند چه دار بر دست پا کمند بر کوهی نکنند و اگر در زین همواره بر شود میان لب

عیسی لگام بجای آن کنند مقید سازند و سه روز اندک اندک بر سوار شود مدتی او را که بردارند و هر روز تعدادی

افزایند اتفاقا بعضی کوچک سبک صاحب وقوف سوار شود در او آب و اگر سوار سنگین بر پشتش

دست و پا پیش بعد شود و چند آن ترقی کند و باید که آهسته آهسته براند آن مقدار که دشوار باشد و روز

برود و قدری بر مسافت بیفزایند و بعضی دوره استراحت بدهند سوار شود و این امور نظر ضعیف کره و قوت

او مختلف میشود و عنان را در دست محکم گرفته هیچ طرف مایل نباشد و زیاده سعی نماید دست و پیچ

ساید کشیده و باید که مبتدی اعتماد سوار بر آن دراز کشیده نباشد و خود از پشت اسب سبک دارد

و بعضی بسیار نکنند که در ساختهای یکی دانه هر چه که رم کنند ناهستگی نزدیک آن باید برد و گاه باشد که

در شب تیز باید کرد و از هر چیز بلند و جاهای وسیع مانند جبال و غیران که هایند و در آشنای رفتار باز نیاید و

کار بعث مرکوب شود و هر چند باید مدارا و ملایمت کرد و ناهمکی که در رفتار رهوار دیگر قسمت میان کوتاه

معروف قائم شود علامتش آنست که پاها را بجای درست رساند و پا بگذارند و چهار دست گام برابر است

و چون در این رفتار چابک شود گاهی باید دوانید و دور دوانیدن تعلیمها بدو داد که از راست چپ بگردد

با اندک اشاره پا بایستد و بعد از آنکه در این پایه بند شده در دویدن نیز بحد کمال رسانیده باشد تعلیم باید کرد

و آن مرتبه است که از دویدن بحد کمال و سرعت زیاده و تیز کرد و باید آموخت و آن میانه رهوار

و دویدن است و این قسم از رفتارهای دور که قطع آن در روی مطلبست ضرور میشود از لجست که دوا

میدان درانند مسافت بعید هلاکست و رفتار هموار را اهل فرصت دوانی میکنند و قسمی دیگر که عنان

هملجه

هملجه گویند و ترکان یورغه گویند روش نهر و باد و بیت فوراست عجب که بادپای شده کم رخت

بسیار پا مرد و در هر مرتبه از رفتار باید در حفظ آن مرتبه باید و شیح یکی را آمیخته با دیگری

نشود و دیگر تعلیمها که داب عرب و رسم شود در عرض جمله باید که گره بنهند که گوشها و چشمها

و انساندها هر یک در جای خود و آن تعلیم چهار چیزیست عنان از جهت که همه

در رکاب و جرب تعلیمی قاعده اما در رایه عنان را درست باید داشت گاهی رکاب و تعلیمی اندک شده

باید کرد که بعد جز از او شود و قطعه پیاده شد کرداند و اگر در روش غلط کند باشاره عنان آگاه گرداند

و در هملجه این دو اشاره زیادتر باید و پیوسته رکاب و تعلیمی و قطع را بیفزایند و عنان هموار شود فورکرک

و باز از آن صریح تر و شدت تر در پویه بایدش چند آن احتیاج نیست عنان و اگر اوقات از همه ستها

منع علو سعی میشود و در قسم نامه گاه شنیده که محتاج تر باشد و در باره داشتن مدار عنان است

واسبی را که اخلاق بد باشد لی مهار محکم بسته کسی که گرگی از ایشان در علم بیشتر سوار شده دار و جمله اداب

سوار شدن است در وقتی که اسب کار بگوید بسم الله ولا حول ولا قوة الا بالله

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الذی

سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین   بعد سوار شدن هم و کار نام خدا و تسبیح بگوید که در تن او دوا

برکت کند و اسب سپاس گوید پس خدا را که راه نمود مسلمان سوار که اهل اراده نیکو باشد و نیز در حدیث از پیغمبر نقل شده

اگر کسی مسخر کرده است ... بر او زبان ... که در وقت سوار او بشوید حق ... کیفیت او ... بشنوید ... کنانکه ... بیت ... از اسپ

و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات روایت شده که هر کس در وقت سوار شدن این کلمات بگوید محفوظ باشد ... تن کا می

فصل اندر انداختن بار   در بار انداختن مهم کم چند از اصحاب و اخلاق مردم مذکور شده چون

اگر از اسب انکه دیر فرود سوار مادر شود جانب انکه بلاد قوت در دو جانب سعی کنند و ان جانب را

بالکلیه

بالکلیه فرو نتوان کرد اگر سبب ان فرو رفتن و بالا بر آمدن باشد راه صاف ندارد بر آید که خوانند و بعضی اسبی

را هر شو کند در هم بیچ بسته آهن را گرم کنند و بر وی کرباس که انداخته که بر رسد و گاه باشد که سواری نفع کند

و سخ ... الصدر ... این ... و سر علی ... در کتاب ... الاخبار خطا نقل کرده اند که ابن ... الجو بسته و برگردن

اسب ... بر بیند و کسی که ... بسم الله الرحمن الرحیم ادم ربوا علقنا الم ما جعلنا ... ان ... ما یکون

و ... لهم فهم ... و سهل ... کی ... که ... و اگر ... ان ... که ... ان ...

و بعضی ... بر کسی با گفته اند که ... رباط ... دیگر دارد که در ... ان ... بد ... اعلم

و چندان ... که سوار ... آنکه ... علاج ... در ... لطایف ... بر اسب ... و ...

روایت شده که در ... که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اراده سواری نموده بر اسپ

... سوار ... برو ... بر ... اسپ ... بر ... که سوار ... برنشینند

از شکفتن ... [illegible] ... خدا ... [illegible] ... بر جمیع اعضای ... ظاهر شده و قرار

گرفت تا آن حضرت ... [illegible] ... بعضی ... [illegible] ... سکنه کرده

و هلاک ... شده و اگر ... [illegible] ... ظاهر ... آنهم است

و ... [illegible] ... نسبت ... [illegible] ... شود و علاج ...

که موضع ... [illegible] ... شده ... [illegible] ...

و منع از ... اگر علاج ... [illegible] ... که ... [illegible] ... کرده شوند

و اگر ... [illegible] ... باشد و ... [illegible] ... که ... [illegible] ... و نکنند ... است

کرده و از جمله ... [illegible] ... از ... طرف ... [illegible] ...

که ... [illegible] ... کرده اند ... [illegible] ...

حکایت

حکایت زیاده کرده اند اگر چه ... [illegible] ... اگر علاج ... باشد البته

... [illegible] ... کتاب ... [illegible] ... امام جعفر صادق علیه السلام معروف ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات

والارض طوعا وکرها والیه یرجعون ... [illegible] ...

خدا ... [illegible] ... هر کس ... [illegible] ...

این ... گفته اند ... [illegible] ... بعضی گفته اند ... [illegible] ...

... [illegible] ...

در اوایل ایام بهار با نکام میرسد دست رضا صدمتی را نوشته علف تا باید داد قسم بر گردد

و بعد از آن اصلاح کلی روز علف دادن اختلاط فایده شود را دفع میکند و رنگ بدن و موی را صاف و روشن

میکند و هرگاه علف بسیار تا ماه باشد هر اگر در بیابان گشاده باشد چند اضافه کنند و بعد از آن

علف را در سر صبح تعلیم کنند هرگاه رسد و نفس کم باشد باید گذاشت تا در نیم کشتی تقدیم و تاخیر

نماید که مرتبه به مرتبه برسد باشد پیش از آمدن آفتاب بدهد و بعد که سیر شدن را باشد و کم کم هر وقت

التقدر که یک دست تراز گذشته بدهند هر اگر یک بار بسیار دهند فربه شود و دل نرم خواهد شد

و هرچند روزی قدری نمک باید داد که خوب شود و اگر او بیست چهار دهند فربه و لاغر علف خوب بسیار کم باعث

ربح و ماندگی شود باید کرد و بعضی از آن ایام چرخ غلبه نهند لاغر بهتر است از هر روز بیست و ده یک آنچه

عادت داشته باشد چرا داد از آن حساب سنند تا شام نگاه بدهند و مادام که چنین شیر ترا دارد و بعد از آن

ایام علف

ایام علف رنگ دو ده هم هر روزه روزی قدری یونجه سبز کرده با کاه چاپ رد و شب اگر سیر بار داده باشد

یونجه باید داد که پا ن داشته و اگر دیگر ایام علف اسب لاغر را فربه خواهند جو هم کوفته نخسبانند و اندک اندک

یونجه خشک آنچه بخواست بدهند و اگر بسیار که بخورد با نمیدهند پس بیشتر شکر دو آب خوب بال نمیکنند

و بعضی یونجه و خشک را با هم میزنند و بعضی مجموع جو یونجه را خیس میکنند و به آب و جو میدهند و نمک اگر خوب اندک تر شود

از نعد که تو شود و یونجه اگر سبز میکند در حال کم دیگر امراض شود پس اگر باشد در جای

خشک بدهند و بدهند خراب سیاه جان میکند که بخور را قیمه میکنند و تخته اندک

اندک بدهند تا در وقت نمک باید داد که بار کره نیست و اگر یکبار باشد

بهار است طعام دادن که خو اگر زیاده بدهند سست شود و اگر کم دهند گردد

و سیر که تا شام چهار مرتبه بدهند و در عقب جو آب داد

زخم شود چنانچه اگر بعد از آن نرم شود اما اگر اسب را آن عادت داده باشند همیشه اسب این عادت را باید که ترک داد و اگر

یکبار قطع کنند بهتر باشد که کلوخ و جگر ترس شود و کمتر و اگر حس شود عنبر آرد اندک اندک باید داد تا شود

اینکه وقتی اندک باید داد اندک چون ترس تمام شده باشد و هر چند که کم کنند بهتر است چه بسیار آن یکبار حیرت شود و کاهی او آید

دور کرده باشند و وقتی راه دور شود هر گاه که بخلاف حرکت کند یکبار دادن بهتر است و او هر آینه وقت اندک شربت و بعضی

مردم وقت عنبر میدهند و این عادت اسب را خوش شود و الا همی که بر عادت بتغار تمام نخواهد شد اگر تیمار او لازم ادا شده باشد

اگر چنین رسیده باشد اسب را چو کم کرده دهند و از عادت خود خود از آن قدر بدهد هر کس که ترسیده و چنانکه حرکت ترسنده

در عقب شکم حرکت کمتر از عادت باید داد که نفع رساند و در طریق سواری کاری قاعده شهر از جمله آداب کمی در ترتیب

مردوار است دیگر مرتبه و تمام ترتیب وقت تمام است و در تقدیم آن نتیجه نیک حاصل شده اگر عادت تیمار تفصیل مذکور گردد باید که

از دست های چنگ نرم و نیکو باشد یعنی مرتبه های بلند تر از مرتبه دست زدن باید که میرو و اختیار تر از برگ سبزها

باشد

باشد و هر روز در هر بار تیمار کنند و چنین کمی که هر صف ذکر کرده که در حال سواری شب و اول شود و در صباح آب

آن و علف اهتمام تمام باید و در وقت عرش از جو و کاه علف دهند و چون از عقب تمام بود و هوا گرم باشد

چه علف عادت باید داد تا آن را وقت آن گاه که سیر شد و در زمستان هر چند روز فصل که در اصطبل

باید بود چنانکه در وقت شب چهار پای بایل رسد که نفع تمام داشته باشد و از جمله قواعد عرابان آن که هر کاه را اراده اسب

دو دانه کرد بستن باید و در وقت سواری باید اسب معین باشد و چون یکدیگر را اعلام کنند شروع در ترتیب سواری کنند

با آن طور که جای گرم می باشد و چون اسب را شستند و آن کمال احتیاط و در وقت نرم که جنگ و هر بار کسی حیه از مسئله علف

تا آن تمام مینمایند و هر روز در سه بار سواری میکنند و در هر مرتبه قدری سواری می فرمایند و اگر در میان کمر تیمار کنند از آن

کار سعی شده سواری کنند بهتر است و این قسم سواری در ترتیب تعمیر و الزام را اختیار کنند و در مرتبه سابق

اسب در آن مقدار کنند و باید که نوبت سواری را چنان قرار دهند که هر کس به روز و هر دو مطابق

افتد هو چون فرس پرورده اند کمال حرب باید کرد تا حدی که اگر اسب صد جا رمد قدم نهد و نه مضطرب شود

نفس را بعد نگرداند و چون اثر تربیت به مرتبه کمال رسید در روز و در علف بر سر میدان آید پیاده باید شد و بسیار لگد

اسب داغ و دهان اسب نه بود لجام را باید که گفته چند قدم باید کشید آنگاه از طرف دارا که قبل از این گرفته سوار شد

باید تاخت و دور انداز و لجام و سایر آلات سبک باید بود پیش از آنکه اسب عادت گرفته باشد و هر کس که سوار خوش

کرده باشد چه اگر بند رشته ها و سبک باشد پشت اسب میخ رسد و زخم ها نه میشود و همچنین اگر سوار از آن بی باک باشد

حرکتها خوش کند و باعث زحمت اسب گردد و سوار هر چند سبک باشد بهتر است عربان از آن سبب بسیار دارند

تا حدی که اگر سواری سبک نیابد دیگری نشاند بعد تعلیم و چوب در ضربه کرده درشت اسب میشود و دور داده است

حصول و وقت تاختن اسب هر چند لجام و زین دیگر آلات اسب سبکتر باشد بهتر است و لا بعد از اتمام لازم ترتیب اگر

بجهة در پس روز جنگ آلات سنگین ساقی اسب را دهند که نیکی اللّه چه دارد و محتاج شود تا چند ضرب و تیر و شمشیر میشود

ورشبر

در شمشیر چند از طلا نقره با بنیان آنها بر حال لجام بر سینه و از اسب محفوظ باشد و چون شب چه نعم سر اسب

با ماسب بکشند که بحث عیشی میشود و آنچه از شرائط بعد از این مذکور میشود کلاه عمامه عاید و در گرد مستی

حیله قریب که اطراف بر سانند که ملک از شمع و حملات و قسمت و استقلال از حسن نظر رسید که میان

دو قبیله عهد از عربان تجربه کرده که در اسب دو نیم واقع شد تو چهار پیشانی نیزه جنگ و جدال اشتغال داشت

و چند سال اکنون هلاک شده معدود بالقمر سر و راقب سیما تعالی در رسالۀ مستقر و الفرس

که در آن علم مذکور میشود بعد در جنس کیفیت است مذکور شد اصطلاح این علم دوانیدن اسبها بوجه

لکن معلوم شود که کدام اسب پیش برانند و پس سبکش دو اسب گرو بستن و صحیح نیست که بر آن گرو بسته شود

حدیث آنکه لا سبق الا فی نصل او خف او حافر پس اگر خط سبق از ایام سکون

حرف با و الف شده معدود است که گرو بستن جایز نیست در ضعیف تفرقه و حمار و مرکب است کلام اسلام

سر دخت جانب دعا [illegible] و اگر هیچ نشده چنانکه سال [illegible] صورت [illegible] خزانه بعد و دادن و کردن

اگر جانب نکرد این برجمع [illegible] کرد بیش اگر داد [illegible] چرا [illegible] کرد

از جمع [illegible] معلوم است [illegible] که چون این چیز از جنب [illegible] که عدد از کان

و از طرف [illegible] دیگر [illegible] در رسم [illegible] اسم [illegible] و اگر [illegible]

اهوال [illegible] بر آن [illegible] و جمله [illegible] بالات [illegible] کرده اند و [illegible]

نبند [illegible] و اللع [illegible] و آن قسم کرد [illegible] در [illegible]

و [illegible] اسم و [illegible] که [illegible] از [illegible] که آن برآن کرد

[illegible] آن [illegible] که [illegible] میسند [illegible] که [illegible]

[illegible] دینار [illegible] که [illegible] در دو [illegible] نشده [illegible] قسم

بحث

بحث [illegible] و [illegible] کسیان [illegible] در کرد [illegible] و [illegible]

[illegible] شرط [illegible] کرد [illegible] و اگر [illegible] کرد [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] میکوید [illegible] اگر علما [illegible] کرد [illegible]

[illegible] کرده [illegible] و اگر [illegible] کس [illegible]

[illegible] معروف [illegible] و اگر [illegible] از آن [illegible] رسم [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] از [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] از جمع [illegible] اند [illegible]

حرکت میدهم و محاسن سیم چهارم را مانده [illegible] بعضی [illegible] مرتبه [illegible] روز ایامی

بعد از آن [illegible] چند [illegible] از آن [illegible] [illegible] پس [illegible] آمد کردن

و مدار کردن و مدار [illegible] پس اگر [illegible] [illegible] [illegible] حکم کنند

و شرائط [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اهل [illegible] مشغول باشند

مع [illegible] [illegible] معروف است [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] و اگر [illegible] اتفاق [illegible] دوازده

چه [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معلوم

و [illegible] [illegible] پس اگر [illegible] [illegible] [illegible] بعضی گفته اند

مجموع [illegible] برابر باشند بعد از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نقص

و بعضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] نمایند

نا لکن

نا لکن اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] سیم [illegible] چهار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعضی

که احتمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احتمال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پس [illegible] [illegible] باشد پنجم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

انجام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احتمال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پس اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] پس اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پس اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مردم را نگاه کرد و بطرف بیرون رفت که در پیش من امیر شد پس اگر مال را بجای قرار [illegible] طالع خواهد بود و همچنین اگر
کار را [illegible] بسر [illegible] که از راه غضب شده منزل کشند اما اگر حصه کمتر [illegible] عاقبت دو داد
انکه کرد و شمع در شرط [illegible] شده منزل کی کوبند که اگر جامع [illegible] مسلم هم و دیگر اگر [illegible] باشم با این حصه را کشم
وان قسم اکثر ادعا که [illegible] مرد کست و هم [illegible] که پیش دارست دو معلوم شد با اکثر از اندازه تو دولت
یعنی سعی کرده قدر [illegible] شده و اماج کار [illegible] در دل [illegible] با آن کند و کشتی [illegible] از اماج ها در آن کشتی
وان [illegible] عهد کرده ها باید که هر [illegible] معلوم باشد و [illegible] که وسیله ساز عوض شده از آن
بسته بدست و چون [illegible] این برکشت [illegible] کلمه الکفاف شده و بعضی این بر [illegible]
هر دو از [illegible] و از جمله مراکب [illegible] اگر [illegible] و حرارت مشهور است اما اگر [illegible] این [illegible] کشت [illegible] شد
که [illegible] شده [illegible] از حضرت عیسی علیه السلام [illegible] حضرت [illegible] مسکوینه

هود

هو زمان که از امیر المومنین علی علیه السلام منقول است که [illegible] صلی الله علیه و آله الاطهار [illegible] نام [illegible] که
کشت [illegible] که [illegible] کرده ام که [illegible] حق [illegible] بالله کفت [illegible] این [illegible] آمد
که سید المرسلین [illegible] سوار [illegible] کرد [illegible] شد و نیز [illegible] کرد
از حضرت امیر المومنین [illegible] که حضرت [illegible] بود [illegible] دو معده را
و در آن جا [illegible] و [illegible] از [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] الله و الله
و [illegible] امام [illegible] و [illegible] اکر [illegible] اما [illegible] و از [illegible] اللع
[illegible] مشهور و اکر [illegible] کار [illegible] و سوار [illegible] و عدم
اراده کرد و [illegible] شد [illegible] و [illegible] از [illegible] و دولت
[illegible] شان داده اند و [illegible] امام است که [illegible] کشیدن

اب بر الدبع عمل شود اگر بهم دار نباشد اما اگر گوشت زیاد بالدبع سبز نباشد دار جراحی بعضی که نسبتی باشد درش

هش از سپید آب العوارض اگر دارش الدست شده بهتر است و از جمله جراحی اکثر منقطع النسل نباشد و در بعضی روایات

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که اکثر مرغان باید جیره را نشسته حاصل شد لاجرم در هفته یکبار نیش

ابراهیم خلیل از پر چهار پایان جنس نبود حضرت علی نیز گفته منقطع النسل شده بعضی گفته اند که هر مرغی را که

در وقع عمل شود منقطع النسل حواله شود پس بهتر است که اگر نر شده حصر کسته که نر در جنس هیچ نیکو دو دیگر اخلاق

بد از او سر نکرده و در بستر مرغ نباشد و از جمله دیراهست منتج به بهتر است بعضی گفته از قبل نوازش بکشند و دار

بردست که گذاشته باید راند و اگر در آن مرغ بر کس نباشد بعضی اکثر چون بالیستها با دستها بر پاش بندد دان ر دار مشهد

و بر جز نصر کمان نا افکند اگرچه بغور راه دار بسکیر دو اند لا بد راست بمسکیه و بهتر بن بکر باسیاه بیک رسالت

و بعد از آن که موت دانچه از علامات عیبها و تحفه مذکور شده در آخر رسیده نیست چنانچه جهل این سرعت گرفت

ودر

و در اکثر احکام مناسبات اعضا و در اندازه فعلیدن و در آمدن مرادها و علاج امراض آن حکم است و الله اعلم اکثر بیشتر باشد

و در کتاب کامل مذکور است که معدن جامع هر عالم الا امام موسی کاظم علیه السلام در آخر سوار شده بود که از شغال اعراض کرد

که حضرت ایشان جانب پای دم بپوشید دو رکعت نماز گزارد که حضرت امام علیه السلام با الطاف بجا آورد

قوم العیر و خیر الامور اوسطها معتبر است فرد و در الدبع بعضی است و بهتر چیز آنست که مبالغه نباشد

و نیز در کتاب مذکور از طرفهای کاشی منقول است که گفت مسکین از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام استفهام کرد که حضرت در خیره کرد

منفعت است در جلا که در فرق حلقه آید پس پرسیدم از منفعت ملک بعضی چیزهاست که کفتم تکاسیم بحر دلال بحرات

پس وره است که معلوم شود بعضی از بدن آن بیستری ماده صحیحی کفتم معالج شوم کدام است فقی مرد عما زحمات و

المحصله بعضی مسهلی که شکم و میان رد آنها و دلیهاش نغنه شده پس نوعش گفتم و از حضرت امام کتاب مختصر و همان علت دانی

حذف کرده شدم پس را دیدم که آخر بالا رسید به بهمان مختصر گفتم از کتب آخر کلف از عذاب در نعیم مسعود شده

گفت سلام پس از آن رفتیم تا بجای او رسیدیم و او را دیدیم که در خدمت آن اعلم در محضر عالی الفقراء بود

بعضی همین نسخه صحیح که من نوشته‌ام که هم فرمان شمع علی که در کتاب که اگر آنچه مالک و املاک بعضی بنا داد را رساند

کدام صدا رانجام کار در رساله و چنین معلوم است از مقال که اندک زمانی ان فرموده رساله این مسئله را نه

امر کرده گردید   بود دیگر نشر نهی از جواب آنکه کس نرسد حاکم در آن بحث و الحق

که اطلاع است از آن کیفیت حقیقت معنی لا نظر میکند تو میشود که هرچه مخلوق گشته و آن از آن سبب بیان از امور

عوض که هر یک از جمله فقها و متشرعان امور است و در ان جمله اینکه تولا به سبب اطلاق و خراب بردار از مهر و کرشک

و شما چنانچه از احوال معلوم است بسبب این عجز را بعضی نسخه تنتزه روز میکند و نیز جهت وذلخ ان علی کم علف

بی مدد کار او غیرت رهبری که نهایت لا در حدیث واقع شد که شرع کلاه عمر و شتر سیاه روی

کرده و هر سیاست به عمر سخن در آن نشسته در باب این نوع شتر را انتقال آنها کرده اند و تو مکنند

و برا

و برا او لیٰ انتها همان نسخت درست که گذشته مسطور شد دانست لا اگر مدرسه در شرح آن باشد که منکر خرج چنانکه در

نشان شم مجموع عطا از جمیع کاله دور شیم بهم او اندان که گردد امروز ما انتها طرف بی شد و همچنین

و جمال این شکم همه در طرف آن لا انتهای مادر شرح است بر قوم است عربی و دیگر و آنکه میرود قسم دیگر اوف مشو وارد

در دولت آنان منعارف گفت و آن کشید بر سکنی کوچک که دیگر آنکه و لا خطار هر کلمه شرح غربیان بعد آنی

کم تو عام و نوشته چون اگر آن ستعط آنشی شده و اگر بهم سیده منقول چنانچه و از جمله مواکب شده است

و کمان مهرد گشت   و متوسط ترک و مهر سی میرود و قمان بلا سیکرد و چنگ در طرف سیکلان نقل کرده‌ام که

کرد او در هر اسکند حس و تن سیکرد است خیمه احمد و تک رود در کم سپاه رانشسته عالی که بعد شمسی را انداخت و سیک

و انواع آنج وارد در بیان معادن آن دیگری مرا امر و آن شخص که ارد و کرده‌اند و اظهار جهالت میکند و از ملاحظه مستند

و در دیگر بعد از آنچ وارد همین نوع دوم ظاهر شد و اظهار جهالت میکند و چون کم رانش تحقیق نمود آن شخص الفقی میکرد

هر چند که دیگری بود ابرهه کرده و بعد که اشاره ادراک مطلب نمی‌نماید و آن دو قسم است حسی و غیر حسی قسم اول از بر خرطوم

ما نیز همه گفت دانند و قسم ثانی که [illegible] لا اله الا الله [illegible] عاجز شد [illegible] در جنگ

چند [illegible] باشد که سفر عظیم [illegible] اگر [illegible] لشکر [illegible] باشد که متوجه لشکر خود

کردند تمام سپاه پادشاه [illegible] و احادیث مذکور است که در سال ولادت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

پادشاه حبشه با لشکر انبوه متوجه مکه معظمه گردیده و چون [illegible] لشکر داشت

چون نزدیک مکه رسید شتران عبدالمطلب را در حوالی مکه [illegible] غارت کردند [illegible] عبدالمطلب رسید [illegible]

و [illegible] تعظیم [illegible] در مجلس [illegible] سؤال کردند [illegible] گفت [illegible]

سالار ایشان [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عبدالمطلب [illegible]

درخط

درخط کنند [illegible] گفت [illegible] رسید و او را [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خانه خدا [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] چون [illegible] رسیدند [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] شدند

هر یک [illegible] رسیدند

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] سنگ [illegible] آمده [illegible]

[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

در علاجات امراض — والدوشته کرالم ترکیب فعل نبات باصحاب الفیل

داء شعیرت زباب — در امراض سر چشم جسم بعضه سفیدیست براطراف چشم که سبب ... اید که

در روی سفید ... امد و هی پوشاند چون اکو ... چشم ... ریشه ... علاج ان باید کو ... طریق اب ...

بر ... نرم خوانند ... دیر ان ... کرده با ... چشم ... بسایند ... نرم ... کشند و ...

... درد ... دیگر ... زعفران و ... شسته

... انزروت ... دو دانگ ... بسلایه کرده ... ساییده

و دیگر ... در چشم کشند ... سپید ... گرداند ... کشند

حک کرده ... در چشم کشند و اگر ... چشم ... خوردن ... باشد ... ازو

و ... در چشم ... اگر ... چشم ... زرد ... ساییده

مساوی

مساوی ... در چشم کشند ... علاج ... سفیدیست که ... را ... روز در چشم

کشند علاج دیگر ... کرده ... روز ... چشم ... نبود

... ساییده در چشم کشند ... با ... کرده در چشم

کشند ... با ... کشند ... کف دریا ... ریک

... ساییده در چشم کشند ... در چشم کشند ... زعفران

کف دریا ... سلایه کرده ... در چشم کشند ... در چشم کند ... در ...

جواهر ... سپید ... در چشم ... ازان

زنجبیل و ... زعفران و ... روز ... کشند

... سپید ... در ... با ... در ...

سنگ بزن چنانچه شکر کرسفند آهن کبوتر و عنبر کنجد با هم آمیخته در چراغ بشم مالند و چند قطره در چشم چکانند والا

امراض هر چند کوه نیست اول آنکه خلط فاسد در دماغ بهم رسیده علامتش آنست که منع حس کنند و کشیده و آب

خوابی چنین شد [illegible] زعفران در آب یک دو درم کوفته بیخته شکر [illegible] بسایند و چهار روز [illegible]

و [illegible] سیاه و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] کرده [illegible] کنند

[illegible] رسیده آب چشمش ظاهر شود [illegible] روغن [illegible] و اگر در خلط

سوداوی [illegible] علامتش آنست که [illegible] چشم [illegible] زرد [illegible]

شکر سفید از هر یکی [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]

بکوبند [illegible]

رطل شکر آمیخته [illegible] و اگر [illegible] رسیده [illegible]

در

در [illegible] بسایند [illegible] کنند و [illegible] را [illegible] روغن [illegible] آمیخته [illegible]

و [illegible] سیاه را در آب [illegible] بسایند و [illegible] کردن [illegible] و اگر [illegible] و در [illegible]

[illegible] سفید [illegible] در روغن [illegible] بسایند [illegible] و [illegible] مالند و اگر [illegible]

[illegible] چشم [illegible] برگ [illegible] و روغن [illegible] از هر یک [illegible] رطل [illegible] بسایند

و [illegible] مالند و [illegible] کنند و اگر [illegible] درم [illegible]

[illegible] که [illegible] بسایند و [illegible] و اگر

[illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible] کنند و [illegible] آن

[illegible]

و اگر [illegible] کنند [illegible] علامتش آنست که [illegible]

و در علاج آن ملک پر کشند   در بیان امراض حلق و سینه اما جذام علامتش آنست که بال سیاه شود و چشمها کور

افتد و آن کدام است   ده دانه سیر را در پیه [illegible] خوشانیده [illegible] بزنند و آن [illegible] از علامت دهند و اگر

نان گرم اما [illegible] مو بر [illegible] کرده [illegible] مرغ [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]

زیاد [illegible] شود و آن [illegible] [illegible] مرغ را در [illegible] کشند [illegible] بعد روز [illegible] آب [illegible] شود [illegible] وقت

[illegible] [illegible] و چون [illegible] [illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible]

[illegible] بینند و این علاج اگر [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible] شده در روز [illegible] زیاده [illegible]

و علاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

است که دام [illegible] کنند   و [illegible] ملاحظه کنند و اگر [illegible] بیرون [illegible] و الا [illegible]

برگ

برگ [illegible] و علف [illegible] که [illegible] است [illegible] که هر روز [illegible] سر [illegible] شود و اما [illegible] گلو [illegible] کند [illegible] [illegible] شده

که [illegible] [illegible] [illegible] شده این [illegible] [illegible] کنند و اگر [illegible] علاج نکنند هلاک شود اگر [illegible] [illegible]

سر [illegible] [illegible] سبب [illegible] سرد [illegible] [illegible] [illegible] شود علاج [illegible] [illegible] [illegible]

و چون نرم شود [illegible] زنند تا هر چرکی در [illegible] نرم شود [illegible] شود پس داغ کرده [illegible] [illegible]

و قسمی دیگر [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چشم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و این قسم را [illegible] گویند   سر [illegible] [illegible] داغ [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استخوان

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و کاهو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بمحال خود باشد اما چون اگر بعد از خطر نگشته نقش شده زند و بر پای سر رسد و دو دانگ شده که مانند نیات

و چون سوار شد و اگر میان اسب را نگشته بند و بر زمین زند که میان دست را بالا زانو نگشته بند و بر چهار تعداد

در خط رحم را نگیرند و نگشته نکند را در اسب کم نشاید و تمام اعضا ما نند و چهار زخم است از آنکه هم زانو ... باشند

پس عشر هر شیر بارها نیز الحلقی ببرند و چون ضعف علامت بیند و اگر این ... و چون بود ... علاج نقش

است که ضعف کمتر شود و اگر چوک ... بند ... سکنه بود و ... اسب ... شود ... است و اگر در نشست

گشته و دو طرف خون نگیرند و چهار طرف سر و چهار سو ... طرف ... الحلقی ببرند و در تمام ... باشند و چند

و از آن چهار گرفته علف سیر ... جان است باشد که چهار ... تمام شود و ... سر ... گیرند و ... کت

نه استخوان و ... لکنت ... و این ... علاج ... است که اول بر پای ... کنند تا چند قطره خون

آید و بعد از آن ... چهار ... شود و چند ... کم کرده شیر ... گرم ... را آن علاج

برزند

زرده و دود برگ ... رود در میان ... و شیر ... که ... باشد کم شده باشد ... و اسب ... چند روز کرده بمان

زیر ... با ... تمام شود ... ماده ... شود و این ... را اگر ... نکشند ... بعد از آن ... که ... ای

سم ... گرم ... کم ... نسیه ... گرم کرده بر ... سیاه ... زانو ... اسب بخت ... گرم ... سیاه ...

بنشد ... کنند ... مستقیم شود ... علف ... باشد ... در ... ولیج ... بر ...

اگر این ... شود ارحمت طبیعت ... شود ... که خوردن ... شد ... علاج ... است که ...

خوابد و ... چند ... کنند ... که بر ... ندارند ... باشد ... که ... سواری

زند و ... کند ... چهار ... و ... شده ... کنند ... و ... شود ... را

چون گرده ... چهار ... آن ... چهار ... شده ... کنند ... میان ... علاج ... تعداد ...

که ... اگر ... کرده ... را ... کود ... ... اسب کهنه ... چرب ... روغن ... کرده

بیرون آید و اگر مبرسم شود از سالها نزدیک و عناب نیم گرم بکشکش بکشند و انار و رب و روغن عناب نیم گرم حقنه کنند و سکنجبین را از روغن
و ابهره کاو و عرب شیرزد و زرد مثقال بحم عناب زنند و ساده کرده و در دماغ می‌نهند و اگر تب گرم حقنه کنند آب نیم
رطل حلیله زرد بوده لعف میوه و روغن بنفشه ده رطل آب را چاشنی نهند و چاشنی خورده بجوشانند و حقنه کنند و اگر علامات
سابق سکنجبین را بنهند و بجوشانند تعلیق بچوشی و سکنجبین را بکشند و روغن بنفشه بکنند و در رطل آب او جو دمگرم مثقال
عنبیب و ریع رطل آب چاشنی نهند و صاف نموده حقنه کنند و مثقال ابهره کاو ده رطل آب کشنیز خام کرده بکشکش بریزند و بکوبند و علت هنوز
موبر دانه بیرون آورده و بادیان و سپستان مجموع را کوفته عناب معجون بکشند و بجوشانند و اگر تب گرم باشد بریزند و حل کنند
نعم دانه و اگر از علامات حقنه کوفته بکشند حرکت دهند تمام روغن کرده بنهند و رطب را دو بکشند رطل آب بنام سرد رطل
آب برگ ترب و نیم رطل آب خیار مجموع را در ظرف کرده یک رطل بنفشه در آن افکنند و نیم رطل آب و فتیله بنهند
دو مثقال افیون ساییده در آن چاشنی نهند صاف کرده بکشکش بریزند و عرق و روغن بادام را کرم ساییده بنهند و تمام را بکشند
نیم گرم

نیم گرم حقنه کنند و دو دانگ در سکنجبین را حل کنند و اگر با علامات فی الجمله از چشم و بینی و دهن و بلغم امور بیان از درون باشد
بیخ و کشنیز تا کرده داخل کنند حقنه بکنند و رگ از بازو بکشند تا بنده و نیم رطل صمغ عربی و طباشیر را کوفته بمالند رطل روغن بحم بکشکش بریزند
علاج دیگر عناب را روغن و سکنجبین را سلاله کرده روغن کدو امیخته بجوشانند و حقنه کنند و اگر از امراض سابق به یک بهم رسد علامتش
است که دهان خشک شود و بوی بد از دهان آید تب سوزنده و آب از چشم می‌آید بیت مثقال خطمی و عناب
با سپستان بسیار کوفته در روغن بنفشه بجوشانند بتمام حل نمایند و اگر سبب قولنج حبس البول باشد علامتش آن است
که هر دو را کوفته ساییده بنهند که در بول کوفته عفونت دارد و سپستان عرق می‌کند و می‌افتد و در چشم نکرده را از یک طاس آلوده
نمایند و سپستان دیگر بدو دانه در اطلی آلوده کرده خطمی را در روغن بکشند و اگر با و دهان حبس شود در آب
کرده نمک بکشکش آلوده کرده بنهند و بنفشه بنفشه و اگر مسهل از ورنج و خود را بنهند و در تب شود و اگر از آن حقنه
ابتدا کار از شیره و روغن دهند و اگر آن از امراض است چیزی بخورانند و بعد از آن دیگر تمام است نیم گرم بنهند

وچون کسی را عادت شده و بهتر است که از نصف شب بر عادت کند اما چون شاید بعوض خرج بدهند و بهر صورت اعلام کرده شد ان

چو بیمار اند با وجود آنکه بقدر عادت رسیده و بهتر آن است که از امور اوراق خصوص بکارها مضرت است که بعد از عادت صدق نفس شود چنانکه شیخ

سعید القدر ابو القاسم علی بن الحسن قدس الله روحه در کتاب الالهیات نقل کرده که ضرر آن بعادت بر آن جمع خوانند

و بعضی الصدور این بیت شد اقسمت علیک ایتها العلة بعزة الله بعظمة الله

بجلال الله بقدرة الله و بسلطان الله و بلا اله الا الله و بما جری به القلم

من عند الله ولا حول ولا قوة الا بالله لا العرف   مور بسم الله الرحمن الرحیم

رسیده باشد علامتش آن است که در سینه خفقان گرم شود و چون بیرون آید ...

و چون چند قسم اند ان حالات ... بسیار شود ... و علامت ... دران شود ... بوشی

او بسوی ... علامتش آن است که ... و اما ... علامتش آن است که ...

اعضا

اعضاء آن است که ... چشم را خواب نیاید و دست و پا سرد شود ... و چون ... کم شود و علت کم خواهد

نفس از چهار دست و پا ... و گاهی ... و ... از ... علاج ... طلب

شام ... چون ... علامتش ... اثر ... علامتش ...

و ... سینه ... خشک شود ... و ... گرم

و ... کم شود ... خفقان

علت ... و ... کم ... خفقان ... تشنه

و ... مثقال ... مثقال ... مثقال مجموع را

کوفته ... علامتش آن است

که ... بسیار ... و ... بکار ... بیمار

در درایج شافیه صاف نموده بجای ربع آن فتح نمایند و بطلوع بزرینه و یک رطل حلیه و نیم رطل سیسبان با هم بکند می

کرده در شراب چهار شیره بکند و بعد بمالند و دیگر رطل مویز سیاه را در آن برون آورده و یک رطل جلیب را با آب کم پخته نشند

حنک کسیده و زیره کرانه و بادیان و کشنیز خشک ها و زرد آلو و زردی سیاه از هر یک مثقال مجموع را کوفته و از طی انبوه پخته

شربت نهند و هر روز نیم اوقیه تناول کنند و در آن بعضی دیگر نشسته باشد سرد کم عطش برند و اگر از ازهار کرم حرارت

مزاج معتدل شده باشد آنکه بروز [illegible] را دروغ [illegible] ما بیرند و بعد از آن تخته کشته و قدری کافور در [illegible] کرده [illegible]

رسند و شربت [illegible] هر روز مثقال ربوند در آن [illegible] سکنجبین [illegible] کنند و اگر [illegible] دو مثقال [illegible] داد

و ریوند باده و از [illegible] در [illegible] کرده [illegible] باید دارد که [illegible] شود و [illegible] طبیعت است

و ریوند در علاج آن [illegible] حرارت و در علاج [illegible] برعفونت است و اگر [illegible] باعث [illegible] باشد

در علاج [illegible] دو روز [illegible] کم [illegible] برند و [illegible] نهند علاج [illegible]

[illegible]

یک سه اسفناج را در آب [illegible] شاییده و صاف نموده به عطش برند و [illegible] سفید [illegible] هر یک دو مثقال و نیم مثقال سکرنجوین

کرده [illegible] و هر روز [illegible] اگر [illegible] دهان زیاده [illegible] دندانها باشد

که بدان [illegible] علاجش آنست که [illegible] و بعد از [illegible]

کم بمالند و چند [illegible] سرد و احتراز نمایند و اگر از علف [illegible] بول کرده [illegible] باشد [illegible]

آن که به [illegible] خورده باشد علامتش آنست که [illegible] مضطرب میکردد و در [illegible]

علامتش آنست که [illegible] باشند [illegible] ظاهر شود [illegible]

مثقال [illegible] کرده [illegible] برند و اگر [illegible] رگها ظاهر شود [illegible] باشند که [illegible]

آن رگها [illegible] میکردد و [illegible] در ظاهر علامات [illegible] هر یک [illegible] مذکور شد در علاج روزام

اما دوم [illegible] چشم اگر از [illegible] و بعضی دیگر که در علاج [illegible] علامتش آنست که [illegible]

سفیده یک جای خون گیرند [illegible] کرده بر تمامش [illegible] و هیچ نمک [illegible] بجوشانیده [illegible] بنهند و اگر [illegible]

ببندی و [illegible] شده باشد سرد کرده بنهند و اگر اندرون کام ورم کرده باشد [illegible] اما [illegible]

[illegible] کرده بموضع [illegible] بنهند و اما ورم [illegible] که از کثرت [illegible] علاجش

که اول [illegible] را که گفته شد [illegible] بمالند [illegible] روغن آلوده کرده [illegible] و اگر [illegible]

نفع [illegible] که گفته شد [illegible] بسوزانند [illegible]

[illegible] بکشاید [illegible] شده باشد [illegible] چند روز

[illegible] تمام شود و اگر بعوض آن [illegible] کرده [illegible] بمالند [illegible]

نیز نافع باشد و اگر [illegible] بکنند [illegible] که گفته شد [illegible]

[illegible] که گفته [illegible] بکنند [illegible] علاجش آنست که [illegible]

رو

[illegible] و [illegible] که گفته شد [illegible] کرده [illegible] و روغن [illegible]

[illegible] بمالند و اما [illegible] علاجش آنست که [illegible]

[illegible] علاج [illegible] بسوزانند [illegible]

[illegible] که گفته شد [illegible] و [illegible]

[illegible] بمالند [illegible]

و اگر [illegible] کرده [illegible] بنهند و اما ورم [illegible] علاجش آنست

که [illegible] که گفته شد [illegible] بنهند و اگر [illegible] شده باشد [illegible]

[illegible] که [illegible] شده باشد [illegible] و اگر [illegible] داغ

[illegible] و اگر [illegible]

مبتکره نه بهم برسد علاجش آنست که زاج دارد را کوفته و قنطران کرده چشم را بیاموزند و بر تمام جسم مالند و خنک نا کشاف ...

بر جسم ... و اگر عضوی از اعضا بسبب کرم زنی از سایر جسد ... کند ... اگر کرده ... بالند و در ... سیده ...

خون کرده ... آنکه دهم در ... و اگر ... که در ... تمام ... بیند ...

باران دیده بر تمام جسم مالند و اگر در ... اسپ ... سه ... و این اگر ... علاجش آنست

و کرم ... و اندر ... قیر ... و اگر ...

کوتاه ... علاج ... که ... اند ... در میان ان ...

بر سر ان ... بسته ... شود ... و ... بر کنند در معالجه ... لازم ...

اگر ... علاج ... و اگر ... تمام علاج ... که ... جسم ... کرده

میان ... نظر کنند ... و اگر ... چنانکه تمام جسم ...

نو

زعبرو ... استعمال کنند و اما سار ... اگر کوشت ... شده باشد ... ریم ... دمسلاله کرده

... بر جسم ... اگر ... کوشت ... دهند و اگر ... کرده ...

... بر جسم ... و اگر ... علاج ...

... بر جسم مالند ... و اگر کرم در جسم ...

... و اگر ... کرده ... و چون کرم ... اطراف جسم ... عوض

... در جسم ... عصیده ...

... و چون

جسم ... و اگر ... علاجها

... جسم ... غذا

لکه‌ها فند و بران از جسم بود و اگر [illegible] چند [illegible] عرض در خشم [illegible] بیاید [illegible] دیگر بران مرهم مالند

[illegible] کنند و در جسم [illegible] گرم [illegible] که در [illegible] خشک گرده معالجه کنند و بران مرهم [illegible] و دوا در زند

معالجه کنند و [illegible] بالند [illegible] و [illegible] و [illegible] چشم [illegible]

مار گزیدن [illegible] جسم [illegible] و اگر [illegible] شود و در میان گوشت [illegible] بیاید [illegible] کرده مکرر بران مرهم

گذارند و [illegible] جسم [illegible] کنند و بعد از بردن آن [illegible] کنند و در مدت [illegible]

[illegible] کرده

[illegible] مالند و اگر [illegible] جسم [illegible]

[illegible] علاج کنند [illegible] اخلاط [illegible] کرده

[illegible] کنند [illegible] ریزند

در روغن [illegible] مالند و [illegible] علاج دیگر [illegible] و دیگر [illegible] شود در روغن [illegible] در جسم [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] کنند [illegible] گرم [illegible] خشک [illegible] باشد [illegible]

[illegible] که از [illegible] مرهم [illegible] شده و [illegible] و [illegible] سعب

در روغن [illegible] گرم چند روز [illegible] مالند [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] شده [illegible] بر [illegible] گرده [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] بر [illegible]

که در [illegible] شود و اگر [illegible] علاج کنند [illegible] و اگر [illegible]

که در میان [illegible] علاج [illegible] و [illegible] کنند

و اگر در [illegible] و [illegible] علاج [illegible] که [illegible] مالند و [illegible]

خارشهائی که تمام بدن گرفته باشد علاجش آنست که قدری روغن زیتون گرم کنند و بهم آمیخته بر اعضای خشک شده بمالند بر تمام بدن

بمالند و اگر خارش تمام بدن نبوده باشد بمالند و اگر در بعضی جاها زخمها گشاده شده باشد متعفن

بیرون آمده باشد ریم در وی باشد باید که آنرا اصلاح کرده پاک سازند و بعد از آن روغن گل بمالند و آب تبخیر متقال درد و خارش را ساکن گرداند

بعد زخم علاج دیگر آنکه روغن بادام و کتان گرم کرده بر جراحت بمالند و بعد از آن کم کم مرهم بگذارند تا زخم

ازو محکم شود در حال نیکو شود و اگر بهتر نشود در آن وقت مرهم دیگر بگذارند

داغ کنند و اگر خارش بسیار سخت باشد و خون از آن روان گردد باید که اسب را بدوانند و اسب را قطع نمایند و بر موضع داغ کنند

از آنکار دور نگذارند و بسیار بمالند و بر کفل اسب بنهند تا که از دست و پای او دوا بگیرد و یک مثقال زنگار در آن خلط کرده بر موضع بمالند

بعد زخم شود علاج دیگر زرنیخ و ابرار را اصلاح کرده با روغن کنجد بمالند و اگر در آن جاها خارش ظاهر شده

بادی سعتری از آنها را آمیخته در آب گرم شسته روز دیگر آنکه از زرنیخ و زرد چوبه برروی آن گذارند بعد از آن

که دو روز بعد از آن بمالند و بسیار زود نیکو شود و بهتر آنست که اول خارش را بشویند و خشک کنند بعد از آن دوا بمالند

و اسهال و خارش که بعد از آن افتاده که جرب و آماس بر تمام بدن ظاهر شود علاجش آنست که زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد از هر یک

ده درم و کبریت سه درم مجموع را اصلاح کرده در سرکه بیندازند و بر تمام بدن بمالند چنانچه هر مرتبه قدری از آن بر جراحت بگذارند

بر مالیدن دارو ها ایستاده باشد بعد از آن خشک کرده بار دیگر اصلاح کنند و هر مرتبه زخمها را سرکه گرم کرده قدری

از آن بشویند و بسیار گرم باشد تا آنکه علاجش آنست که موی اسب را بتراشند و بر موضع خارش بریزد علاج

خون بگیرند و علف نیابد و بهتر آنکه سر و بدن او را بشویند بعد از آن کرم بجوشانند پس سیاه دانه و نمک بر آن

کوفته بار و غن زیت بمالند علاج دیگر سپندان و نمک و گوگرد را اصلاح کرده با روغن زیت بمالند علاج دیگر زنگار

کوفته سفید کرده بمالند و هر یک از آن دواها را بالید باشد در وقت حمام بر موضع بمالند و اگر این هم نکرده باشند

بهم سوده ادویه آتش بمالند و ماه تموز کامل باشد در دو روز خشک کرده بعد از آن بمالند و داغ کنند

مالیدن را استعمال کنند اگر سرگین اسب بر زخم بریزند بر قیام شقاق است تعداد را اگر گرد پا به صابون شسته شود مرهم گاو

و مرهم باسلیقون الابیض و در علاج گرفتاری شتر و مرهم بسیار با یکدیگر ممزوج کرده بر زخم چند روز مالند و اگر این دارو با مرهم نشود علاج

باید بریدن است و اگر برکوهان زخم شود اما علاجها آنکه بار سنگین نرسد چند روز ابتدا رو به الات امرود و الا اگر گوشت زیاده شده باشد

منفعت شود پس صاف کرده بعد از آن بزیره و نمک را کنند و با الات ادویه رو به اگر را کرده بگدازد و بر زخم ریزند گرم و بر روی او

باید بود و اگر گوشت زیاد از اطراف زخم که از بریدن کردن بچکیده باشد مرهم کنند و هر گاه برآید و سیاه گردد که رو به شفا باشد

در بیان علاج امراض است و اما اگر بلغم اسب اسهال باشد که از غذا افتاده باشد آن علاج

و اگر گاه بر زخم زده باشد تا بیرون آوردن بیرون آوردن آن را بگیرد و باید که از سر تا دم کشیده و در میان آن مالند

باید علاج که گه دارو کند پس آن موضع را اول بر زخم کرم که و آن گاه بر آن گیرد و بر گرده و سر قداح شسته شود

کشند و اگر این زخم نشود رفته و مرهم که گفته شد با کرم بر آن موضع شده و چند روز بگذارند و اگر بیمار

شود

شود لیکن ریشه‌ای داغ کنند و اگر باد در سر مرد حرکت کند باید که آن موضع حجامت کرده شود و اگر از خارج و عیب

بسیار علامتی مشهور علاج است که آنکه بالا رود و علاج که ده چند روز به پای بچسبد بعد از آن نرم شود

مالیدن بچه گرم کرده که در دیگر بسته بعد از آن به گرم کرده باشد و اگر مقدور باشد باید که خارج از پوست

جدا شود چند روز دیگر ببندد و اگر آن زخم تر باشد که بر پوست نمک چرب کنند آن بسته و بعد از آن

کنند و با این موضع ببندند و پس از آن با آب گرم نرم کنند تا زرده که از آنجا بریزد و بعد از آن چند روز پس خشک

در قطران و روغن گرم سازند و بر کاسه آنرا نهاده و در آتش بر آن موضع بسته تا چند روز بسته و بگذارد و اگر باد خارج

و دهان شود اینها را گرم کرده بر آن گوشت مالند که سبب حرارت است و تب کند و از آن که بر زبان او

بجا است بسیار حال که هرگاه به آب حرارت گرم علاج دیگر نماید همان موضع را داغ کنند چنانچه مشهور است تا که

طرف داغ کردن اول بر روی قطران خالص است و آب از آن قطران کم شود و بعد از آن قطران در روغن کنند

و بعد از آن بهر خوک و دو حرز را با نمک امیخته چند روز بر روی زخم بدهد و هر روز [illegible] بشویند و چون اگر او فات

این زخم را گچه غور و لنگی پیچ و فار بشکنند از این جهت که [illegible] را با عرق میکنند و اگر این کوهی [illegible] علاج

میکنند [illegible] ده روز [illegible] مشتبه آن ها که [illegible] ستخوان کرده و [illegible] علامتش انست که [illegible]

لنگی قند چنانکه از [illegible] سم و ران ها و میان [illegible] استخوان [illegible] پای [illegible]

[illegible] بر کرده [illegible] سخت شده و هر [illegible] و دراز [illegible] کرده [illegible] باشد [illegible] کم

راه [illegible] ده سبب و داغ [illegible] و اگر [illegible] از [illegible] نمک [illegible] خورد [illegible]

[illegible] و [illegible] بر [illegible] بر آن [illegible] و اگر [illegible] شده [illegible]

[illegible] امیخته [illegible] ظاهر شود و چون [illegible] که [illegible] میکرده و [illegible]

میان [illegible] که [illegible] علامتش انست که [illegible] در آن [illegible] باشد

علاج

علاج [illegible] اگر [illegible] باشد و [illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] که [illegible] کم [illegible] و اگر [illegible] علامتش انست که از درد

[illegible] چون [illegible] و اگر [illegible] علامتش

انست که [illegible] را [illegible] کنند [illegible] پس [illegible] در روغن

[illegible] باشند و اگر [illegible] [illegible]

در [illegible] اگر [illegible] امیخته [illegible] کم [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] و [illegible] شده باشد

علامتش انست که [illegible] امیخته [illegible] و اگر [illegible] باشد

و [illegible] امیخته [illegible] و [illegible] هر روز

دنبه و قطران کم بمالند و در روز سه کرت تا آنکه ترک شود بمالند و اگر دیگر از آن لاغر و هیچ چیز بروی آمده و داد بخته شد

مالند هر که کم تر نبوند و در هر جا بمالند و اگر بر پایها شستن شود آن هم تا مرهم شستی کرده و احتیاط باید اگر دو

گوشها در طرف او پر صد شود آنها را بزند انگاه از آن اجرب که دو مرغ گفتند چنانچه بچه الان بر سه

و هر گاه فرق کرده انجا بوده باشد بیرون اورده و دیگر از آن بر آن موضع بریزند و آن اندرون شکم زنند تا هرکه هکذو

کند و تا ماند بر این کرگها را کم تر از آن شده و داری شده بر آن گم کنند و باید که بکه انقدار شده که بعد از آن شغش

بسم بقدر شود کنگار و بگو گنک و دیگر کافور و دیگر انک زعفران هم و آن خلعی را حلال کرده باغ و مثقال گلاب و مرغ

بشکنه و آن گیسر از آن بر تخیا بنده چنانچه در وقت و محکم شده قدر باید پس در میان بچه دل کیمیا باشد و در بر سر او درون

بر دوم آب باشی و دیگر محکم بسته که باید و گشته شود بعد از آن کمر انتام هیچها از هیچها تا شام در جا کرده شده اب را اخر

سازند انگاه و بر سر را بدست کرده آن کمر را بقدر و ریزه خشک بروی آورده و دهان حق اب برزالکند و آن

...

عارضه آن شود که فرج و دهان و دارات بچه بهم بسته بند و لطمه را زعفران بیابد و چهار بسته دوباره کرده آن

زشته بعد محکم بسته که درگیسه کیسه شود و اگر آب بزرا شود خالی شده و دهان بسته کشی و رکاب و او ورزهای

ناخوش کنند مدرس و پهلو باستر را در آن جا بسته و صاف نموده در جو کافور زمهرها در باید و شکر تیغ اورند تا

کم صاف کنند و بخلقش بریزند و در جمله ادویه که قطع شهوت میکنند شاه دانه و گشنیز و رشته و کم کم و الاغ رس و شت

و زیره و تخم بوره و خرفه هر کدام را الطف که مناسب شد بدهند و اگر اینها را بی شود چهل کنند و بهترین طریق حصر کردن آنست که

بر نیمی سیم جزاء بنده و دو پاطالس را محکم ببندند و هر دو صفره را که در کعبه تورست بر ونش با تیغ کشف صد و چهار دیرون

آورند آن موضع را نمک پر کنند و آهسته بهسته نه انکه کم کم از شود هر کدام صد و چهار و دو ساعت کم شده و ریحان

طریق حرکت بعد روز دیگر که حرکت جسم شد و شده مرهم علاج کنند و دوسه روز از آن باشیر کنند و اگر آن شخص

زیاده شود کمر از عادت بدهند و چهار چرم شود و از کوهان انگشت زیر شسته با سنگ بر اند و بعضی گفته اند که تاکیدست و روز

سوار سبکتکین روز پنجشنبه تا چهار ماه بود و لسند بهترین اوقات لالم حصلال هو رب د اکروقی دیگر هر در گیره از بزرگان تاریخ هستند

خاتمه

مقرر این رسالۀ اختصار را رقم نماید که چون مجمع ازمنان بارها و ذکر معود بدانست اینها فی سعد بر نیت تعصد

راد الراکب و بعضی از مراتب قسم لفظ کلک بیان شده و جنبانی که صاحب فن تالیفها نموده اند در شرح شامخ داد

الراکب و شرح مجلد از کیفیت خامه را بدو دعا نمود که تا کی هیچ کشته اند پیچها در ارمنه سابقه که عالم مرور

بر او معمور نگردد تعو اگر سعی در تقسیم ارقام خوب کرده این فن تقسیم هر طرف او ایات و شمائل آن دست داده

مر برده احتیاط بر تنها که بی روایی امانت و اتفاق روایت کوره اختلاف سهوی از آنجمال کشیده المرقوم تماو تعرض

امر و از آن که بدرجه کمال رسیده و بها او هر عهد که ضبط اقوال او تمام را بر نیست این قسم از رتبت خیلت سابق

حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام کفرت بی تعداد که معدلت حصه رفت غار سوار که تعصد ملکی بر امروز در جمیع اسمان

پادشاهی معدلت گستر ابوالمظفر ابوالغازی محمد شاه بهادر ان در اطراف عالم شرف این جا بسر بر دوران سر

لله تم

لازم شد که از احسان سرکار ...ه شریف که هر یک چشم مرجع رست مرحومی را امام داد اقراری بال بر دوام وارجاب

کمند تحریر بنده از این حال ... که در کمال مناسب از تمامی محروسه ضبط اجناس و ذکر افزون بر حدود

مفرد ایست مراقی نسخه عروض بیت شریف ازو این کتاب مسوده ازین حکایت مراد و بیمح آنچه بانعام داده شده نصیحت

با از معصوده و عصاره رکن رئیس و اکبر از اعداد بوش بعد ... اسامی بحر شش و حروف امیر از نسب علم و تصدیق

سر گردان با طاعت عرض کرد که معمور جهان و جلالان و معیشت جهان و ترتیب آن و آنکه تقاضای بیان و دلیل و تحصیل و علم

موقوف دارد قسم ... که منصوبها و ملتان و اماهای و اطبا و معاش و شعرا و نیدها و از طرف سپرده شد

مراقی تصدیق رود است دیگر از وحصه و پوشیده رئیس و آنچه با معتقد که کلام امانت رتبت و جمال مغرور گردد

خاطر نیکو ... صفحه جان رتبت از حال شرف مصطفی تاریخ هجری ۱۱۶۲ سلطان عادل ابوالمظفر محمد شاه

شاهی هم ... مراقی کلی و تمت که ده هزار و پانصد و ... رئیس و آنچه بحر ... چهارم ... دوران و طرح

دعوی ممالک محروسه دهد بمنزل منزل مهیا داده شده و همه جا دعا از تحویل و در ادعای داده شود چون

نسخه منحصر از آن مدعی خرج نامه آن نرسید و مهر مهر در کار نشد و در تحقیقات عامی از آن جمله در دو کار منعقده منحنی شد

سازی عامه از ثمرها ادعا از است و تحمیل شی می کرد معادل هم رسید شده بخیال گرسال جواهر است و تحمیل که از

اهتمام رسیده شد چون استنباط از الشمر مدعی فرمان نرسیده شده بار هم در آن است بواسطه شود از این جمله که اساس آن بر

تحمیل آن است عالی در زمان دو کم و بعضی است عام از رسانیده شده نخواهد بود و تحمیل لکه در منزل دیگر سپرده ملامان مهر مهرها

شده و چون پیش از دو جمله هم حال است قیم و تحریر آن محرر و معمور اعتراف مینماید و چون شرح منحصر از آن کهکی

نسخه اول مذکور شد مناسب است که از آن تعویذات و ادعیه خط منقوله از ارباب عصمت و طهارت صلوات الله

علیهم مذکور شود هم از انوار اهل بیت عین الکمال محفوظ شده هم این رساله تبرک نفع مسعود الله محمود و الله سبحانه بالکلام

رسد ملکی مختصر از انها که بجهت مطلق خط و الوکسه تهیه وقت مناسب است در کتب مبسوط ادعیه قریبا بدین نگونه نوشته شده

درهم

و آنچه دعاها حصری است و مسطور است ایام عام مذکور می شود از آن جمله شیخ العدد الحالکام علی بن

طاووس علیه در کتاب امان الاخطار نقل کرده که هر کجا حطار جمع جماعت این عبارت بنویسند و در گردن اسب ببندند

بسم الله الرحمن الرحیم واعیذ ابدا فلان بن فلان معروف بکذا وکذا او

سائر دوابه من الجلس وهمها وسمرها وکمیتها واعرها ومحلها وحسبها

وبحودها من المشی والرهس والرعش والرهصة والرسه وحصان

السواد ورعده ورعده الصفاق والرحو وبلع الریش وبلع الحس والحدان

والحرلان ووضع الجوف والربو فی الرس ومن الطرفه والعله والعاد

والجمرة فی الاصاق ومن الجرو الیهم وسائر الاعلال فی السهام وعیون

السوء عنها فی سائر جنوبها ودبرها ولجمها ودمها ومخها وعصبها وجلدها

وجوفها وعرقها وعصبها وشعرها ووبرها ولحمها وطموها وظاهرها

وباطنها بالاسماء الله الكبرى وباسما الله الحسنى وبكلمات الطمى

والامتناع من الاكل والشرب والمغص والالتواء والضربان وحرق

ما النار وبحله ومن وقع نصال السهام وانسه الرياح من الهوام

واللوادغ ومن ضربه موهمه ووقعه محطمه وسقطه مزعجه وعثره

مزعجه ووقعه مولمه اعيذه واكفه بما اسما به جبريل عليه السلام

مما عوذه به قرة السحاب وبما عوذ به النبي صلى الله عليه واله التي

وبما عوذه به قرة السحاب وبما عوذ به علي عليه السلام قرة الطاح

وبما عوذ به موسى الكليم قرة الذي عن يمانه اليم عوذ هذه الدابه

وصاحبها وموضعها ومرعاها وسائر ماله من الكراع والرائع من الهما

والسائمة والعيس الامه ومن سائر السباع والهوام ومن كل اذيه وبليه

والشرور والذعور والوده والعرق والحرق والوبا ومدارك الشقايا العفه

العصه والاسما الاولية لعلية من عين جن والانس اجمعين بسم الله رب العالمين

بسم الله عالم السر واخفى بسم الله الاعلى وباسماء الله الكبرى في سرائر علم

الله وفي حجب ملكوت الله الذي يحيي به الاموات ويطار عه السموات

وباسما الله الواحد في السمو وارتفع بها العرش من سائر ما ذكرته وما

لم اذكره وما لم اذكره وما علمت وما لم اعلم ودفعت عنها سائر العيون الناظره

والعادية والخواطيه الخاطره والصدور الواعره ولا حول ولا قوة الا بالله

العلی العظیم ارکان برکوه بدرش و درکوی ارادتش اللهم احفظه علی ما لو حفظه

عنی لضاع واستر علی ما لو نشره عنی لشاع احمل عنی ما لو حمله عنی لکاع

واحمل علی حلالا طیبا او لیته کل من رامنی بسوء او نقصلی مکرا و هیالی

مکروه حتی یعود وهو عنی طافی ولا قادر علی اللهم احفظنی بما حفظت به

کتابک المنزل علی قلب نبیک المرسل اللهم انک قلت و قولک الحق انا نحن نزلنا

الذکر وانا له لحافظون تم الکتاب بعون الملک الوهاب در صحرای ... فی ۱۲ محرم ۱۲۵۷

این کتاب فرس‌نامه بارگاه [illegible] کتب امراء [illegible]

۱۲۰۷

سعادت [illegible] معتمدالدوله [illegible]